رساله شرح احوال و آثار ابن عمید

تألیف دکتر سید ضیاءالدین سجادی

شرح احوال و آثار ابن عمید

شرکت انتشاراتی پاژنگ ـ کریمخان‌زند نبش ماهشهر پلاك ۲۲

شرح احوال و آثار ابن‌عمید

تألیف دکتر سیدضیاءالدین سجادی

چاپ اول

تیراژ ۳۳۰۰

تاریخ نشر زمستان ۱۳۶۶

تهران ـ چاپ مازگرافیك

رسالهٔ

شرح احوال و آثار ابن عمید

(ابوالفضل محمدبن حسین)

تألیف

دکتر سید ضیاءالدین سجادی

گفته‌اند: «بدئت‌الکتابة بعبدالحمید و ختمت بابن‌العمید»:

« نویسندگی باعبدالحمید آغاز شد و باابن‌عمید پایان یافت »

بسم‌الله الرحمن الرحیم

مقدمه

تحقیق در احوال و آثار بزرگان و نامداران دانش و فرهنگ و خدمتگزاران بجامعه ، برای هرنسل و هردسته از مردمی که بخواهند باتقوی ودانش ودینداری و صداقت امور جامعه رااداره کنند، ضرورت داردو بسیار مفید و سودمند است.

روشن شدن وضع زندگی و طرز رفتار و نیز توجه به خدمات علمی وسیاسی واجتماعی بزرگان، دستمایهٔ جنبش وکوشش دیگران در راه ترقی و اعتلاء دین و دانش و فرهنگ وسبب گسترش دامنهٔ فعالیت دست‌اندرکاران و زمامداران بخصوص و سایر افراد عموماً خواهد شد.

وشاید آن قسمت از تاریخ واقعی که مایهٔ عبرت وآموزش است همین شرح حال‌ها و سرگذشتهای عبرت‌انگیز باشد.

کتابی که اکنون دردست دارید شرح احوال و آثار یکی از نوادر روزگار است‌که بعلت دوری زمان زندگی او یعنی قرن چهارم هجری قمری تاکنون کمتر شناخته شده ومورد توجه قرار گرفته است.

این مرد بزرگ ابن‌عمید ، ابوالفضل محمدبن حسین است که وزیری کاردان و لایق و حکیمی دانا و ادیبی بی‌نظیر ودر انواع علوم سرآمد همگان بوده است، نقشه‌های جنگی وساختمانی را خود طرح می‌کرده، و هندسه وریاضیات را خوب می‌دانسته و صورت نگار و نقاش چیره‌دستی نیز بوده است.

ابوعلی سینا یک‌کتاب لغت به روش ابن‌عمید تدوین کرده‌و ابوالحسن عامری فیلسوف معروف نزد او درس‌می‌خوانده ودرادب ونویسندگی به او مثل زده‌اند و نکته‌ای در این جا قابل ذکراست وآن این است‌که ابن‌عمید در نویسندگی عربی به منتهای شهرت

واهمیت رسیده و علت توجه او و دیگر وزیر آل بویه یعنی صاحب بن‌عباد به شعر وادب عربی، نزدیکی وارتباط آل‌بویه با سرزمین‌های عربی زبان ودانشمندان و شاعران وادیبان‌آن‌کشورها بوده که ازاین مقوله در کتاب حاضر صحبت کرده و مصاحبان و معاشران ابن‌عمید رانام برده‌ایم، علاوه براین زبان عربی در قرن چهارم هجری قمری زبان علمی بشمار می‌رفته واین بحث درکتب مختلف شده که بسیاری ازآن کتب ازمآخذ تحقیق مابوده و به آنها اشاره کرده و مخصوصاً در فصل اول بیشتر از آنها نقل کرده‌ایم.

از کارهای علمی ابن‌عمید محاسبه و تعیین عرض جغرافیایی شهرری بوده، وظاهراً نقشه‌ای‌هم از شهرری کشیده‌که ازمیان رفته است.

او در بسیاری از علوم صاحب‌نظر بوده و همهٔ دانشمندان زمان به فضل و دانش و برتری او در علوم مختلف گواهی داده‌واورا استادالرئیس می‌گفتند و بشاگردی‌اش افتخار می‌کردند، در جمع‌آوری کتب و حفظ آثار قدما نیز سعی و کوشش بسیار کرده و کتابخانه‌اش معروف بوده و فیلسوف ومورخ بزرگ ابوعلی مسکویه هفت‌سال خزانه‌دار کتب اوبوده است.

بهرحال در این کتاب کم‌حجم کوشیده‌ایم که بزرگترین و نام‌آورترین وزیر شیعی‌را بشناسانیم و قدرومرتبهٔ والای او رابر خوانندگان روشن سازیم و امیداست تا حدی در این راه توفیق یافته و علاقه‌مندان به تاریخ وادب ودین ودانش را هدیهٔ کوچکی داده باشیم.

ازمؤسسهٔ انتشارات پاژنگ‌و دوست ارجمند فاضل و شاعر گرانمایه آقای سعیدنیازکرمانی سپاسگزار است‌که وسائل چاپ‌و انتشار این کتاب را فراهم آورده‌اند ونیز از مدیران و کارکنان سازمان چاپ مازگرافیك بمناسبت تسریع در چاپ ودقت در کار تشکر می‌کند و توفیق همهٔ خدمتگزاران جامعه را از خداوند بزرگ مسألت‌دارد.

ضیاءالدین سجادی

مهرماه / ۱۳٦٦ شمسی

فهرست مطالب

بسم‌الله الرحمن الرحیم

فصل اول

اوضاع سیاسی وادبی ایران در قرن چهارم هجری قمری

زندگانی مردان بزرگ مانند همهٔ مردمان تابع اوضاع محیط زندگی و روزگار است و عوامل و شرایط زمان و مکان در وضع زندگی آنان دخالت دارد، از اینرو کسیکه در پی تحقیق آثار و احوال این بزرگان نام‌آور ومشهور است ناگزیر باید در اوضاع و احوال دوران آنان تحقیق کند، واگر بعضی از این بزرگان و نوابغ دانش وادب درراندن سیاست وملکداری نیز دخیل ومؤثر بوده‌اند، تحقیق در دوران حیات آنان ضروری‌تر است، چه این تحقیق علل اعمال ورفتار و حتی حالات وروحیات و خصوصیات زندگی شخصی آنان را نیز روشن می‌سازد.

استاد رئیس ابوالفضل محمدبن حسین بن عمید ، وزیر دانشمند و شیعی مذهب که شرح حال و آثارش موضوع این تألیف است از مردان نامی قرن چهارم هجری قمری بوده‌و سراسر زندگی سیاسی و ادبی او در این دوره گذشته‌و تدبیر و سیاست او در این زمان بسیار موثر بوده و از این جهت مناسب است که قبل از پرداختن بشرح حال وجزئیات زندگی او مختصری در باره وضع سیاست و

ادب در قرن چهارم گفتگو کنیم واز توجه سیاستمداران و شاهان و امیران به دانش و ادب و رونق بازار فضل و علم، باختصار تمام‌سخن بسیان آوریم .

نخستین حکومت مقتدری که در ابتدای قرن چهارم تشکیل شد و کارش رونق گرفت ، حکومت سامانیان بود که می‌دانیم در ترویج دانش وادب و بوجود آمدن آثار نثر و نظم فارسی تاثیر بسزائی داشتند .

این سلسله از زمان اسماعیل بن‌احمد بن اسدبن سامان یعنی ۲۸۰ ه . ق حکومت را بدست گرفته و این امیر از معتضد خلیفهٔ عباسی فرمان حکومت ماوراءالنهر را بدست آورد و در ۲۸۷ ه . ق پس‌از جنگ با عمرولیث صفاری طبرستان و عراق و کرمان را نیز متصرف شد ، او مردی کافی و عادل بود و علماء و فضلاء را تشویق می‌کرد ومی‌نواخت و وزیراو ابوالفضل بلعمی بود کــه وزارت برادرش، نصربن احمد را نیز داشته است . امیر اسماعیل در چهارم صفـر ۲۹۵ ه . ق وفات یافت و پسرش ابونصراحمدبن اسماعیل جانشین او شد، او هم به گفتهٔ گردیزی در زین‌الاخبار[1] بـدست جمعـی از غـلامان خود در جمادی‌الاخر سال ۳۰۹کشته شد وپسرش نصربن احمد بجای او نشست و در این وقت طفلی هشت ساله بود.

نصربن احمد سی وسه سال وسه ماه حکم راند و وزارتش با ابوعبدالله محمدبن احمدالجیهانی[2] کبیر بود که در پیشرفت‌امور ملك و ترویج و گسترش علم و ادب تاثیر بسزائی داشت . رودکی شاعـر بزرگ زبان فارسی در دوران همین امیر نصر می‌زیست و تأثیر شعر

۱ــ چاپ سابق تهران ص۲٤ ، چاپ عبدالحی حبیبی ص ۱۵۰

۲ــ احوال و آثاررودکی ج ۳ ص ۱۱۱۸

او در امیر نصر در چهار مقالهٔ[۳] نظامی عروضی آمده وشهرت یافته است .

امیرنصر در۳۳۱ ه‍ ۰ق فوت کرد و از این پس دولت سامانی روبه‌ضعف نهاد وپس ازاوابومحمد نوح‌بن نصر (امیر حمید) به‌امارت رسید و دوازده سال و سه ماه حکمرانی کرد و وزارتش باابوالفضل محمدبن احمد الحاکم معروف به حاکم جلیل بودکه بقول گردیزی[٤] «بیستگانی حشم بردست اوکرد و ابوالفضل رسم‌های نیکو نهاد».

نوح‌بن نصر در ۳٤۳ ه‍ . ق وفات یافت و پس از او امیر رشید ابوالفوارس عبدالملك‌بن نوح به‌امارت رسید و وزارتش را ابتداء به منصوربن محمدبن العزیز سپرد وپس ازخلع او، ابوجعفربن محمدبن الحسین عتبی را وزارت داد ودر ۳٤۸ ه‍ . ق او را نیز عزل کرد و ابو منصور یوسف‌بن اسحق را وزارت داد واو را نیز به سعایت البتکین حاجب عزال کرد ووزارت رابه‌ابو علی محمدبن محمدبلعمی سپرد.

امیر رشید شعر دوست و شاعر پرور بود ، ابوعبدالله محمدبن‌ـ الحسن المعروفی البلخی او را مدح می‌گفت وعوفی درلباب‌الالباب[٥] دو بیت از یکی از قصاید او را آورده است.

این امیر در سال ۳۰۵ ه‍ . ق وفات یافت و بجای او ابوصالح منصوربن‌نوح به امارت رسید.

ازین تاریخ ببعد سامانیان روبه ضعف نهاده و تا سال ۳۹۵ ه‍.ق چند تن دیگر شهرت و اهمیتی یافته‌اند . اما رفته رفته ضعیف‌شده

۳ـ چاپ لیدن ص ۳۱ـ۳٤، تعلیقات ص ٦۰ـ۱٦۱ ، چاپ دکتر معین ص٤۹ـ ٥٤، تعلیقات ص ۱٥۳ـ ۱۷٥
٤ـ زین‌الاخبار تصحیح عبدالحی حبیبی ص ۱٥٤
٥ـ ص۱٦ ج۱، چاپ سعید نفیسی ص ۲٥٤

و غزنویان از یك‌سوی و آل‌بویه در سوی دیگر نیرو گرفته وهریك در قسمتی از سرزمین ایران حکومت کرده‌اند. اما سامانیان را ایلك خانیه منقرض کردند[٦] که از ۳۸۰ تا۶۰۹ ﻫ.ق درماوراءالنهر فرمانروایی داشتند.

آخرین سامانیان امیر منتصراسماعیل بن نوح‌بن منصور بود که در ۳۹۵ﻫ.ق وفات یافت وبقول عوفی درلباب‌الالباب[۷]، ازهیچ‌کس ازشاهان سامانی شعرروایت نکرده‌اند مگراو که مردی بی‌سروسامان وبی‌خانمان بود و لباس خوب نمی‌پوشید، روزی بزرگان اورا گفتند که ای پادشاه چرا ملابس خوب نسازی و اسباب ملاهی که از امارات‌پادشاهی است نپردازی گفت:

گویند مرا چون سلب خوب نسازی
مأوی گه آراسته و فرش ملون
با نعرهٔ گردان چکنم لحن مغنی
با پویهٔ اسبان چکنم مجلس گلشن
جوش می‌ونوش لب ساقی به چه‌کاراست
جوشیدن خون باید برعیبهٔ جوشن
اسب است و سلاح است مرا بزمگه باغ
تیر است و کمان است مرا لاله و سوسن

رواج ادب و فرهنگ وتوجه به زبان فارسی در زمان سامانیان برکسی پوشیده نیست و در این باب به اختصار توان گفت‌که :

شاعران بزرگ چون رودکی و دقیقی درزمان این امیران پرورش یافته و مورد تشویق قرار گرفته‌اند و عوفی در لباب‌الالباب[۸] شاعران

٦ــ تاریخ گردیزی تصحیح عبدالحی حبیبی ص۱۷۳
۷ــ ج ۱ ص ۲۲ــ۲۳، چاپ سعید نفیسی ص ۲۳ ــ ۲٤
۸ــ چاپ سعید نفیسی ص۱٤۲ ــ ۲٦٥

دورهٔ سامانی را بیست و هفت تن می‌شمارد.

در قرن چهارم هجری قمری شاهنامه‌نویسی وترجمهٔ از عربی به‌زبان فارسی انجام پذیرفت و رواج یافت . درسال ۳٤٦ ه.ق شاهنامهٔ ابو منصوری نوشته شد که مقدمهٔ آن[۹] دردست است، همچنین شاهنامهٔ منثورابوالمؤید[۱۰] بلخی و گشتاسبنامه[۱۱] دقیقی وپس‌از آن شاهنامهٔ فردوسی بوجود آمد .

ابوعلی محمد بلعمی وزیر عبدالملك بن نوح (۳٤۳ - ۳۵۰ ه.ق) و وزیر منصوربن نوح (۳۵۰-۳٦۱ ه.ق) تاریخ طبری رااز عربی بفارسی ترجمهٔ[۱۲] کرد و تفسیر طبری نیز به امر منصوربن نوح از عربی بفارسی[۱۳] ترجمه شد. رودکی کلیله و دمنه را از متن عربی ابن‌المقفع بامر نصربن احمد در بحر رمل مسدس مقصور بشعرفارسی درآورد[۱٤]که ابیاتی از آن منظومه دردست است[۱۵]

بجز داستانهای ملی و حماسی، بسیاری از داستانهای دیگر نظیر کلیله و دمنه در همین‌قرن چهارم از پهلوی بفارسی یا عربی ترجمه شد یا بیکی اززبانها و لهجه‌های دیگر ایرانی نوشته آمد، ازآن جمله «سندبادنامه» است که در عهد نوح بن منصور و بفرمان او ، بوسیلهٔ خواجه عمیدابوالفوارس قناوزی از پهلوی بفارسی ترجمه شده، و این نسخه از میان رفته است و در حدود سنهٔ ٦۰۰ ه.ق بهاءالدین

۹ــ این مقدمه به تصحیح مرحوم محمد قزوینی در بیست مقاله‌ص۲۰ ــ ٦٤ چاپ شده است

۱۰ــ حماسه سرایی در ایران تألیف دکتر صفا ص۹۵ــ۹۸

۱۱ــ حماسه سرایی در ایران ص۱٦۱ــ۱۷۱

۱۲ــ تاریخ بلعمی بتصحیح ملك‌الشعراء بهار و بکوشش محمد پروین گنابادی

۱۳ــ ترجمهٔ تفسیر طبری بتصحیح مرحوم حبیب یغمایی در هفت جلد به چاپ رسیده است

۱٤ــ مقدمهٔ کلیله و دمنه تصحیح عبدالعظیم قریب ص که

۱۵ــ احوال واشعار رودکی ج ۳ ص ۱۱۷٦ ببعد

محمدبن علی‌بن‌محمدبن‌عمر الظهیری الکاتب سمرقندی ، دبیر سلطان طمغاج‌خان ابراهیم از ملوك خانیه، آن ترجمه را اصلاح و تهذیب کرد و به زبان فارسی فصیح درآورد وبا ابیات و امثال عربی‌بسیار بیاراست، وظاهراً ازرقی شاعر آن ترجمهٔ ابوالفوارس را به‌نظم درآورده یا در اندیشهٔ نظم آن بوده است .

این نسخهٔ ازرقی نیز از میان رفته ودر سال ٧٧٦ ه.ق باردیگر بنظم درآمده و ناظم آن معلوم نیست و یك نسخه‌ازآن در کتابخانهٔ دیوان هند در لندن هست و نظمی بسیار بی‌پایه و سست دارد[١٦].

مرحوم استاد مجتبی مینوی در بارهٔ سندبادنامه می‌نویسد که[١٧] در عهد انوشیروان نوشته شده و مانند داستان بلوهر و بوذاسف در ایران تألیف و تحریر شده و آن مرحوم حدس زده است که منشی سندبادنامه همان‌برزویهٔ طبیب بوده است که کلیله ودمنه را ترجمه کرده .

از نسخهٔ پارسی (پهلوی) سندبادنامه ترجمه‌ای به زبان عربی شده و ابان لاحقی آن را به نظم عربی درآورده، بعد بفارسی ترجمه شده و مترجم یانظم‌کننده رودکی بوده است ظاهراً...

کتاب دیگری که نظیر همین سندبادنامه است یعنی درسندبادنامه هفت‌حکیم با وزیر سخن می‌گویند ودرآن کتاب ده وزیر هستند ، بختیارنامه است‌که استاد دکتر ذبیح‌الله صفا عقیده دارند[١٨]، به زبان پهلوی بوده و دراواخر قرن سوم یا اوایل قرن چهارم هجری قمری از پهلوی بعربی ترجمه شده و ظاهراً در همین قرن چهارم نیز ازعربی

١٦ــ تعلیقات چهار مقاله ص ١٧٦، چاپ دکتر معین ص٢٢٠ــ٢٢٢،سندبادنامهٔ ظهیری به تصحیح احمد آتش چاپ شده است.

١٧ــ پانزده گفتار ص ١٦٩ ــ ١٧٠

١٨ــ مقدمهٔ بختیار نامه چاپ دکتر صفا ص شش

به‌فارسی برگردانده شده است و در اواخر قرن ششم تحریری ازآن بوسیلهٔشمس‌الدین محمد دقایقی مروزی صورت گرفته که راحة‌الارواح یا بختیارنامه نام دارد .

وتحریر وروایت دیگری ازبختیارنامه بنام لمعةالسراج لحضرةالتاج در دست است که نویسندهٔ آن شناخته نیست[۱۹]. وانتساب بختیارنامه یاراحةالارواح به شمس‌الدین محمد دقایقی نیز مورد تأمل است[۲۰]

کتاب معروف دیگر مانند کلیله ودمنه ، مرزبان‌نامه است که‌در قرن چهارم بوسیلهٔ مرزبان‌بن رستم‌بن شروین از خاندان آل باوند، بزبان طبری نوشته شده و مابین سال هـای ۶۰۷ ـ ۶۲۲ هـ.ق بقلم سعدالدین وراوینی بنگارش فارسی درآمده[۲۱] و ترجمهٔ دیگر آن روضةالعقول نام داردکه بوسیلهٔ محمدبن غازی‌الملطیوی در قرن ششم صورت گرفته است[۲۲].

از مرزبان‌نامه نخستین‌بار در کتاب قابوسنامه[۲۳] و پس از آن در تاریخ طبرستان[۲۴] ابن‌اسفندیار نام برده شده است.

در نیمهٔ دوم قرن چهارم غزنویان روی کار آمدند و براثر تشویق وترغیب سلطان محمود غزنوی (متوفی ۴۲۰ هـ.ق) شعر فارسی رواج وگسترش وکمال یافت و نویسندگان فارسی‌نویس فراوان شدند و در اوائل قرن پنجم بوسیلهٔ ابوالعباس فضل‌بن احمد اسفراینی، وزیر محمود غزنوی، دیوان رسالت از عربی به فارسی برگردانده[۲۵] شد.

۱۹ـ لمعةالسراج لحضرةالتاج چاپ محمد روشن ص پنج

۲۰ـ مقدمهٔ لمعةالسراج ص هفت

۲۱ـ مقدمهٔ محمد قزوینی برمرزبان نامه چاپ کتابخانهٔ طهران ص یك

۲۲ـ مقدمهٔ قزوینی ص هـ، مقدمهٔ چاپ محمد روشن ص‌بیست‌وسه

۲۳ـ چاپ سعید نفیسی ص۲ ، چاپ دکتر غلامحسین یوسفی‌ص۵

۲۴ـ تصحیح عباس اقبال ص ۱۳۷

۲۵ـ ترجمهٔ تاریخ یمینی تصحیح دکتر جعفر شعار ص ۳۴۵، چاپ سابـق تهران ص ۳۶۶

اما چنانکه خواهیم گفت توجه به زبان وادبیات عرب و ترسل وانشاء وشعر عربی نیز فراوان بود وکتب بسیار در این زمینه‌ها بنگارش درآمد و ازطرف دیگر قرن چهارم، دورهٔ درخشان علوم و فنون ومعارف بخصوص معارف اسلامی ومخصوصاً شیعه[۲۶]، بشمار می‌آید.

آل‌زیار ـ حکومت این سلسله ازسال ۳۱۶ ه.ق بوسیلهٔ مرداویج بن‌زیار آغاز می‌شود که پس از لیلی‌بن نعمان، پرورندهٔ خود، واسفار بن‌شیرویه روی کار آمد، و پس از او برادرش وشمگیربن‌زیار به حکومت رسید واو در جنگ با عمادالدولهٔ دیلمی، که به کمك منصور بن قراتکین کرد، در جنگل گرفتار گراز شده وکشته شد (۳۵۷ ه.ق) بعد از او پسرش بیستون وبعد از بیستون (سال ۳۶۶ ه.ق) برادرش قابوس وشمگیر امارت یافت واو هیجده سال آواره بود تا در سال ۴۰۳ ه.ق بدست سپاهیانش به‌قتل رسید.

قابوس مردی ادیب و نویسنده وبسیار خوش خط بود، شعر عربی می‌گفت و به عربی نامه می‌نوشت. سه شعر عربی او معروف است که نوشته‌اند در پاسخ این دو بیت صاحب‌بن عباد گفته است[۲۷]:

قد قبس القابسات قابوس	و نجمه فی‌السماء منحوس
وکیف یرجی الصلاح فی رجل	بسکون فی‌آخر اسمه بوس

و قابوس گفته است[۲۸]:

قل للذی بصروف الدهر عیرنا　　هل عاند الدهر الامن له خطر

۲۶ـ دربارهٔ سیر علوم و فنون و فعالیت‌های علمی این قرن رك : تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۱ ص۲۲۴ـص۲۹۹

۲۷ـ تجارب‌السلف ص۲۴۵ ، شرح حال صاحب بن‌عباد تألیف احمد بهمنیار ص۲۳۸

۲۸ـ تجارب السلف، ترجمهٔ تاریخ یمینی چاپ سابق تهران ص۲۵۸، چاپ دکتر شعار ص ۲۲۶

اما تری‌البحر تعلوفوقه جیف فتستقـر باقصی قعره الـدرر
وفی السماء نجوم غیر ذی‌عدد ولیس یکسف الاالشمس‌والقمر

رسائل عربی قابوس را عبدالرحمن یزدادی بنام کمال‌البلاغه گرد آورده‌است. ابوریحان بیرونی هم کتـاب آثـار الباقیه را در سال ۳۹۱ ه.ق بنام قابوس تألیف کرده است. از قابوس چند بیت فارسی نیز نقل کرده‌اند[۲۹].

از آل‌زیار[۳۰] تا سال ۴۷۵ ه.ق نامی برده شده زیرا در اینسال عنصرالمعالی کیکاوس‌بن اسکندر بـن قابوس، کتاب قابوسنامـه را تصنیف کرده.

این خاندان به‌حمایت وتشویق شعرای پارسی‌گوی ونویسندگان و دانشمندان عربی‌دان پرداخته وعربی دانی وعربی نویسی در قلمرو حکومت آنان متداول ورایج بوده است. بعضی از شاعران، از این امیران صلات گرانبها دریافت داشته‌اند از جمله خسروی سرخسی از قابوس وظیفه داشته[۳۱] ومنوچهری دامغانی با منوچهر بن قابوس در ارتباط بوده وتخلص خود را ازآن[۳۲] امیر گرفته و ظاهراً از او صله نیز دریافت می‌داشته است. ونکتهٔ قابل ذکر آنکه ازخسروی‌سرخسی شعر عربی[۳۳] نقل شده و منوچهری سخت به شاعران عرب توجه داشته واز شعر آنان اقتباس یا تضمین کرده است.

آل بویه ـ آل بویه فرزندان بویه بن فنا[۳۴] خسرو هستندوحکومت

۲۹ـ مقدمهٔ منتخب قابوسنامه چاپ‌سعید نفیسی ص۱۴ ، دیالمه و غزنویـان تألیف عباس پرویز ص ۳۳، لباب‌الالباب ص ۳۱

۳۰ـ راجع به آل‌زیار رك مقدمهٔ قابوسنامه، تصحیح سعید نفیسی و دیالمـه و غزنویان ص۱۱ـ۵۰

۳۱ـ سخن و سخنوران ج۱ ص ۲۲، چاپ دوم ص ۳۷

۳۲ـ سخن و سخنوران‌ج‌اص ۳۰، چاپ دوم ص ۱۲۸

۳۳ـ لباب‌الالباب چاپ‌سعید نفیسی ص۲۵۶

۳۴ـ تاریخ گزیده چاپ اول ص ۴۱۵ ، تصحیح دکتر عبدالحسین‌نوائی‌ص۴۰۹

ایشان از سال ۳۲۱ ﻫ.ق آغاز می‌شود. آنان سه برادر بودند بنامهای: علی وحسن واحمد. علی از طرف مرداویج زیار در ناحیهٔ کرج[۳۵] یعنی اراك حالیه حکومت کرد و دراین موقع اوضاع فارس آشفته واز نفوذ خلفا نیز کاسته شد، پس علی در سال ۳۲۱ فارس راگرفت وحسن و احمد نیز اصفهان وری وکرمان را متصرف شده واحمد به اهواز رفت و تا سال ۳۳۶ ﻫ.ق بغداد را تصرف کرد و در این موقع خلیفه، سه برادر را به ترتیب: عمادالدوله و رکن‌الدوله ومعز الدوله لقب داد، برادر بزرگتر امیرالامرا شد و احمد به‌نیابت او بغداد را اداره می‌کرد وپس از عمادالدوله امارت به رکن‌الدوله رسید.

معزالدوله احمد بیست و یکسال تا ۳۵۷ ﻫ.ق در بغداد با نفوذ وسلطهٔ کامل حکومت کرد و خلفا مطیع او بودند ومخارج دستگاه خلافت بدستور او داده می‌شد، در آغاز ورودش به بغداد نسبت بخلیفه ظنین شد وچون خلیفه مجتهد وامام شیعی بغداد را گرفت و حبس کرد معزالدوله بیشتر بدگمان شد و بخانهٔ خلیفه رفت و او را از تخت خلافت به‌زیر آورد ومحبوس ساخت.

ابوعلی مسکویه در تجارب الامم پس از شرح این واقعه ونصب پسرمقتدر بخلافت می‌نویسد[۳۶]: با این پیش‌آمد پس از سه قرن قدرت ونفوذ ایرانیان بجایی رسید که خلفا را عزل ونصب می‌کردند و در واقع ایرانیان در مرکز تسنن فاعل مایشاء بودند.

عمادالدوله در سال ۳۳۸ ﻫ.ق در گذشت و چون پسر نداشت عضدالدوله فنا خسروبن بویه، پسر رکن‌الدوله را جانشین[۳۷] کرد و اواز

۳۵ـ کرج ، در ناحیهٔ جبل بین اصفهان و همدان بوده (رك گزارشنامه تألیف ابراهیم دهگان ص ۸، و گرجنامه در همان کتاب)

۳۶ـ تاریخ دیالمه و غزنویان تألیف عباس‌پرویز ص۷٤

۳۷ـ تاریخ روضةالصفا ج٤ ص٤٦، چاپ کتابخانهٔ خیام ج٤ص۱۵۱

معروفترین شاهان آل‌بویه است و مردی دانشمند بوده و علماء و شعرا را می‌نواخته است و خود نیز بعربی شعر می‌گفته و متنبی شاعر معروف عرب در فارس‌به نزد او رفته و قصایدی[۳۸] در مدحش گفته و جایزه دریافت داشته است[۳۹].

چون رکن‌الدوله در سال ۳٦۵ ه.ق درگذشت و معزالدوله در ۳۵٦ وفات یافت بختیاربن‌معزالدوله نتوانست بغدادرا اداره‌کند، پس عضدالدوله آن شهر را تصرف کرد و سلطنت در خاندان رکن‌الدوله باقی ماند و از ین تاریخ آل‌بویه دودسته شدند: یکدسته اولاد عضدالدوله که در بغداد و جنوب ایران تا سال ٤٤٧ حکومت داشتند تا طغرل سلجوقی آخرین ایشان را که الملك‌الرحیم نام داشت گرفت و حبس کرد.

دستهٔ دیگر فرزندان فخرالدوله پسر دیگر رکن‌الدوله هستندکه تا سال ٤۲۰ در ری حکومت‌و استقلال‌داشتند و در این‌سال مجدالدوله گرفتار محمود غزنوی شد و محمود اورا بغزنین برد و حبس‌کرد.

از شاهان آل‌بویه ، رکن‌الدوله حسن، بیشتر در این تحقیق ماموردِ توجه است زیرا ابن عمید وزیر او بوده ودر سیاست و ملکداری او تأثیر فراوان داشته است.

آل بویه دو مرکز حکومت داشتند یکی ری‌ودیگری بغدادو شاهان این سلسله به آداب ورسوم خود طبق عادات وسنن ایرانی توجه خاص داشتند، مراسم عزاداری وجشن و سرور را بسیار با شکوه ومفصل برپا می‌داشتند، چنانکه به گفتهٔ صاحب‌روضة‌الصفا[٤۰] رکن‌الدوله

۳۸ــ دیوان‌متنبی چاپ‌هند ص ۸۱ ، ص۱٤۳ و ص۲٦۵ و در این اخیر به کنیه و لقب ونام او اشاره‌کرده است

۳۹ــ ابن‌خلکان ج ۱ ص ۳۹ ، الوسیط ص ۲۷٤ ونیز لغت‌نامه

٤۰ــ ج٤ ص٤۵، چاپ کتابخانهٔ خیام ج ٤ص ۱٤٦

چون خبر فوت برادرش عمادالدوله را شنید به استخر رفت‌و سه‌روز عزاداری برپا داشت و همهٔ سران و بزرگان در این سوگواری شرکت داشتند.

آل‌بویه در ترویج مذهب شیعه کوشیدند ودو وزیر بزرگ آنان صاحب بن‌عباد وابن‌عمید شیعه بودند. ودراین قرن براثر غلبهٔ سادات طالبیه وامرای آنها مانند اسفار وماکان و مرداویچ و آل‌بویه[٤١] قسمت عمدهٔ ایران تحت نفوذ تشیع و طرفداران آنها درآمد[٤٢]. معزالدوله در سال ۳۵۲ ه.ق اقامهٔ عزای حسین‌بن‌علی(ع) نمود و روز عاشورا در بغداد امر به تعطیل داد.[٤٣]

فعالیت علما و دانشمندان شیعی هم در این قرن‌روزافزون شدو دوکتاب معتبر ازکتب اربعهٔ شیعه[٤٤] یکی در نیمهٔ اول‌این‌قرن ودیگری در نیمهٔ دوم بوجود آمد: نخستین کتاب کافی تألیف محمدبن یعقوب کلینی (متوفی ۳۲۹ ه.ق) ودومی من‌لایحضره الفقیه تألیف ابن بابویه ملقب به صدوق (متوفی ۳۸۱ ه.ق)[٤٥] است.

مهم‌ترین واقعه در تاریخ شیعه غیبت امام منتظر ، دوازدهمین پیشوای شیعیان بودکه پس از هفتاد سال غیبت صغری در سال ۳۲۵ یا ۳۳۰[٤٦] ه.ق غیبت کبری روی داد و پس از نواب‌اربعه مسألهٔ نیابت

٤١ــ آل بویه احتمالا زیدی بوده‌اند

٤٢ــ تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۱ ص ۲۱۱

٤٣ــ ودرسال۳٤۵ ه.ق در بغداد دستور داد برسر مساجد لعن معاویه‌وظالمان به‌آل علی را کتیبه کنند (حبیب‌السیر ج۲ص۱۵٤)

٤٤ــ فرهنگ‌معین ، اعلام ج ٦ ، دایرةالمعارف فارسی ج۲

٤۵ــ دوکتاب دیگر شیعه : تهذیب واستبصاراست‌که بوسیلهٔ‌شیخ‌طوسی (ابوجعفر) محمدبن حسن متوفی ٤٦۰ ه.ق) تألیف شده است.

٤٦ــ در ارشاد شیخ مفید، باترجمهٔ حاج سید هاشم رسولی (ص۳۲۳) تولد آن حضرت را در ۲۵۵ ه.ق نوشته واز زمان ولادت هفتاد سال غیبت صغری پایان آن ۳۲۵ ه.ق می‌شود ، اما در کتاب المهدی تألیف سیدصدرالدین صدر

←

امام و باب اجتهاد مطرح شد و کلینی وابن‌بابویه وبعد از آنان‌شیخ الطایفه ابوجعفر محمد بن حسن معروف بشیخ طوسی[۴۷] (متوفی ۴۶۰ ه.ق) بوجود آمدند و فقه شیعه روبه کمال گذاشت.

بجز مذهب شیعه که با نفوذی چشمگیر روبه اعتلا و گسترش می‌رفت، دیگر فرقه‌ها ومذاهب اسلامی نیز در قرن چهارم خودنمایی داشتند وپیروان آنها بایکدیگر به مباحثه و مجادله و غالباً به نزاع برمی‌خاستند.

و در همین قرن یك جماعت سری از حکما و متفکران به‌نام اخوان[۴۸]الصفا تشکیل شد که نامهای خود را پنهان می‌داشتند و قصدشان این بود که میان حکمت و فلسفه ودانش یونانی ودیانت اسلام تلفیق کنند و تناقضات را از اذهان مردم زایل گردانندوبه‌این واسطه پنجاه و دو رساله نوشتند که به «رسائل اخوان‌الصفا» معروف است. بعضی از محققان این جماعت را از اسماعیلیه یا افراد وابسته یا طرفدار آنان دانسته‌اند ، اما این گروه به فرقهٔ خاصی مربوط نبوده‌اند.

توجه به زبان وادبیات عرب ــ چون مرکز حکومت آل بویه‌ری و بغداد و قلمرو فرمانروایی آنان درفارس و خوزستان و عـراق‌بود، بیشتر با مردم عربی‌زبان و دانشمندان و شاعران عربی‌گوی وعربی‌نویس در ارتباط بودند واز طرف دیگر آل‌بویه در اندیشهٔ بسط نفوذ وتسلط خود برتمام نقاط وسرزمین‌های عربی مانند موصل و نصیبین

←
(ص۱۷٤) مدت غیبت راهفتاد و چهارسال وسال تولد را ۲۵٦ ه.ق (ص ۱۵۹) نوشته‌پس پایان غیبت صغری ۳۳۰ ه.ق‌می‌شود.

٤۷ــ راجع به اهمیت و تأثیر شیخ طوسی و پیشرفت تشیع وفقه شیعه رك یادنامه شیخ‌طوسی ج ۳بخش ۵و۸.

٤۸ــ رك تاریخ ادبیات دکتر صفا ج۱ ص ۲۷۰ ــ ۲۸۲ومقدمهٔ گزیدهٔ‌رسائل ترجمه ونگارش دکتر علی‌اصغر حلبی، دانشنامهٔ ایران و اسلام ج‍ ۱۰

بوده واز این روی زبان‌عربی را مورد توجه قرار داده و وزیران‌آنان مانند المهلبی[۴۹] وابن‌عمید و صاحب بن‌عباد عربی‌دان و عربی‌نویس بودند .

اما از این‌گذشته زبان عربی که یك زبان دینی ومذهبی بود، زبان رسمی کشورهای اسلامی نیز بشمار می‌رفت و غالب دانشمندان‌کتابهای علمی را به عربی می‌نوشتند اگر چه کسانی مانند ابوعلی‌سینا (۳۷۰ـ ۴۲۸ هـ.ق) و ابوریحان بیرونی (متوفی ۴۴۰ هـ.ق) آثار علمی بـه زبان فارسی نیز بنگارش درآورده‌اند. اما دانشمندان بزرگ دیگر چون ابونصر فارابی و محمدبن زکریای رازی آثار خود را به تازی نوشته‌اند.

در قرن سوم و چهارم بـراثر نفوذ و گسترش علوم و معارف اسلامی کتابهای زیادی به زبان عربی نوشته شد که ابن‌الندیم در الفهرست تعداد زیادی را از آنها نام برده است .

همانگونه که در شرق وشمال شرق ایران شاعران و نویسندگان فارسی‌گوی و فارسی نویس فراوان شده و مورد تشویق امیـران و بزرگان قرار می‌گرفتند . در مغرب و جنوب و شمال ایران زبان وادبیات عرب بیشتر مورد توجه بود، اما بسیاری از فضلاء و شعراء دربار آل‌بویه ذواللسانین بودند و هردو زبان فارسی و عـربـی را خوب می‌دانستند و غالباً از یك زبان به‌زبان دیگر ترجمه می‌کردند.

نخستین شعر ملمع‌تازی وفارسی نیز در همین قرن چهارم بوسیلهٔ ابوالحسن شهیدبن‌حسین بلخی (متوفی ۳۲۵ هـ.ق) گفته شده[۵۱] وبعداز

۴۹ـ ابومحمدالمهلبی وزیر معزالدولهٔ دیلمی (تجارب‌السلف ص۲۳۳ـ۲۳۶)

۵۰ـ راجع به شعرای ذواللسانین رك : زبان تازی در میان ایرانیان تألیـف دکتر قاسم تویسرکانی ص۲۴۹ ـ ۲۵۰

۵۱ـ ترجمان البلاغه ۱۰۷ ورك مقالهٔ نگارنده تحت عنوان «ملمع»مجلهٔ‌آینده سال نهم شمارهٔ ۵ (مردادماه ۱۳۶۲)

او از ابوجعفر اندادی (زامی=جامی) شعری نقل شده است[۵۲].

کتاب معروف اغانی اثر ابوالفرج اصفهانی (متوفی ۳۵۶ ه.ق) نیز از آثار همین قرن است[۵۳]

وزیران و بزرگان این دوره چه در شرق وچه در غرب وجنوب ایران به زبان و ادب عرب و زبان وادبیات فارسی هردو توجه‌داشتند و غالباً به ترجمهٔ شعر یا نثر از زبانی به زبان دیگر روی آورده و شاعران و سخنوران و مجلسیان خود را بدین فن می‌آزمودند چنانکه عوفی در لباب‌الالباب[۵۴] نقل می‌کند که چون بدیع‌الزمان همدانی (متوفی ۳۹۸ ه.ق) صاحب مقامات نزد صاحب‌بن‌عباد رسید، دوازده سال داشت، صاحب به او امر کرد که شعر منصور منطقی رازی را که از شاعران محضر صاحب بود بعربی ترجمه کند و شعر منصور این است :

یك موی بدزدیدم از دو زلفت
چون زلف زدی ای صنم بشانه
چونانش بسختی همی کشیدم
چون مور که دانه کشد بخانه
باموی بخانه در شدم ، پدر گفت
منصور کدام است از این دوگانه

بدیع الزمان به‌صاحب گفت بفرمای بکدام قافیه بگویم ، گفت: طا . گفت: کدام بحر، گفت: اسرع یابدیع فی‌بحرالسریع، پس او بی تأمل گفت:

سرقت من طرته شعرة   حین غدا یمشطها بالمشاط

۵۲ـ تعلیقات حقایق الحدائق تصحیح سید محمدکاظم امام ص۲۲۵ ونیز رك‌مقالهٔ «ملمع»

۵۳ـ تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۱ ص ۳٤۰

۵٤ـ چاپ سعید نفیسی ص ۲۵۵ ، چاپ اروپا ص ۱٦ــ۱۸ج۲

ثم تدلحت بهـا مثقـلا　　　تدلح النمل بحبل الحناط
قال ابی من ولدی منکما　　　کلاکما یدخل سم الخیاط

نکتهٔ دیگر آنکه دانستن زبان عربی برای فراگرفتن علوم وفنون و کسب دانشهای گوناگون لازم بود و همچنین مکاتیب ورسالات شاهان وامیران به عربی نوشته می‌شد ، از اینروی دربارآل‌بویه[55] مرکز توجه به این زبان و جایگاه فضلا و نویسندگان تازی دان بود، که ابن‌عمید از بزرگترین آنان بشمار می‌آمد.

۵۵ــ راجع به زبان تازی در قلمرو آل‌بویه رك زبان تـازی درمیـان ایرانیان تألیف دکتر تویسرکانی ص ۱۹۱ــ ۲۰۷

فصل دوم

شرح حال ابن‌عمید

استادالرئیس ، ابوالفضل محمدبن ابی‌عبدالله‌الحسین‌بن‌محمدالکاتب معروف به ابن‌عمید وزیر رکن‌الدوله دیلمی از بزرگان ونام‌آوران قرن چهارم هجری قمری است. در نام و نسب و کنیه‌و لقب او اختلافی نیست، اما سال تولد او به تحقیق نپیوسته و مشخص نشده است،حتی ابوعلی مسکویه که در تجارب الامم به تفصیل ازاو سخن گفته، به‌سال تولدش اشاره‌ای نکرده است، اما چون همهٔ مآخذ، سال وفات اورا ۳۶۰ ه.ق[۵۶] نوشته‌اند وابن‌الاثیر نوشته که سن او هنگام وفات‌از شصت سال تجاوز می‌کرده ، بنابر این تاریخ ولادت او میان سالهای ۲۹۰ تا ۳۰۰ ه.ق بوده است. ونیز چون در سال ۳۲۸ ه.ق بوزارت رسیده ودر اینسال اگر لااقل سی سال داشته است باید در سال ۲۹۸ ه.ق متولد شده باشد.

پدر ابوالفضل بن عمید، ابوعبدالله الحسین‌بن محمد نیز از کتاب و نویسندگان بوده و بقول ثعالبی[۵۷] در یتیمة‌الدهر، از دبیران ماکان

۵۶ــ فقط صابی در تاریخ الوزرا سال ۳۵۹ ضبط کرده، اما ابن‌الاثیر درحوادث سال ۳۵۹ ه.ق از او نام برده است.

۵۷ــ ابومنصور عبدالملك ثعالبی نیشابوری ادیب ودانشمند معروف صاحب تألیفات بسیار متوفی ۴۲۹ ه.ق (ابن‌خلکان ج ۱ ص ۳۱۵ ، ریحانة‌الادب‌ج۱ ص۳۶٤ ــ لغت‌نامه)

بن‌کاکی بوده ودر سال ۳۲۹ ه.ق که ماکان درجنگ کشته شده، جمعی از بزرگان دیلم را به اسارت‌به بخارا برده‌اند و پدر ابن‌عمید هم به اسارت برده شده‌است. صاحب تاریخ طبرستان[۵۸] می‌نویسد: «ودر کتاب یتیمة‌الدهر[۵۹] چنین خواندم که پدر استاد، ابن‌العمید محمد قمی‌الحسین بن محمد المعروف به کله که از افاضل جهان‌بوددرین تاریخ وزیر ماکان بود و دبیر او، اورا نیز گرفته ببخارا برده‌وبرای فضل و شهرت او صاحب بخارا در حق او اجلال و اعزاز فرمود وتاآخر عمر هم آنجا ماند».

ابوعبدالله در زمرهٔ دبیران مرد اویج نیز درآمده و بنا بگفتهٔ ابوعلی مسکویه،چون عمادالدوله علی‌بن بویه‌درسال ۳۲۱ ه.ق حکومت کرج و نواحی دیگر را از جانب مرداویج بدست آورد، جمعی از بزرگان با او پیمان بستند وبه ری وارد شدند و از آن جمله ابوعبدالله بود که پس از پایان یافتن کار مرداویج و قتل او در ۳۲۳ ه.ق، بخدمت امیر حمید ملك نوح‌بن نصربن احمدبن اسماعیل سامانی پیوست و این امر باید قبل از سال ۳۳٤ ه.ق باشد زیرا در اینسال[۶۰] نوح‌بن نصر بر ابوعلی احمدبن‌محمدبن المظفربن محتاج چغانی تسلط یافت واو را شکست داد و او به چغانیان گریخت و همراهانش اسیر شدند واز جملهٔ آنان ابوالقاسم اسکافی دبیر مشهور بود که نوح‌بن‌نصر به‌او میلی داشت، پس او را در قلعهٔ قهندز حبس کردند و پس از مدتی امیر خواست از مکنون خاطر او اطلاع حاصل کند فرمان داد تانامه‌ای مجهول از زبان یکی از بزرگان دولت بوی نوشتند که ابوالعباس چغانی به امیر نوح نوشته و شفاعت ترا کرده وبه چاچ طلبیده که

---

۵۸ ـ ص۲۹۷

۵۹ـ ج ۳ ص ۳ـ٤

۶۰ـ حواشی چهار مقاله چاپ لیدن ص۱۰۲ ، بکوشش دکتر معین تعلیقات ص۳٤

کتابت رسائل سلطانی بتو تفویض کند ، رأی تو در این باب چیست، اسکافی درذیل‌نامه نوشت: «رب‌السجن احب الی‌ممایدعوننی الیه»چون این جواب بر امیر نوح عرضه کردند خوشدل‌گشت و فرمان داداورا از حبس بیرون آوردند ودر دیوان رسالت به نیابت ابوعبدالله کله[۶۱] منصوب کرد و دیوان رسائل رسماً با ابوعبدالله و اسماً با اسکافی بـود.

وچون ازقول ثعالبی نقل شد که پس از قتل ماکان در ۳۲۹ هـ.ق، ابوعبدالله به اسارت به بخارابرده‌شده، میتوان قبول کرد که ابو- عبدالله معروف به کله، پیش از سال ۳۳۴هـ.ق بخدمت نوح‌بن‌نصر پیوسته است . وثعالبی در شرح حال‌ابن‌العمید می‌نویسد : «لان اباه اباعبدالله‌الحسین بن‌محمدالمعروف بکلله فی‌الرتبه‌الکبری من‌الکتابه و رسائله مدونة بخراسان»

ابن خلکان [۶۲] در بارهٔ ابن‌عمید می‌نویسد که«عمید» لقب‌پدراو بوده که بعبارت اهل خراسان به کارگزاران می‌داده‌اند.

در دستگاه سامانیان به رئیس دیوان رسالت «خواجه‌عمید» می‌گفته‌اند[۶۳]. این لقب در دستگاه غزنویان نیز معمول بوده چنانکه چون سلطان مسعود بوسهل حمدوی را به کدخدایی ری منصوب می‌کند او را «الشیخ‌العمید» خطاب می‌کند ومی‌گوید[۶۴]: مخاطبهٔ این بوسهل ، عمید باید نبشت که‌ما ازآل بویه بیشیم و چاکرما ازصاحب عباد بیش است.

۶۱ـ در حاشیهٔ همان ص۳٤ چاپ‌دکترمعین نوشته : «گویا پدر ابوالفضل‌بن‌عمید معروف باشد»

۶۲ـ چاپ تهران ج ۲ ص ۱۶۹

۶۳ـ اصطلاحات دیوانی دورهٔ غزنوی وسلجوقی تألیف حسن‌انوری ص۲۵۷ (نقل از القاب الاسلامیه ص ۱۱)

٦٤ـ تاریخ بیهقی تصحیح دکتر فیاض ص۳۹۰ ، چاپ داشگاه مشهد ص۵۰۲

ثعالبی گوید که ابن‌عمید کتابت را ازپدر به‌ارث‌برده بود، و او می‌نویسد که ابواسحاق صابی در کتاب تاجی نوشته که «رسائل ابی‌عبدالله از رسائل پسرش ابی‌الفضل کم نیامده است» اما اضافه می‌کند که به نظر من (ثعالبی) این حکم ظلمی است دربارهٔ ابن‌العمید.

چنانکه ذکر شد ابوالقاسم اسکافی به نیابت ابوعبدالله برگزیده شد ودر دیوان رسالت‌کار می‌کرد، اما همواره خود را سزاوارتر ود. کتابت بالاتر می‌دانست و زوال کار ابوعبدالله را آرزو[۶۵] می‌کرد تا جانشین او شود وسرانجام به آرزو رسید ودر این‌باره اشعاری به عربی سرود از جمله گوید:

وقائل ماذالذی   من کله تطلبه
قلت له أطلب ان   یقلب منه لقبه

ونیز چون ابوعبدالله بواسطهٔ بیماری نقرس با محفه‌به دیوان می‌رفته است اسکافی درباره‌اش می‌گوید:

یاذا الذی‌رکب‌المحه...   فة جامعاً فیهاجهازه
اتری الاله یعیشنی   حتی یرینها جنازه

و چون بجای ابوعبد[۶۶]الله برمسند دبیری می‌نشیند می‌گوید:

ترقیك من هذی‌المحفة‌حیة ـ الی النعش محمولا تضرضریرا

در هر حال از این همه دانسته می‌شود که پدر ابن عمید درکتابت ونویسندگی دیوانی دست داشته و صاحب مقام بوده است وبنابر قول ابوعلی مسکویه در تجارب‌الامم ، از عمال مرداویج نیز بوده‌است[۶۷].

گفتیم که دربارهٔ نام و کنیه و لقب ابن‌عمید اختلافی زیادوجود

۶۵ـ قول ثعالبی

۶۶ـ وفات ابوعبدالله کله باید بین سالهای ۳۳۴و۳۴۳ باشد، زیرا در ۳۳٤ اسکافی به نیابت او منصوب شده و در ۳۴۳ ه.ق که عبدالملك بن‌نوح‌به‌حکومت رسید اسکافی رئیس دیوان رسائل بوده است

۶۷ـ دائرةالمعارف اسلامی ج ۲ص ۳۸۲ ،

ندارد ، تنها بعضی از مورخان مابین نام او و پسرش خلط کرده یا حوادث زمان پدر و پسر را در هم آمیخته‌اند ، مثلاصاحب تاریخ گزیده [۶۸] وخواند میردر حبیب‌السیر [۶۹] نام او را علی گفته‌اند و این نام فرزند اوست و قاضی نورالله درمجالس المؤمنین [۷۰] حوادث زمان پدر را برای پسر آورده و احترامات صاحب بن عباد را دربارهٔ ابن عمید به‌پسر او مربوط دانسته وهمچنین قول ثعالبی را در بارهٔ پدر به‌پسر نسبت داده است ونیز قضیهٔ تشکیل مجلسی هنگام مرگ رکن الدوله را در زمان ابن‌العمید آورده، در حالیکه خواهیم گفت ابن‌العمیددر سال ۳۶۰ ه.ق وفات یافته و رکن‌الدوله در سال ۳۶۵ ه.ق درگذشته ودر این وقت پسر ابــن‌العمید یعنی ذوالکفایتین وزیــر بوده است. بعضی [۷۱] هم ابن‌العمید را وزیــر عضدالدولهٔ دیلمی دانسته‌اند و ایــن اشتباه است. بعضی هم مانند تاریخ گزیده کنیهٔ ابوالفتح [۷۲] را کــه خاص‌پسراو بوده‌برای خوداوذکرکرده،درحالیکه کنیهٔاو«ابوالفضل» بوده است، نیز قتل پسر [۷۳] را برای پدر ذکر کرده درحالیکه پسرش بقتل رسیده است.

زادگاه ابن‌عمید شهر قم بوده ودوران کودکی را در آن شهر گذرانده و بگفته ثعالبی از قم خارج شده و در ری‌وفارس‌به‌تحصیل علم‌پرداخته ، امادر تاریخ‌قم آمده‌که با پدرش‌در خراسان بسر برده‌و پس ازآن به ری آمده ودر خدمت آل‌بویه به مقام بلندرسیده است. در هر حال از آغاز زندگی و دوران جوانی اواطلاعــی دقیق در

۶۸ــ ص۴۱۲

۶۹ــ جزء ۴ ص۴۸ ، چاپ‌خیام ج۲ ص۴۳۵

۷۰ــ مجلس دهم ص۴۳۸ ، چاپ اسلامیه ج ۱ ص۴۴۵

۷۱ــ تاریخ طبرستان ص ۱۴۰ در شرح‌حال عضدالدوله نوشته : «واز وزرای او استاد ابوالفضل بن‌العمید و پسر او ابوالفتح» نیز الوسیط ضمن شرح‌حال‌متنبی ص ۲۷۲

۷۲ ــ ص۴۱۲

۷۳ــ ص ۴۱۷

دست نیست.

وزارت ابن‌عمید ـ ابن‌عمید در سال ۳۲۸ هـ.ق بوزارت رکن‌الدولهٔ دیلمی برگزیده شد [۷۴] و تاسال وفاتش یعنی ۳۶۰هـ.ق بدین شغل باقی بود و علاوه صاحب جیش و رئیس دیوان رسالت هم بودو بسیاری از لشکرکشیها و فتوحات به فرماندهی و دستور او انجام می‌گرفت‌و در تمام امور مملکت دخالت ونفوذ داشت ودر حقیقت صاحب قلم و شمشیر بود واین گفتهٔ صاحب تجارب السلف [۷۵] درباره‌اش صدق‌می‌کرده که: «او از کفاة جهان و سرآمد روزگار بود و در علم و حکمت و فهم وادب و شعروکتابت و فصاحت و بلاغت و ریاست و سیادت و ذکاء و فطنت یگانهٔ آفاق»

ابن‌عمید در تمام مدت وزارتش چنان رفتار کرده که کوچکترین دلتنگی و رنجشی میان او ورکن‌الدوله بوجود نیامده و همهٔاطرافیان اورا نیز مطیع ساخته است.

بیشتر فعالیت وکار این وزیر بعد از سال ۳۳۸ هـ.ق یعنی مرگ عمادالدوله بوده زیرا از اینسال ببعد رکن‌الدوله با استقـــلال بیشتر فرمانروایی داشته و برقلمرو حکومتش افزوده‌است .وعمدهٔکارهای جنگی و سیاسی ابن‌عمید را باید ازاینسال تا زمان مرگش بدانیم اگرچه پیش‌از آن نیز در دستگاه رکن‌الدوله با نفوذ ودست‌اندرکار بوده است.

چنانکه ابن‌اسفندیار در تاریخ طبرستان ضمن حوادث سال ۳۳۱ هـ.ق در ذکر حسن بویه (رکن‌الدوله) باو شمگیر زیاری و استیلای آل بویه در طبرستان می‌نویسد [۷۶]: «وملك طبرستان‌برآل‌بویه قرار

۷۴ـ بعضی وزارت او را بعد از ابوعبدالله قمی یا ابوعلی قمی‌نوشته‌اند‌از جمله وافی بالوفیات صفدی ج ۲ ص ۳۸۱

۷۵ـ ص۲۲۵تصحیح عباس اقبال

۷۶ـ ص ۲۹۹

گرفت علی‌بن کامه را آنجا بگذاشت و او به عراق رفت بری بنشست، استندار ابوالفضل‌الثائرالعلوی را بیاورد و بچالوس بنشاند، مردم برو جمع شدند، خبر بحسن بویه رسید به ری، استادرئیس‌ابوالفضل محمدبن‌الحسین المعروف به ابن‌العمید را که بزرگواری فضل و نسب او از بیان مستغنی است بالشکر به آمل فرستاد بمدد علی‌بن‌کامه»

وچون دراین رساله بیشتر از کیفیت فعالیت ادبی و علمی این‌وزیر سخن می‌رانیم، به ذکر بعضی از جزئیات زندگانی سیاسی او بسنده می‌کنیم :

درسال ۳۳۹ ه.ق سلارالمرزبان قیام کرد وبا پنج‌هزار از مردم دیلم و کرد با لشکر رکن‌الدوله مصاف داد، دراین جنگ یکی ازخویشان زنش بنام اسفحان‌بن میشکی کشته شد و علی‌بن‌میشکی به اسارت درآمد ومحمدبن‌ابراهیم وعده‌ای از لشکریان‌او اسیر شدند، و خودسلارهم گرفتار شد . رکن‌الدوله او را به اصفهان برد و ازآنجا به قلعهٔ‌سمیرم برده و حبس کرد و محافظت‌اوباعده‌ای از لشکریان بود که سرپرستی و تعهد آنان به ابن‌العمید واگذار شد[۷۷].

ابن‌العمید برای ابوعلی مسکویه تدبیر کار مرزبان وکیفیت گرفتاری او ورساندن تا اصفهان را نقل کرده است .

وابوعلی در وقایع سال ۳۴۰[۷۸] ه.ق می‌نویسد که پس از اینسال حوادث را یا شخصاً ناظر بوده یا از اشخاص بزرگ چون ابن‌العمید وابن‌الهلبی ودیگران‌شنیده‌است،و غالب روایات رابه ابن‌العمیدمی‌رساند و نوشتهٔ ابوعلی در تجارب‌الامم در این باره چنین است: «اکثر ما أحکیه بعد هذه‌السنه (۳۴۰ه.ق) فهو عن مشاهدة و عیان او خبرتحصل یجری عندی خبره مجری ما عاینته و ذلك ان‌مثل‌الاستاذالرئیس‌ابی

۷۷ـ تجارب‌الامم جزء ۲ ص ۱۳۲ـ۱۳۳

۷۸ـ تجارب‌الامم ص ۱۳۶

الفضل محمدبن‌الحسین‌بن‌العمید رضی‌الله عنه خبر فی‌عن هذه‌الواقعه»

واین واقعه مربوط به مقابلهٔ رکن‌الدوله باقراتکین صاحب خراسان بوده‌که هفت روز در رودبار جنگ درگرفته و قراتکین‌درمحرم‌سال ۳٤۰ هـ.ق منهزم شده و تمام این واقعه را ابوعلی باعبارت:فحدثنی الاستادالرئیس رضی‌اللهعنه» آغاز کرده و بشرح‌آن پرداخته است.

اکنون پیش از آنکه بحادثه‌ای از این جنگ هفت روزه اشاره کنیم لازم‌استدو سال‌بازپس رویم‌وواقعه‌ای راذکرکنیم که ابن عمید در رفع آن چاره‌گری‌کرده و شرح‌آن این است :

هنگامی که عمادالدوله وفات یافت، رکن‌الدوله در نواحی جرجان بود وبه دفع وشمگیر[۷۹] رفته بود و چون خبر فوت برادر شنید به اصطخر آمدو بر سرقبر برادر پابرهنه‌شتافت و تا سه‌روزبالشکریانش عزاداری کرد و بعد ازآن مال و ثروت عمادالدوله را تصاحب کردو نیمی ازآن برای برادرش معزالدوله فرستاد .

در این موقع سبکتکین حاجب که از طرف معزالدوله برای‌کمك رکن‌الدوله آمده بود، بجانب قرمیسین[۸۰] رفتو بجکم‌الخمارتکینی با عده‌ای از خراسانیان و کردها آنجا بود، سبکتکین اورا در حمام اسیر کرده نزد معزالدوله فرستاد ، چون خبر بجکم بسایر والیان رسید شهرهای خود را رها کرده بطرف همدان رفتند. سبکتکین بجانب آنها رفته در همدان مانده منتظر رکن‌الدوله می‌شود. ترکهایی که‌بااو بودند از طول اقامت در همدان بجان آمده قصد طغیان می‌کنند، و ابن‌عمید میان آنان واسطه‌می‌شود وآنان را وادار بسکونت‌می‌کند،و

۷۹ـ درقسمت دوم تاریخ طبرستان ص۲ که به نظر مرحوم اقبال از مؤلف اصلی‌نیست (ح۱همان صفحه) نوشته که «رکن‌الدوله حسن‌بویه‌چون از عزای برادر بپرداخت باوشمگیر دراویخت و لشکرگران جمع‌کردو بگرگان آمـد

۸۰ـ قرمیسین ، قرماسین (کرمانشاهان) نزهةالقلوب تصحیح دبیر سیاقی ص ۱۲۸

آنجامی‌مانند تا متهم‌بخصومت وشورش می‌شوند . ابن‌العمید خود دراین‌باره گفته است:

من به امیر رکن‌الدوله گفتم که اینها دشمنان ما هستند و این مطلب راکشف کرده ودانسته‌ایم ، پس اتفاق‌رای بین مااین شدکه اگرساکن وساکت شدند مانیز ساکت باشیم وگرنه بجنگیم در حالیکه دشمن نزدیك ماست، این خبر به معزالدوله رسید و او آنها را دفع کرد.

اما واقعه‌ای که ابن‌عمید از جنگ هفت روزه با قراتکین ، ضمن کیفیت انهزام او وساز و برگ سپاه رکن‌الدوله در زرین‌رود[۸۱]، شرح داده‌است[۸۲]:

ابوعلی مسکویه می‌گوید که حکایت کرد استادالرئیس ابوالفضل بن‌العمید که در روز هفتم جنگ با قراتکین ، رکن‌الدوله مرا خواست واز شدت جنگ شکایت کردو مثل این بود که صبرش تمام‌شده‌و حیله‌ای برای انهزام می‌اندیشید.من‌به‌او گفتم :

ای‌امیرتو درمدت‌هفت روزمالك تخت‌خلیفه‌شدی و امرت در تمام ممالك اسلامی نافذ شد و همهٔ فرمانروایان طوق اطاعت تو برگردن نهادند و امروز این دشمنان برتو هجوم آورده‌اند که آن مقام‌را غصب کنند و ترا از آن بازدارند وتوراهی‌مگر بسوی خدای عزوجل نداری، پس نیت‌خود را با خدای پاك کن وعزم جزم کن‌که آنچه بین تو و خداوند هست برراستی و درستی انجام دهی و برای ما چیزی‌نمی‌ماند مگر آنچه بتو نصیحت کردم .

رکن‌الدوله تبسم کرد و گفت : «یا اباالفضل توبه‌آنچه من اشاره کردم پیشی گرفتی و در این نذور و صدق‌النیه جاری‌شد»

۸۱ــ زرین رود یا قره‌سو، از اتصال رودهای کوههای‌مرکزی‌ایران جاری‌شده وارد دریاچهٔ قم‌می‌شود. (فرهنگ دکترمعین ، اعلام)

۸۲ــ تجارب‌الامم جزء ۲ ص ۱۴۱

ابن‌عمید گفت آن شب در آنجا ماندیم و آخر شب رسول‌رکن‌الدوله نزد من آمد و مرا خواست، بحضور امیر رفتم و او را خوشحال و خندان یافتم، پس گفت: یااباالفضل‌توباخوابهای من آشنایی ، من خوابی دیده‌ام که امیداست بزودی تعبیر شود وآن این است که «دیدم براسبی معروف به فیروز سوارم و دشمن ما فراری شده وتونزد من می‌آیی ومرا به نعمت‌های خدا بشارت می‌دهی، ومن در بین صحبت باتو در روی خاك انگشتریی یافتم و بکسی که در رکاب من بود گفتم: یا غلام این انگشتری را بردار و او انگشتری را برداشت وآن فیروزه بود و آن را به انگشت سبابه کردم وتبرك دانستم و به آن به فتح‌و فیروزی تفأل‌زدم» ابن‌العمید گفت : هنوز روشنی روزنمایان‌شده‌بود که خبر هزیمت دشمنان را دادند بدون اینکه از جانب ما مکیدت‌یا حیلتی رفته باشد و ماندانستیم علت چیست ودر این آثنا بطرف رکن‌الدوله رفتیم واو برای تعبیر درست خواب خود براسب فیروز سوار شده بود، چون نزدیك او رفتم دیدم بغلامی که پهلوی اوبود بانگ زدکه : «یا غلام آن انگشتری را نزد من‌آر» غلام خم شد وخاتم را از زمین برداشت و رکن‌الدوله آن را گرفت و گفت : «بدون شك این همان انگشتری است که چند ساعت پیش حدیث آن در میان‌بود»

حوادث سال ۳٤٤[۸۳] ه.ق ـ

در اینسال محمدبن ماکان با سپاهی فراوان به اصفهان روی آورد و از طریق کویر خراسان به آنجا حمله کرد ، ابومنصور بویةبن‌رکن‌الدوله ، که بعداً[۸٤] ملقب به‌مؤیدالدوله شد، با زن رکن‌الدوله‌واصحاب

۸۳ـ تجارب‌الامم ج۲ ص ۱۵۹، دائرةالمعارف اسلامی ج۲ ص۳۸۲
۸٤ـ درسال ۳۵۵ ه.ق

ویاران اواجباراً ازاصفهان خارج شده بسوی خان‌لنجان [۸۵] وازآنجا بجانب رباط رفتندواین فرار بصورت بسیار بدومشقت‌بارصورت گرفت،ابن ماکان بر اصفهان تسلط یافت و اولادوحرم رکن‌الدوله را تعقیب کرد.در این‌وقت استاد الرئیس درارجان[۸۶]بود وعده‌ای ازعرب ودیلم با اوبودند پس باابن‌ماکان روبروشدودر آنجا از او شکست‌یافت‌اما بعداًاورا بسختی شکست‌داد وهمراهیانش را اسیر کرد و آنان را باابن ماکان به قلعهٔ بالخان برد و خود به اصفهان واردشد و سایر همراهان ابن‌ماکان رااز اصفهان بیرون راندوابومنصور بویه‌و حرم‌رکن‌الدوله به‌اصفهان وارد شدند.

ابوعلی مسکویه از قول ابن عمید نقل می‌کند که گفت:

وقتی ما با دشمن در بالخان ملاقات کردیم، یاران من فرار کردند و همراهان ابن ماکان به قتل و غارت پرداختند ومرا امیدی‌به پیروزی نمانده بود وچون کسی که به اسارت و کشته شدن تن داده باشد، ایستاده وبا خود می‌اندیشیدم که اگر صحیح و سالم بازگردم وصاحبم رکن‌الدوله را پیش چشم خود ببینم چه حالی خواهم داشت وبا چه زبانی از او پوزش بخواهم که فرزند و حرم وملك را تسلیم کرده‌ام. آنگاه دیدم مرگ برای من ازین وضع بهتر و گواراتر است، پس کمربمرگ باشهامت بستم و پشت چادر خود ایستادم ، در این وقت غلامم، روین، بسوی من آمد و من سعی داشتم کسی مرا نبیند ، یاران ابن‌ماکان نیز به غارت مشغول بودند وبمن‌نمی‌پرداختند ، ناگاه به سوی چند تن‌از سپاه ابن‌ماکان ، از عربها، حمله کردم وتا ظهر نشده‌بود از آنها یکتن

۸۵ــ بین خان لنجان واصفهان دو روزراه است، اولین منزلگاه بطرف‌اصفهان درراه باختری اصفهان و شیراز، فیروزان مهم‌ترین ناحیه آن که ویـران شده است (لغت‌نامه از سرزمین های خلافت شرقی)

۸۶ــ ارجان، معرب ارگان، بین آن تا شیراز شصت فرسنگ‌و تا سوق‌الاهواز شصت فرسنگ است (فرهنگ معین اعلام) از بلاد فارس (نزهة‌القلوب ص۱۵۵)

برجای نگذاشتم و بیشتر اسیر شده بودند، و ابن‌ماکان را نیز اسیر کرده نزد من آوردند وچنان آتش خشم‌من زبانه می‌کشیدکه کوشش می‌کردم او را مثله کنم و او مردی بسیار شجاع و جنگجو بود.

حوادث سال ۳۵۵[۸۷] ه.ق

جماعتی از مردم جنگجوی خراسان به ری هجوم آوردند و عدهٔ ایشان بیش‌از بیست‌هزار نفر بود، آنان به مرز واردشدنـد ومـرزدار اسفوذن‌بن ابراهیم بود ، این عده نظام نداشتند وهردسته سرکرده‌ای مستقل داشتند ، آنان از رکن‌الدوله اجازهٔ ورود به ری خواستند وکسب اجازه بوسیلهٔ مرزدار شد ، ابن‌العمید رکن‌الدوله را راهنمایی کرد که به این جماعت یکدفعه اجازهٔ ورود ندهد، بلکه آنان را مجاز دارد که هزار هزار وارد ری شده از طرف دیگر خارج شوند واین عده برای دفاع ازاسلام بجنگ رومیها[۸۸] می‌رفتند، رکن الدوله قول ابن‌عمید را نپذیرفت ، پس ابن‌عمید گفت اگر اینکار را نمی‌کنی بسپاه خود که‌در جبال و اصفهان و سایر نقاط پراکنده‌اند بنویس که بتو پیوندند وترا کمك‌کنند، زیرا این قوم جنگجو هستند و ممکن است با صاحب‌خراسان ساخته باشند وعده ما در جنگ باآنها کم‌است وسازوبرگ زیادنداریم، بازرکن‌الدوله نپذیرفت و آنها را اجازهٔ ورود داد.

آنان وارد ری شدند و خراج‌وماليات نواحی را خواستند و عده‌ای هم برای‌حمایت اسلام در جنگ باکفار کمك طلبیدند، باایشان‌عده‌ای ازفقیهان نیزبودندمانند محمدبن علی‌بن‌اسماعیل‌الامام ابوبکرالشاشی، الفعیةالشافعی[۸۹] (متوفی بسال ۳۶۵ ه.ق)

ابن‌عمید از بدنهادی و خبث آن مردم آگاه بود، پس با آنان مدارا

۸۷ــ تجارب‌الامم ج ۲ ص ۲۲۹

۸۸ــ دانشنامهٔ ایران واسلام ج۵ ص۷۴۰: «غازیان خراسان به بیزانس‌می‌رفتند»

۸۹ــ ابن‌خلکان ج ۲ ص ۳۲

کرد و پول به آنها داد، اما آنها در شهر فسق‌وفجور کردند وماه‌رمضان بود ، وبه خانه های مـــردم حمله کردند و از جمله‌خانهٔابـن‌العمید را مـــورد حمله قرار دادند ، غلام مخصوص او که روین نـام داشت و مردی دلیـر و بی بـاك بـود بـر آنـها بتاخـت و آنهـا را عقب راند اما آن مردم برسر غلام ریخته اورا با چند ضربه ازپای درآوردند و او ازکار بازماند.

ابن‌عمید خود را تنهادید، خانه بازگذاشت وبسوی خانهٔرکن‌الدوله روانه شد ، جنگجویان ، بخانهٔ او ریخته خزائن و اثاث اورا بغارت بردند و تنها خزانهٔ کتب او که به دست ابوعلی مسکویه بود ازتعرض مصون ماند. شب‌که وزیر بخانه‌بازگشت‌فرشی نیافت‌که برآن نشیندیا کوزه‌ای که ازآن آب بیاشامد ، پس یکی از یارانش بنام ابن‌حمزة العلوی برای او فرش و اسباب آورد. ابن‌العمید بهیچ‌روی ازآنچه برده بودند دلتنگ وغمگین نبود و از اینکه کتب و دفاترش مانده بود، بسیار خوشحال و خوشدل بود چه آنها محتوی انواع علوم و حکمت‌ها و آداب بودند.

ابوعلی گوید :چون مرادید از حال کتب‌خود پرسید گفتم:آنها بحال خود باقی است واز دستبرد مصون مانده ، پس شاد شد و گفت: شهادت می‌دهم که تو نیك‌نگاهدارنده‌ای‌هستی،سایر اموال و ذخائر یافت می‌شود اما این گنجینه عوضی ندارد، آنگاه امر کرد کـه فردا صبح، آنها را بفلان موضع حمل کن، همین‌طور کردم وهمه سالم ماند.

پس از آن جنگجویان خواستند بخانهٔ روین‌الحاجب حمله‌برند، غلامان او تیراندازی کرده وآنان را دفع کردند، آنگاه قصدداشتندبه دارالاماره حمله کنند و به قتل و غارت پردازندو هرچه رکن‌لدوله بآنان نوشت و تهدید کرد سود نبخشید عاقبت وزیر بزرگ یعنی استاد‐ الرئیس صلاح در این دید که خزائن و حرم رکن‌الدوله را به اصفهان

انتقال دهدو چنین کرد. عاقبت رکن‌الدوله باحیله‌ای آن مردم‌راشکست دادو عده‌ای از آنان بقزوین گریختند و جمعی کشته شدند.

این واقعه ومانند آن ثابت می‌کندکه گفتهٔ ابوعلی مسکویه دربارهٔ رکن‌الدوله درست است که می‌گوید رکن‌الدوله مردی بی‌تدبیر وسیاست بوده وهرچه کرده بردست وزیرش ابن‌العمید انجام گرفته است وتدبیرو استواری و خردمندی ودانش وزیر آن امیر را مدت چهل وچهارسال اریکهٔ فرمانروایی نشانده و نگاه داشته است.

البته رکن‌الدوله خود شاهی عادل وبا تقوی وخداشناس ودیندار بوده وهرگز ظلمی برمردم روا نداشته ودر همهٔ امور خود نیز جهات انسانی ودینی را مراعات کرده[۹۰] است.

اما ابن‌عمید چنانکه می‌بینیم مدبر و سیاس ودانشمند ودر عین حال کوشا و نیرومند و صاحب اراده بوده و در جنگ ها شرکت‌می‌ـ کرده و صاحب الجیش می‌شده و غالب فتوحات به فرماندهی خود او انجام می‌گرفته است ، بی‌شك دانش و اطلاع او از فنون جنگی آن فتوحات را سبب شده است.

از سوی دیگر با شرحی که از اخلاق ورفتار وروحیات جنگجویان خراسانی برای ابوعلی مسکویه می‌گوید پیداست که اقوام و ملل رانیز خوب می‌شناخته وبه طرز جنگها و محاربات اقوام وطوایف آشنا بوده، چنانکه طریقهٔ جنگی این قوم را شرح داده و اشتباهات آنان را نیز در حمله و هجوم به شهرو غارت اموال‌وخانه‌های مردم بازگو کرده است.

در همین سال ۳۵۵ ه.ق رکن‌الدوله وزیر خود را با ابراهیم‌السلار

۹۰ـ مؤلف روضةالصفا در این‌باره نامه‌ای در جواب و شمگیر از رکن الدوله آورده که‌اتکاء بخداوند و رعایت بزرگواری ومردانگی اورا می‌رساند (ج۴ص ۴۵، چاپ کتابخانهٔ خیام ج ۴ ص ۱۴۷)

که از شجاعان بود، با عده‌ای از مردان دیلم و عرب، بسوی آذربایجان گسیل دشت[۹۱] و آنان بلاد آنجا را فتح کردند و ابن‌العمید دلهای مردم آذربایجان را بجانب رکن‌الدوله متمایل کرد وآنها را مطیع ساخت وبا تدابیر خاص خود و دوراندیشی و احتیاط آذربایجان رادر جزء متصرفات رکن‌الدوله در آورد و خراج ومالیات آن‌جا را جمع کرد واین تدبیر سبب شد که ابراهیم‌سلار که مردی عیاش‌وعشرت طلب‌بودواز کردهای آذربایجان پولهایی گرفته بود، از آنجا دست بردارد وزحمات امیر و وزیر ضایع نشود .

در این جا ابوعلی مسکویه می‌نویسد که ابن‌عمید گفت:

با همهٔ سختی از کمی آذوقه و سایر وسایل ، راضی نشده است از ابراهیم سلار استفاده کندیااز آذربایجان چیزی ببرد، زیرا آنوقت می‌گفتند رکن‌الدوله آنجا را برای مردی که به او پناه برده فتح‌کرده است‌تا خود از آن بهره‌مند شود. ودر این جا مثالی می‌آورد از بافتن یك ریسمان و بستن بچنبرها که کم‌کم قوت یابد و اگر پس‌از آن رشته‌ها یك‌یك باز شود ریسمان‌نازك‌می‌شودوازبین‌می‌رود.

این مثل را برای آن آورده که ثابت کند باید امور راجزءبجزء برشته کشید و نظم داد وسر آنها را بیك چنبر گره زد تا قوت یابد و هرگز باز نشود .

در هرحال تدبیر وزیر وپیش بینی او درست آمد زیرا پس از چندی ابراهیم محسوس شد و آذربایجان هم چنان برای رکن‌الدوله باقی ماند، درحالیکه اگر آنجا را بنام ابراهیم گشوده بود از دست می‌رفت . حوادث سال ۳۵۹[۹۲] ه.ق ـ آخرین جنگ وزیر

۹۱ــ تجارب‌الامم ج ۲ ص ۲۲۹

۹۲ــ تجارب‌الامم ج۲ ص ۲۷۰، کامل ابن اثیر حوادث‌سال ۳۵۹ ه.ق

در اینسال حسنویة‌بن‌الحسین الکردی باسپاهی‌فراوان بغارتگری پرداخت و از گرفتاریهای رکن‌الدوله استفاده کرد، رکن‌الدوله ابن‌العمید را با سپاهی بسیار نیرومند به جلوگیری او فرستاد، در آن موقع هوا بشدت گرم بود و ابن‌العمید بیماری نقرس داشت، در بین‌راه سخت مریض شد، در این سفر پسرش ابوالفتح علی‌بن‌العمید همراه پدر بود، اما بگفتهٔ مورخان از جمله صاحب تجارب‌السلف ، پسر از هر حیث برخلاف پدر رفتار می‌کرد،وهمواره باخودپسندی وعجب سرازفرمان پدرمی‌پیچید و با سران لشکر که به احترام پدرش از او حساب می‌بردند، بشکار و گردش می‌رفت .

ابن‌عمید هرگاه به اطراف خود می‌نگریست کسی را نمی‌دید و چون می‌پرسید می‌گفتند با پسرش‌بصحرا رفته‌اند،و ازاینروی همیشه‌سپاه پراکنده بود و ابن‌العمید هم از رفتار پسر در تفرقهٔ سپاه ، سخت خشمناك و غمگین شد و همین‌غم‌واندوه‌اوراازپای‌درآوردوچون‌بهمدان بازگشت بیماری او شدت یافت واو را هلاك کرد.

ابوعلی مسکویه در این باره نوشته است‌که در این سفر استادالرئیس را تنها می‌گذاشتند و فقط ابوعلی با اوبوده و هرگاه از سپاهیان می‌پرسید جواب می‌دادند باابوالفتح بشکار ولهو و لعب و خوردن و نوشیدن بصحرا رفته‌اند، وهمین امر سبب پراکندگی سپاه شده‌و ابن‌العمید نیز بعلت شدت بیماری نتوانسته کار حسنویه را بسازد پس بهمدان بازگشته و چندی بعد وفات یافته است (سال ۳۶۰ ه.ق).

ابوالفتح علی‌بن‌عمید با حسنویه صلح کرده وخواسته است‌باعجله خود را به رکن‌الدوله برساند تاکسی جای پدرش را نگیرد وبدست آوردن وزارت را برشکست دادن حسنویه، که اتفاقاً خواست پدرش بوده ، ترجیح داده است . صلح ابوالفتح با حسنویه براین قرار گرفت

که ٥٠ هزار دینار بگیرند و بعضی از روستاها وتعدادی چارپا و تحف و هدایای دیگر بستانند.

دراین وقت نامهٔ رکن‌الدوله رسیدکه با این سازش موافقت‌کرده و ابوالفتح بن‌عمید را به ری نزد خودخوانده‌بود.

فصل سوم

وفات، مذهب و اخلاق و اولاد ابن‌عمید

وفات ـ مطابق گفتهٔ ابوعلی مسکویه که در سفر آخر همراه‌ابن‌ـ العمید بوده، ابن‌العمید در شب پنجشنبه ششم ماه صفر سال ۳۶۰ ه.ق در همدان درگذشته است و این سال ۳۶۰ را سایر مورخان نیز ضبط کرده‌اند، ابن‌خلکان ماه صفر یا محرم ذکرکرده‌و در محل‌وفات او نیز تردید نموده وری یابغدادانسته‌است،اما ابوعلی مسکویه صریحاً گفته که در همدان هنگام بازگشت از جنگ حسنویه درگذشته است و عبارت تجارب‌الامم[۹۳] چنین‌است: «فلما حصل بهمدان اشتدت‌علته فتوفی بهارحمه‌الله» وقول ابوعلی دراین‌باره حجت است وگفتهٔ‌بعضی‌مانند صابی در تاریخ الوزراءوابن‌اثیردرالکامل که سال وفات اورا ۳۵۹ ه.ق ذکر کرده‌اند درست[۹۴] نیست. هندوشاه نخجوانی هم در تجارب‌ـ السلف[۹۵] این سال را نقل کرده است.

درسبب وفات ابن‌عمید نوشته‌اندکه بیماری نقرس‌داشته وهنگام حرکت بجانب حسنویه نتوانسته براسب بنشیند وبا عماری حرکت کرده

۹۳ـ ج ۲ص ۲۷۳

۹٤ ـ دکتر زکی‌مبارك‌نیزدرکتاب نثرالفنی فی‌القرن‌الرابع(ج۲ص۲٤٤)همین سال را ذکر کرده است

۹۵ـ ص ۲۳۰، در مجمل فصیحی خوافی ۳۵۸ ه.ق ذکر شده که اشتباه‌است (مجمل فصیحی تصحیح محمود فرخ، ج۲ ص۷٦)

است، ابن‌خلکان می‌نویسد که علاوه‌برنقرس دارای بیماری قولنج‌نیز بوده و این قول به احتمال‌قوی درست است زیرا صاحب‌تجارب الاهم می‌گوید: «لافراط علةالنقرس و غیرها علیه»

ابن‌خلکان می‌گوید [٩٦] :این‌دوبیماری قولنج‌ونقرس بنوبت اورا رنج می‌دادند و وقتی از او پرسیدند که کدام یك ترا بیشتر آزار می‌دهد گفت: هرگاه نقرس عارض می‌شود مانند اینستکه میان دوفك درنده‌ای گیر کرده‌ام که‌مرامی‌جود ، و هر وقت قولنج می‌آیـــد دوست دارم که همان نقرس عارض شود.

گفته‌اند که ابن‌عمید مردی تهی‌دست را درباغی دید که نان وپیاز و شیر می‌خورد ، گفت دوست داشتم مانند این مرد سالم باشم وهرچه بخواهم بخورم ، این سلامت نیکوتر و مفیدتر از سلطنت وجاه ومال، و دنیا برانسان مریض و علیل لبخند نمی‌زند .

بی‌مناسبت نیست که ذکر کنیم که ابوبشرالفارسی الحافظ از شعرا وادبای بزرگ بر استادرئیس وارد شد واستاد از نقرس شکایت‌کردپس ابوبشر گفت :

شکی النقرس نقریس ـ اخوعلم‌ونطیس فمادام‌لکم قوس ـ فنفسی لکم‌جوس

نقریس : داهی و حاذق النطیس : فطن وهوشیار در کارهای‌عالم.

القوس : صومعهٔ راهب جوس : جمع‌جایس وجوسان ،التردد، و فی‌القرآن: «فجـاسواخلال‌الدیار» (آیـهٔ٥ سورهٔ ١٧ ، اسراء): «پس برای جستجو رفت وآمد می‌کنند میان خانه ها»

ابن‌عمید گفت : «یا ابابشر هذه‌رقیةالنقریس»

پس ابن‌عمید از نقرس دررنج بوده و بگفتهٔ ابوعلی مسکویه‌شدت بیماری او از غم واندوه فراوان از رفتار پسرش بوده ، و این اندوه

٩٦ـ ج٢ص١٧١

همواره جسم‌و جان‌اورامی‌کاسته‌وهرگز علت‌دردوغم وغصه‌اش‌رابرای کسی حکایت‌نمی‌کرده است.امادرمجلس خلوت می‌گفته‌است:آل‌عمید راکسی هلاک نمی‌کند و آثارشان را محو نمی‌نماید مگرهمین جوان (یعنی پسرش) و نیز در هنگام شدت مرض خود می‌گفت : چیزی مرا نمی‌کشد مگر خشم و غضبی که‌همواره فرو می‌خورم.

مرگ‌ابن‌عمید برهمهٔافراد دیلمی ودیگران گران‌آمده‌و اثری‌زیاددر لشکریان بجای گذارده و همه را اندوهگین کرده است، زیرا او درهمهٔ کارها صاحب رأی و تدبیر و دارای نفوذ بوده، وکمترین اثر مرگ او همان پراکندگی سپاه و صلح با حسنویه‌بوسیلهٔ‌پسرش بود که رکن‌الدوله نیز به‌این صلح تن در داد.

ابن خلکان[97] می‌نویسد که در بعضی از مجموعه‌ها دیدم که صاحب بن عباد پس از مرگ ابن‌عمید بردرسرای او گذر کرد و از ازدحام و جمعیت انبوه همیشگی در آنجا اثری ندید پس تأسف خورد و این اشعار را انشاد کرد:

ایهاالربع لم‌علاك اکتئاب　　　این‌ذاك‌الحجاب وأ لحجاب

این‌من‌کان یفزع‌الدهر منه　　　فهواليوم فی‌التراب تراب

قل بلا رقبة و غیر احتشام　　　مات مولای فاعترانی اکتئاب

یعنی : «ای خانه چرا غمگینی برتو چیره شده ، کجاست‌آن پرده و پرده‌داران. کجاست کسیکه روزگار از او در فغان بود، پس او امروز در زیر خاك، خاك شده است. بگو بدون ترس و شرم و ملاحظه از کسی ، سروروآقای‌من مرد و مراغم و اندوه در گرفت.»

ابن‌خلکان پس‌از نقل سه بیت مذکور می‌گوید که در کتاب

٩٧ــ ج٢ ص ١٧١

تاریخ یمینی[۹۸] عتبی این ابیات را منسوب به ابی‌العباس ضبی[۹۹] دیدم و نیز گفته شده است که ابوبکر خوارزمی بردر خانهٔ صاحب‌بن عباد بعد از مرگ او خوانده است‌و این در صورتی درست است که مرگ خوارزمی بسال ۳۹۳ ه.ق وبعد از مرگ صاحب (۳۸۵ ه.ق)باشد اما اگر مرگ ابوبکر خوارزمی چنانکه خود ابن خلکان هم در شرح حالش ذکر کرده[۱۰۰] سال (۳۸۳ ه.ق) باشد ، پیش ازمرگ صاحب بوده است.

ضمناً ابن‌خلکان از قول علی‌بن‌سلیمان سه بیت دیگر نقل کرده‌که گفته در شهر ری خانه‌ای دیدم که جز درگاه آن چیزی برجای نمانده وبرآن نوشته است: «اعجب الصرف الدهر معتبر- فهذه الدارمن - عجائبها ...»اما در مجالس‌المؤمنین [۱] نوشته که صاحب‌تاریخ مصر و قاهره از قول علی‌بن‌سلیمان آورده که آن خانه ، خانهٔ ابن عمید بوده است .

مذهب واخلاق - ابن‌عمید شیعه بوده اما در کتب تاریخ و مآخذ شرح‌حال او به مذهبش صریحاً اشاره‌ای نشده ودر آثار نثرونظم اونیز اشاره به شیعه بودنش نیست ولی قرائن وشواهد زیاد این مطلب‌را ثابت‌می‌کند، از جمله آنکه آل‌بویه شیعه[۲] بودند و در ترویج این

۹۸- ترجمهٔ تاریخ یمینی چاپ سابق تهران ص ۱٤۳ بااختلاف ابیات‌ونیزص ۱۱۵ ترجمهٔ‌تاریخ‌یمینی‌تصحیح دکتر شعار با اختلاف و ترتیب ابیات

۹۹- ابوالعباس احمد بن‌ابراهیم‌ضبی ملقب به‌کافی الاوحد پس‌ازمرگ‌صاحب بوزارت فخرالدوله رسید و در ۳۹۹ ه.ق وفات‌یافت (یتیمة‌الدهر ج۳ص ۱۱۸، دستورالوزرا ص ۱۲۱، لغت‌نامه، تعلیقات تاریخ یمینی چاپ دکتر شعار ص ۵۱٦)

۱۰۰- ج ۲ص۱۰۳

۱- مجلس دهم ج۲ ص٤٤٤

۲- در کتاب النقض (ص۲۰۰) نام رکن‌الدوله و عضدالدوله و سایر آل‌بویه جزء شاهان شیعی مذهب آمده و در ص ۲۰۲، آثار خیر عضدالدوله‌را شرح داده است.

مذهب می‌کوشیدند و پیش از این مطالبی دراین‌باره نوشته‌ایم ، هم‌چنین از اواسط قرن سوم هـ.ق مذهب تشیع درمازندران وطبرستان توسط سادات زیدی رواج یافته بود و این مراکز قلمرو حکومت آل بویه بشمار می‌رفت.

وبدیهی‌است وزیری که سی‌ودوسال با اقتدار و نفوذ و تسلط کامل براموز ، وزارت شاه شیعی مذهب را بعهده داشته نمی‌توانسته جز تشیع مذهب دیگری اختیار کند . او در محیط تشیع یعنی‌شهر قم متولد شده و با این مذهب‌بزرگ‌شده‌ونشوونمایافته‌است.

از این گذشته دوستان واطرافیان او اکثر شیعه بودند مانندصاحب بن‌عباد که اشعاری فراوان در مدح و منقبت علی‌بن‌ابیطالب (ع)وسایر خاندان او دارد قصیده‌ای هم در مدح علی (ع) از او در تحفهٔ ناصری نقل شده، مجالس المؤمنین[٣] نیز اشعار اورا دراین‌باره نقل کرده و قصیدهٔ او را در اشتیاق زیارت حضرت رضا (ع) آورده است. وهمین مجالس المؤمنین‌ابن عمیدرا از وزرای شیعه شمرده و شرح‌حال‌او را نوشته [٤] است در کتاب روضات الجنات خونساری نیز شرح حال ابن‌عمید ضمن ترجمهٔ حال وزرای دانشمند شیعه آورده شده است. از استادان ابن عمیدنیزکسانی مانند ابن‌سمکةالقمی[٥] شیعه‌بوده‌اند،

بعضی از محققان مانند حسن سندوبی مصحح و شارح کتاب مقابسات ابوحیان توحیدی ابن‌العمید را پیر و اعتزال دانسته‌اند ، اما سندوبی سندی بدست نمی‌دهد ، ولی شکی نیست که ابن‌العمید به‌عقل

٣ــ ج ٢ص ٣٤٩ چاپ اسلامیه ، مرحوم احمد بهمنیار در شرح‌حال صاحب ص٨٨ــ٩٢ درباب تشیع صاحب بحث کرده و اشعار او را در مدح علی(ع) نقل نموده است.

٤ــ ص٤٤٣ــ٤٤٥ ج ٢

٥ــ کتاب النقض ص ١٩٨ متن وحاشیهٔ ٢٧ الفهرست شیخ‌طوسی‌بکوشش محمود رامیار ص ٢٣

و استدلال اهمیت می‌داده وفکری منطقی و فلسفی داشته و قضایارا با بحث‌و استدلال علمی و منطقی می‌پذیرفته است. البته به‌صاحب بن‌عباد، مصاحب او نیز نسبت اعتزال داده‌اند ودر این‌باره دلایلی اقامه[6] کرده‌اند.

ابن‌عمید بسیارمتدین وباورع بوده و همهٔ ظواهر شرع را رعایت می‌کرده است و برای اثبات این مطلب قول شهرزوری را از تاریخ‌الحکماء [7] نقل می‌کنیم : وقتی خطی از خطوط قدمارادیدند که‌نوشته بود «شرابخوردن اندك آن دواء است ولکن زیادی آن باعث علت وداء است ،شراب برای پیران رواست وبرای جوانان ناروا» ابن‌عمید بخط خود در زیر آن نوشته‌بود: «چون اندازهٔ خوردن‌آن مجهول‌است پس واجب است بحکم عقل و نهی شرع منع کردن آن را تا تجاوز از حد نکند، زیرا شراب مایهٔ شرور است وسرچشمهٔ فجور و بابی‌است مفتوح برای بلاهای نامحصور ، انسان کامل‌آنستکه مرتکب این فعل قبیح نشود و اختیار عقل سلیم را بدست هوای نفس وقیح ندهد، نفعش را بضرر بخشد واز او چشم پوشد».

اخلاق ـ رفتار و خوی ابن‌عمید و طرز برخورد با مردم وادارهٔ آنان از هر طبقه در کتب مختلف شرح داده شده اما از همه معتبرتر ودقیق‌تر نوشتهٔ ابوعلی‌مسکویه در تجارب‌الامم است ، زیرا ابوعلی هفت سال خازن وگنجور کب او وشب و روز ملازم او بوده وآنچه دیده بقلم آورده است. ابوعلی مسکویه می‌نویسد:

این وزیر دارای خلق وخویی‌بوده که دوست ودشمن را جذب می‌کرده و همه از دل وجان اورا دوست می‌داشتند ، او با مردم به رفق و مدارا رفتار می‌کرده‌وصبروحوصلهٔفراوان داشته است.

۶ـ شرح حال و آثار صاحب ص ۹۳ ــ ۹۵

۷ـ ترجمهٔضیاءالدین دری ج۲ص ۹۶

همه اتفاق نظر دارند که یکی از صفات بارز ابن‌عمیددرشنیدن مطالبی بود که از آن اطلاع داشت وباعلم وافراظهار فضل نمی‌کردو اگر کسی موضوعی علمی با او می‌گفت و او می‌دانست چنان گوش می‌داد که گویی هیچ نمی‌داند. ابن‌مسکویه از قول ابوالحسن علی‌بن‌ـ القاسم نقل می‌کند که گفت : پدرم ابوالقاسم سعی داشت قصیده‌ای بخواند که استادالرئیس از آن بی‌اطلاع باشد، پس قصیده‌ای خواندو ابن‌عمید تا پایان گوش داد ، چنانکه پدرم پنداشت آنچه می‌خواند بکلی تازه‌است، اما در پایان ابن‌العمید خطاهای او را در ابیات گوشزد کرد و پدرم خجل شد که اظهار فضل کرده بود.

استادالرئیس بسیار کم‌گو بود و تا از او پرسشی نمی‌شد چیزی نمی‌گفت و چون سئوال می‌کردند آنچه در جواب می‌شنیدند غالباً ناشنیده بود.

نسبت به همه با ادب و احترام وتواضع رفتار می‌کرد و ازتکبر وخودپسندی دور بود ، بهمین جهت غرور و خود خواهی فرزندش ابوالفتح بن‌العمید را تقبیح می‌کرد.

در مدت سی‌و دوسال وزارت هیچ اختلاف و رنجشی میان اوو رکن‌الدوله ویا لشکریان و مردم دیگر حاصل نشد وبا سیاست وتدبیر و حسن معاشرت همه‌را راضی نگه داشته بود .

اوپی تجمل و جاه وجلال یا ثروت کلان نبود که حسادت و همچشمی دیگران را سبب شود •درهمه چیزوهمه‌کار جانب اعتدال رعایت می‌کرد و از افراط و تفریط پرهیز داشت.

اساس کار حکومت را بر عدل نهاده بود، بهمین جهت همهٔ مردم با اعتقاد به این مطلب احترام رکن‌الدوله واو را رعایت می‌کردند، درحالیکه ابهت و شکوه شاه و وزیر در دل آنان جای گرفته بود.

با آن همه تواضع ونرم‌خویی درشجاعت و شهامت نظیرنداشت

وچون در جنگ وارد می‌شدکسی را یارای برابری‌بااو نبود ومواضع وفرصت را در کارزار ازهمه‌کس بهتر می‌شناخت‌وتدبیر رانـدن سپاه وحیله‌های جنگی را از هرکس بهتر می‌دانست.

در ادارهٔ امور کشور و آبادی شهرها وفراوان کردن اموال و ارزاق نیز اندیشه‌ها ودستورهای خاص خود داشت که در رسائل‌او آمده است، مخصوصاً از نامهٔ او به علی‌بن بن‌حسین هندو پیداست که‌برای آباد کردن وآرام ساختن فارس چه‌دستورهایی داده وآنچه را خود در نظم دادن و ترتیب امور لشکریان دیلم وترك پس از تصدی امروزارت ، انجام داده است، به او نوشته است.

او حق‌هرکس را به اندازهٔکار و کوشش می‌داده‌و ازاسراف‌مال‌و بخشیدن به بیکاران امتناع داشته و این عمل رااز فرزندش‌نمی‌پسندیده است.

ابن‌عمید مال را برای حفظ ملك وسپاه و آبادانی کشور دیلمیان لازم می‌دانسته‌است، وبطوریکه مؤلف تجارب‌السلف نوشته : وقتی رکن‌الدوله تنگ‌دست شد و لشکریان گرسنه ماندند و بفریاد آمدند، او گفت بیست هزار دینار از پدر ارث برده‌ام بفرماید تا آن را در مصارف لشکر خرج کنند ، ودر حال زر حاضر کرد.

پیش از وزارت او در دستگاه دیالمه مردمی نالایق و ناتوان کار می‌کردند که امور بواسطهٔ آنان درهم و برهم‌بود، هرچه می‌خواستند می‌بردند ومی‌خوردند وبهرکسی می‌بخشیدند، رکن‌الدوله‌وعمادالدوله نیز بی‌جهت و سببی اراضی را به‌صورت اقطاع و تیول می‌دادند،بخیال اینکه‌این افراد سپاه ترك‌ودیلم را اداره کنند،آنهاهم از اینکار عاجز بودند.

وچون ابن‌عمید بوزارت رسید نخستین کاری که کرد مخارج را ترتیب دادو برای شاه وحرم او ومخارج روزانهٔ سپاهیان و کارکنان

حکومت هرکدام مقرری و وظیفهٔ مخصوص تعیین کرد[۸] و سپاهی منظم وآراسته و گران فراهم آورد که در آخرین سفر بجنگ حسنویه، رکن‌الدوله آن سپاه را تا فاصله‌ای زیاد مشایعت کرد و سان دید و به ری بازگشت .

دربارهٔ بدست گرفتن درآمدها و خرج کردن آن از روی حساب حتی برای پادشاه ، در کتاب صورةالارض ابن‌حوقل[۹] می‌خوانیم کـه: «اعمال ارجان در زمان ما از اعمال فارس بیرون است وآن در دست ابوالفضل‌ابن‌العمید می‌باشد و میزان‌آن به پانصد و ده‌هزار دینـار می‌رسد که اغلب به ری حمل می‌شود ورکن‌الدوله آن‌را خرج می‌کندو گاهی از آن مبلغی نیز به پادشاه اختصاص داده ، به دست ابوالفضل بن‌عمید به‌وی می‌فرستند واین موضوع موجب دلتنگی پادشاه می‌شود»

نظم وترتیب وعـدالت ونصفتی که ابن‌عمید برقرار کرده بود تا مدتها بعد از او دردستگاه آل‌بویه جریان داشت وشاهان این سلسله آن را تعقیب می‌کردند از جمله عضدالدوله فناخسرو پسر رکن‌الدوله که دست‌پروردهٔ ابن‌عمید بود و در دادگری و رأفت و خیرخواهی و آباد کردن شهرها معروف است و ازاین جهات بردیگر شاهان وامیران برتری دارد.

ابوعلی مسکویه از عضدالدوله شنیده است که گفته: «ابوالفضل بن العمید استاد ما بود» واو را در زمان حیاتش همه استاد الرئیس[۱۰] یا بطور مطلق استاد می‌خوانده‌اند.

نیز بوعلی می‌نویسد که رکـن‌الدوله خود چندان بـا تدبیر و

۸ـ این عمل شباهت زیادی به‌اقدامات امیر کبیر ، میرزا تقی‌خان، دارد‌رك میرزا تقی خان امیرکبیر تألیف عباس اقبال آشتیانی ازجمله صفحات۹۳وص۱۰۹

۹ـ صورةالارض ترجمهٔ دکتر جعفر شعار ص۷۱

۱۰ـ باو لقب «لسان‌المشرق» نیز داده بودند (احوال وآثار ابوحیان‌تألیف دکتر مرادیان ص ۱۰۳ نقل از امراء البیان ص ۵۷۰)

سیاستمدارنبود واغلب بدون رأی نیک‌کارمی‌کرد وتنها اندیشه و تدبیر وکاردانی وزیرش حکومت او را در مدت سی ودوسال وزارت این مرد، ثبات ودوام بخشیده ورونق وشکوه آن را روزافزون کرده و همهٔ آشوبها وفتنه‌ها را ازمیان برده است.

وباید توجه داشت که در همین مدت خلفای عباسی فوق‌العاده ضعیف و ناتوان بودند و دستگاه آنان بسیار آشفته و بی‌ثبات بود، چنانکه المتقی در ظرف مـدتی که از سال ۳۲۹ تـا ۳۳۱ هـ.ق بیش از هفت یا هشت تن را بوزارت برگزید و پس از چندی معزول‌کرد و ازآن‌جمله[۱۱]، سلیمان‌بن حسن‌بن مخلد وابوالخیر احمدبن محمدبن میمون وقراریطی وابن مقله بودند.

این قسمتی از اخلاق و تدابیر و سیاستهای ابن‌عمید بود که از قول ابوعلی مسکویه نوشتیم واو مورخی صدیق ومورد اطمینان‌است وآنچه را در مدت هفت سال مصاحبت وملازمت با استاد الرئیس‌دیده نوشته است وسخنی هم بغرض وتعصب نگفته است.

اما در این میان عیب‌جویی‌ها وخرده گیریهایی نیز از ابن‌عمید شده که در کتب تواریخ و تراجم احوال نقل کرده‌اند و آن سخنان را هم باید مورد توجه قرار داد.

قسمت عمدهٔ این عیب جویی ها وبدگویی‌ها منسوب به‌ابوحیان توحیدی است که کتابی بنام مثالب الوزیرین یا ثلب الوزیرین[۱۲] در انتقاد وخرده‌گیری ابن‌عمید وصاحب‌بن عباد تألیف کرده بود، مدتها هم‌کسی‌از اصل این کتاب خبری نداشت و مطالب آن در کتب دیگران نقل شده بود، تا اینکه در سال ۱۹۶۱ و۱۹۶۵ میلادی نسخهٔ اصل آن

۱۱ـ تجارب السلف ص ۲۱۹ـ۲۲۱.

۱۲ـ این کتاب را ذم‌الوزیرین واخلاق الوزیرین نیز نامیده‌اند (شرح حـال ابوحیان توحیدی تألیف دکتر مرادیان ص۲۴۵).

بدست آمد و بچاپ[۱۳] رسید.

اکنون باید سخنان ابوحیان را در بارهٔ ابن‌عمید نقل وعلت بیان آنها را ذکرکنیم.

نخستین صفت ابن‌عمید که مورد توجه خرده‌گیران قرار گرفته، سخت‌گیری او در خرج وبعبارت دیگر خست وامساك او بوده است، وباآنچه قبلا ذکر کردیم لازم بوده است چنین خصلتی داشته باشد تا نظام امور را سبب شود واسراف وافراط درمیان نیاید، او ازمال بخشیدن بی‌جهت واسراف بیت‌المال خودداری می‌کرده وحتی در مخارج روزانهٔ رکن‌الدوله وحرم واطرافیان او نظارت می‌کرده و از حیف ومیل خزانهٔ مسلمانان جلوگیری بعمل می‌آورده است، از این جهت با تجمل‌پرستی فرزندش واسراف و مال بخشیدن بی‌دلیل او، سخت مخالف بوده ومی‌دانسته است که این کار یعنی جلب افراد با مال رکن‌الدوله را ناراحت وگله‌مند می‌کند چون اوخود را به‌اینکار سزاوارتر می‌داند وچنانکه خواهیم دید همین امر موجب کینه و حسادت وخشم رکن‌الدوله نسبت به‌ابوالفتح بن عمید شده و او را از میان برداشت.

در مقایسهٔ ابن‌عمید وصاحب بن عباد در صفت خست یکی و سخاوت دیگری مطالبی نقل شده که به بعضی ازآنها اشاره می‌کنیم:

صاحب تجارب‌السلف[۱٤] در این باده می‌نویسد که میان آندو فرق بسیار بود «زیرا اگر از ابوالفضل چیزی خواستندی برنجیدی واگر از صاحب چیزی نخواستندی برنجیدی، وبینها بون بعید».

وابوالحسین محمدبن حسین الفارسی النحوی گوید که صاحب‌بن عباد گفت: شبی از شبهای ماه رمضان در مجلس ابن‌عمید حاضر شدم

۱۳ـ شرح حال ابوحیان ص۲٤٦

۱٤ـص ۲٤٤

و در آن مجلس فقها و متکلمین برای مناظره حاضر بودند و من در اوان جوانی‌بودم، چون مجلس تمام شد همه‌بیرون رفتند بدون اینکه آنجا روزه بگشایند، پس من عهد کردم که چون بجای ابن عمید بنشینم از او پیروی نکنم. وگویند در ماه رمضان در منزل صاحب هزار نفر افطار[١٥] می‌کردند.

و در حقیقت چنین است که صاحب مردی بخشنده و دست و دل باز اما در دانش از ابن عمید فروتر بود. و محضر او مرکز تجمع علما و فضلا وشعرایی بود که اغلب از او صله وجائزه وانعام می‌گرفتند. ثعالبی دریتیمةالدهر گوید : سه دربار در اسلام مجمع فضلا وشعرا بوده است: دربار هرون، دربار سیف‌الدولةبن حمدان و دربار صاحب‌بن‌عباد وفصلی از کتاب ثعالبی مخصوص فضلا و شعرای[١٦] حضور صاحب است.

ثعالبی در مورد بذل وبخشش صاحب واقتصاد وامساك ابن عمید این قول ابوحیان را ذکر کرده است که ابوحیان گفته: به ابی‌السلم نخبةبن علی القحطانی الشاعرگفتم: این ابن‌عباد وابن‌العمید (یعنی فرق بین این دوچیست؟) گفت هردو را زیارت کرده وهردو را آزمودم، اما ابن‌عمید عاقل‌تر بود وادعای کرم می‌کرد، وابن‌عباد سخی‌تر بود و ادعای عقل می‌نمود وهردوی آنها در ادعای خود دروغگو بودند.

وهمین ابی‌السلم گفته است که این دو شعر را:

«اذا لم‌یکن‌للمرء فی‌ظل‌دولة   جمال ولامال تمنی انتقالها
و ما ذاك من بغض لها غیرانه   یؤمل‌اخری‌فهویرجوازوالها»

بر درخانهٔ این یکی یعنی ابن عمید انشاد کردم چون بدو رسید

١٥ــ یتیمة الدهر
١٦ــ راجع به‌شعرای صاحب رك شرح حال صاحب بن‌عباد تألیف احمدبهمنیار ص ١٤٢ــ١٧٠

مرا تهدید کرد وگفت: به نفس خود رحم کن که اگر بعد ازین ترا ببینم می‌کشمت و بدنت بسگان می‌دهم. وبردر خانهٔ آن دیگری یعنی صاحب سهوا این دوبیت خواندم، حدیث من به او رسانیدند ومرا خواند و درهم و دینار فراوان داد و گفت زوال دولت ما را آرزومکن.

ابن‌خلکان[۱۷] داستانی مربوط به ابن‌نباته السعدی شاعر نقل می‌کند که برابن عمید وارد شد وقصیده‌ای گفت وصله‌اش دیر رسید، پس مطالبه کرد، وزیر خشمناك شد وگفت: لعنت خدا برآنانکه ادب را بفروشند وآن را خوار کنند وخریدار آنهم امساك کند، آنگاه میان آندو گفتگو بمیان آمد ، البته ابن‌خلکان نوشته که این مجلس وقصیده را ازدیگری نیز دیده، ابوحیان هم به شاعری دیگر نسبت داده است وما شرح مجلس و گفتگوها را ضمن شرح زندگانی ادبی ابن‌عمید می‌آوریم که آنجا مناسبتر است.

همچنین ابوحیان[۱۸] می‌گویدکه ابن ابوالسباب ابومحمد عبدالرزاق بن حسن بغدادی قصیده‌ای بیش از هشتاد بیت در وصف ابن‌عمید گفته وبراو خوانده است وجایزه‌ای که به او داده بقدری کم بوده که نتوانسته است مقدار آن را به‌زبان آورد، چون همانطور که جائزه دهنده را پست نشان می‌دهد، جائزه گیرنده را نیز کوچك می‌کند. مطلع قصیدهٔ ابن‌ابوالسباب این است: «برق اشتیاق وادکار ــ و لهیب انفاس حرار» اما ابن خلکان[۱۹] این قصیده را از آن ابن نباته در مدح ابن عمید دانسته و بصورت: «برح اشتیاق وادکار .. » ضبط کرده است.

۱۷ــ ج۲ ص۱۷۰

۱۸ ــ شرح حال‌و آثار ابوحیان ص۱۰۷

۱۹ــ ص ۱٦۹ ج۲

باز ابوحیان داستان دیگری آورده است به‌این شکل[۲۰]:

شیخی طبری در یکی از شبهای ماه رمضان با فقها و قاضی ابن شاذان[۲۱] در مجلس ابن‌عمید حاضر شده وچون آفتاب غروب کرده دربان همه را پراکنده ساخته است. اما شیخ طبری جایی نداشته و خواسته است آنجا بماند وافطارکند، دربان اورا دشنام داده وبه‌زور، بیرون انداخته بطوریکه پشت او زخم شده، ابن عمید هم ناظر صحنه بوده وچیزی نگفته است.

آن‌شیخ پشت‌در سرای‌افتاده‌ورهگذران متوجه او شده و گفته‌اند: ای شیخ چه جنایتی کرده‌ای؟ اومی‌گفته: من گناهی ندارم جز اینکه در شام ایشان طمع کردم وخواستم شب را مهمان ایشان باشم. یکی از آن مردم گفت: تو دیوانه‌ای، دعای خیر مادرت ترا خلاص کرده. آیا در خوراك وطعام استاد رئیس طمع کرده‌ای؟ شیطان پیش خود چنین فکری نمی‌کند.

آنگاه ابوحیان از ابن‌عمید مذمت می‌کند وشیخ را در دانش و دین بر او ترجیح می‌دهد و شعر ابن عبدان اصفهانی را در نکوهش او می‌آورد به این ترتیب:

الاستاذون‌فی‌الدنیا کثیره   و ما فیهم نـذل خسیس
و کلهم اراهم عـن قریب   فدی‌الاستادسیدناالرئیس
وسیدنا الرئیس فداءکلب   فما هوبالرئیس‌ولاالنفیس

یعنی: «استادان در جهان بسیارند، اما در میان آنان بجز افراد پست ورذل و بد وجود ندارد. همه آنها را از نزدیك می‌بینم، که فدای سرور و آقای ما استاد الرئیس‌اند و آقای ما رئیس (ابن

۲۰ـ احوال و آثار ابوحیان ص ۱۰۶

۲۱ـ قاضی ری‌ابی‌الحسن بن‌شادان ، یکی از رسائل ابوبکر خوارزمی بعنوان اوست (چاپ قسطنطنیه ص۷۹)

عمید) فدای سگ است زیرا او نه رئیس است و نه با ارزش و گرانبها».
ابوحیان داستانی هم مربوط به‌ابوطالب جراحی وحسادت ورزیدن ابن‌عمید به او، وفصلی از نامهٔ ابوطالب را که سراسر بدگویی و خرده‌گیری است نقل نموده است[۲۲].

این مطالب، می‌رساند که ابوحیان از روی عناد وکینه در بارهٔ ابن‌عمید سخن گفته و دربدگویی مبالغه کرده است، علت هم آنست که ابوحیان توحیدی چنانکه در شرح حالش نوشته‌اند، در علوم و فنون مختلف متبحر و دارای پایه‌ای بلند بوده اما جاه و مقام و ثروت‌ومکنتی بدست‌نیاورده،ازاینرو بسیار حسودوکینه‌وربوده‌ونسبت به اکثر دانشمندان زمان خود که جاه ومقام وشغلی مهم داشته‌اند حسادت می‌ورزیده وباآنان دشمنی داشته است و او ادب و علم‌را وسیلهٔ کسب ثروت می‌دانسته وغنی ومالدار شدن را ازراه دانش‌طلبی و تا حدی فضل فروشی جستجو می‌کرده است و چنانکه خود گفته عجزی در نهاد او بوده ونمی‌توانسته است به دادهٔ خداوند قانع باشد وهمواره برافراد قانع‌بی‌نیاز رشک‌می‌برده چون اینگونه افرادبه‌مداحی و ستایشگری اشخاص پست محتاج نیستند[۲۳]،از اینروی در پایان کتاب مثالب الوزیرین می‌گوید حسد می‌ورزم بر مردی که این دو بیت را گفته وآرزو می‌کند بجای او باشد و دو بیت این است[۲۴]:

اعد خمسین حولا ما علی ید   لا جنبی و لا فضل لذی رحم
الحمد لله شکراً قد قنعت فلا   اشکو لئیماً ولا اطری اخاکرم

یعنی «پنجاه سال است که بیگانه‌ای برمن دستی نداشته و خویشاوندی هم برتری(یااحسان وبخششی) برمن نداشته‌است،باسپاس

۲۲ــ احوال و آثار ابوحیان ص۱۱۲
۲۳ــ احوال و آثار ابوحیان ص ۲۳۶
۲٤ــ معجم‌الادبا ج ۵ ص ٤۰٤ ــ ٤۰۵

خدای را ستایش می‌کنم که خرسند هستم و از فرومایه‌ای شکایت نمی‌کنم‌و بخشنده وکریمی را نمی‌ستایم» بعد دو بیت دیگر در همین معنی آورده و آن را نیکوتر شمرده است.

درهر حال ابوحیان باچنین روحیه‌واندیشه بردرسرای دووزیررفته و صله و مالی طلب کرده وچون نیافته، بازگشته وبه بدگویی آنان پرداخته است، اما ابن‌عمید را بیش ازصاحب شایستهٔتقبیح وعیب‌جویی می‌دانسته است، چنانکه عباد، پدر صاحب را خیر ومتدین وکاتب گفته و لقب او را امین ذکر کرده، وعمید را لقب پدر ابوالفضل بن عمید آورده، امین را یار ویاور مذهب و آرزومند قرب حق گفته اما عمیدرا کسی دانسته که برای منفعت آنی خودکارمی‌کرده، امین در یکی از قراء طالقان معلم بوده و عمید در بازار قم خرما فروش بوده است، ونیز ابوحیان می‌نویسد[۲۵] که عمید خود رااز فرزندش تبرئه می‌کرده زیرا ابوالفضل در بارهٔ پدرش سعایت‌می‌کرده است وپدر از او گریخته و بخراسان رفته وبه نویسندگی پرداخته و به عمید ملقب شده وابوالفضل تمام اموال پدر را تصاحب کرده وپدرش نامه‌ای به قاضی اصفهان نوشته ودرآن نامه از فرزندش بیزاری جسته است.

گفتیم که ابوحیان بااکثر دانشمندان‌وبزرگان زمان خود دشمنی کرده و غالباً هم مورد بی‌اعتنایی آنان قرار گرفته ونسبت بـه او بدگویی کرده، حتی او را به زندقه متهم کرده‌اند از جمله[۲۶] ابوالحسن احمدبن زکریا بن فارس نویسندهٔ لغوی متوفای ۳۹۰ هـ.ق است. بعضی هم[۲۷] او را دروغ‌ساز وداستان پرداز خوانده‌اند.

۲۵ـ همان کتاب ص۱۰۵ نقل از مثالب الوزیرین
۲۶ـ شرح احوال و آثار ابوحیان ص۱۸۲
۲۷ـ همان کتاب‌ص ۱۹۵ ـ ۲۰۷

یکی از دانشمندان معاصر ابوحیان توحیدی‌ومورد بغض‌وحسد او ابوعلی مسکویه، بوده که ابوحیان او را استهزاء می‌کرده و جاهل ونادان می‌شمرده زیرا بوعلی مدتی در جستجوی یافتن کیمیا بوده است توحیدی در کتاب الامتاع والمؤانسه او را «فقیر بین اغنیاء و غنی بین انبیاء» خوانده[۲۸] و در کتاب مثالب الوزیرین می‌نویسد[۲۹]: بین من‌وابوعلی مسکویه موضوعی مطرح شد، او از من پرسید آیا خطایی از صاحب ما، یعنی ابن عمید، از بخشیدن هزار درم بیك دفعه بفلان مرد، نمی‌بینی؟ این مال را تباه کرده و بغیر مستحق بخشیده است. پس از مدتی که سخن گفت وبا تأسف سخن راختم کرد، باوگفتم: یاشیخ، من از تو می‌پرسم و راست بگوکه اگر صاحب تو این خطا را در حق تو کرده بود، این مقدار مال یا بیش از آن بتو می‌داد، خشنود نمی‌شدی، وکار اورا نیك وبصلاح نمی‌دانستی؟ پس تو یا حسد داری یا چیزی شبیه بحسد در وجود تو هست، درحالیکه ادعای کمال فضل وحکمت واخلاق می‌کنی، پس هشدار وبرسر وشر خود آگاه باش.

دکتر زکی‌مبارك در کتاب نثرالفنی‌فی‌القرن الرابع می‌گوید[۳۰]: این‌جا ابوحیان قیاس بنفس کرده وابوعلی مسکویه را با خودمقایسه نموده است.

با تمام این مطالب، بالاخره ابوحیان نتوانسته است بزرگی و جلالت قدر وفضل ودانش وکمال بلاغت آن دو وزیر را نادیده بگیرد، وعلو مرتبهٔ آنان را انکار کند، چنانکه در پایان کتاب مثالب الوزیرین می‌گوید: چون این کتاب نزدیك بپایان بود، آن‌دو

۲۸ــ معجم‌الادباء ج۲ ص۸۹ ، نثرالفنی فی‌القرن الرابع ج۲ص۱۷۷
۲۹ــ معجم‌الادبا ج ۵ ص ۴۰۶
۳۰ــ ج ۲ ص ۱۶۷

مرد، بزرگ زمان خود بودند وصیت فضل و دانش آنان در آفاق وانفس رفته وآفتاب‌علم وکمال برآنان تافته وخوبی آن‌در همه‌جا انتشار یافته بود، وبدی آنان نیز نقل شد و اگر بدی را نقل‌نمی‌کردم کورانه در حدیث آنان قدم نهاده واین اندازه بر آنها نمی‌تاختم، اما نقص ازکسیکه ادعای کمال دارد، شنیع‌تر است، ونومیدی از سرور و مولایی که انسان به او روی می‌آورد و آرزوی بخشش دارد، داهیه وبلایی است که پشت را می‌شکند، ونادانی از عالم‌زشت است وگناه کبیره از کسیکه مدعی عصمت است شدیدتر و بدتر است، وبخل از کسیکه ازآن بیزاری می‌جوید عجیب است.

ودر پایان می‌گوید: باوجود این همه اگر بخواهی ثالثی‌را بیابی که همان شرایط کتابت آنان در او جمع باشد تاکنون که این کتاب دردست تست، هرگز یافت نشده است.

اولاد ابن عمید ـ از فرزندان ابن‌عمیدیکتن بیشتر شهرت داردو در کتب تواریخ و شرح حال ، نام او آمده است و اوابوالفتح علی بن‌محمدبن‌الحسین ملقب بـه ذی‌الکفایتین است کـه بقول صاحب تجارب‌السلف[۳۱] ویاقوت[۳۲] در سال ۳۳۷ ه ق متولد شده و در سال ۳٦۱ ه . ق بعد از درگذشت پدرش بوزارت رکن‌الدوله منصوب شده‌و در روز یـکشنبه دوم ربیع‌الاول [۳۳] سال ۳٦٦ ه.ق به امـر مؤیدالـدولـه بقتـل رسیده است .

و اگر تاریخ تولد او درست باشد قول تجارب‌السلف کـه در بیست و دوسالگی یعنی ۳۵۹ ه . ق‌وزارت یاافته درست در نمی‌آید ابوالفتح مدتی کوتاه هم وزارت مؤیدالدوله را داشته است.

۳۱ـ ص ۲۳۰
۳۲ـ ج ۳ ص ۲٦ ، چاپ دیگر ج ١٤ ص ۱۹۱ ـ ۲٤۰
۳۳ـ ابن خلکان ربیع الاخر نوشته است (ج۲ص۱۷۲)

ابوالفتح‌بن عمید جوانی با ذوق وادیب وشاعربودولی از جهت اخلاقی چنانکه قبلا گفتیم با پدر اختلاف داشته و پدرش از رفتار اورنج‌می‌برده است او بعکس پدر اسراف کار ومایل بشکار و لهوولعب ودارای تکبر بی‌اندازه بوده ودوست داشته است‌بزرگان و مهتران لشکر در برابر او زمین ادب بوسه دهند، از این نظرنتوانسته باسپاهیان و مردم و شاه مداراکند .

ابوعلی مسکویه می‌گوید: این جوان سرمست از بادهٔ کبرو غرورو شور جوانی بود، در تجمل خواهی افراط می‌کرد واتفاق‌مال را از حد می‌گذرانید ونمی‌دانست که اول کسی که در این کار بر اوشك برد وکینه‌اش در دل بگیرد ، رکن‌الدوله است چه او خود را دراسراف‌و زیاده روی در خرج ،سزاوارتر از وزیرش می‌دانست .

همین افراط و اسراف و طرز رفتار و معاشرت ابوالفتح‌سبب شدکه پسران رکن‌الدوله یعنی عضدالدوله و مؤیدالدوله بر او رشك برده و در صدد کینه جویی وقتل او برآمده‌اند.

و چنانکه نوشته‌اند ابوالفتح باعزالدولهٔ بختیار سازش کرد ودر بغداد محرمانه با او معاهده‌ای بست، که اگر بختیار بر متصرفات رکن‌الدوله و پسرش دست یابد اورا وزارت دهد ، و همین امرسبب شد که پس از وفات رکن‌الدوله پسرش مؤیدالدوله به تحریك عضدالدوله ابتدا اموال ابولفتح را گرفت و بقول ثعالبی [٣٤] بینی او را بریدو او را مقتول ساخت و وزارت خود را به صاحب بن عباد داد.

بعضی هم نوشته‌اند که همراه عزالدوله‌بختیار بود وبچنگ عضدالدوله گرفتار آمد وعزالدوله و او کشته شدند ، و این‌درست

٣٤ــ یتیمةالدهر

نیست زیرا عزالدوله در تکریت نزدیك بغداد پس‌از شکست‌بدستور عضدالدوله بقتل رسیده است [۳۵]

ابوالفتح‌در ابتدای وزارت بسیار بانفوذ بود ورکن‌الدوله همهٔ امور را به رأی وتدبیر اوبانجام می‌رسانید ، چند بارنیزاو را بفرماندهی‌سپاه گماشت و بجنگ فرستاد و از جمله‌در سال ۳۶۴ه.ق بود به این شرح:

در اینسال سپاهیان ترك بر عزالدوله شوریدند زیرا بر خلاف وصیت پدرش ، معزالدوله ، با حاجب سبکتکین بدرفتاری کردو سپاه دیلم از بختیار طرفداری می‌کردند ،پس جنگ در گرفت و عزالدوله‌از رکن‌الدوله کمك خواست و او نیز ابوالفتح‌بن‌عمید را باعضدالدوله بیاری عزالدوله فرستاد وآنان شورش را خواباندندو امنیت برقرار کردند.

در این هنگام عضدالدوله وعزالدوله‌قرار گذاشتند که بر بغداد حمله کنند و چنین کردند و برآن شهر تسلط یافتند و پس از نفوذ در بغداد ، عضدالدوله به‌گرفتارکردن عزالدوله و برادرانش‌دستور داد . وگفتیم که ابوالفتح از طرف رکن‌الدوله بکمك بختیار رفته‌بود. او بعد از قراردادی‌که با عزالدوله بست به ری نزدرکن‌الدوله‌بازگشت و چندی که گذشت در زمان وزارت مؤیدالدولة‌بن‌رکن‌الدوله بقتل رسید، پس در زمان وفات رکن‌الدوله سال ۳۶۶ ه.ق در ری‌بود و قتلش دوماه[۳۶] بعد روی داد.

ابن‌مسکویه گوید شرح قرارداد سری ابوالفتح وبختیار را کسی جز محمدبن‌عمرالعلوی نمی‌دانسته و او پس از قتل ابوالفتح ، به ابن مسکویه گفته است.

۳۵ـ تاریخ دیالمه و غزنویان تألیف عباس پرویز ص۸۱
۳۶ـ وفات رکن‌الدوله ماه محرم بود (ابن خلکان ج۱ص۱۵٤)

قتل ابو الفتح بن‌عمید به تحریك عضدالدوله انجام گرفته درحالیکه ابن‌عمید به عضدالدوعه خدمت فراوانی کرده بود، زیرا رکن‌الوله پس از شنیدن خبر فتح بغداد توسط عضدالدوله ورفتار او با بختیار بی‌اندازه در خشم شده و عضدالدوله‌هم از ترس خشم پدر و از دست دادن ولایت عهدی، برای ابن‌عمید نامه‌ای نوشته واو را واسطه‌قرار داده که رضایت پدرش راجلب کند، و بگفتهٔ ابوعلی مسکویه، ابو الفتح‌رکن‌الدوله را بطرف اصفهان برد، و گفته‌اند که رکن‌الدوله برای سرکوبی پسرش قصد بغداد داشته ، عضدالدوله هم با سپاه خود از بغداد به اصفهان آمده‌و زمین ادب بوسه‌داده‌وعذرها خواسته است. ابو الفتح بن‌العمید نیز مجلسی ترتیب داده و در آن مجلس رکن‌ـ الدوله متصرفات خود را میان پسرانش تقسیم کرده و همه را به‌اطاعت عضدالدوله وادار نموده است .

شرح این مجلس در اغلب کتب هست[۳۷]، وبعضی مانند صاحب مجالس المؤمنین [۳۸]در نسبت تشکیل مجلس به ابو الفضل بن‌عمیداشتباه کرده و بین پدر و پسر خلط نموده‌است ازجمله آنکه نوشته‌است صاحب‌بن عباد ابو الفتح بن‌العمید را احترام و اکرام بسیار می‌کرد و این بکلی غلط است چون اکرام صاحب از پدرش ابن عمید بود، وبا پسر هیچ دل خوش نداشت وابتدا در دربار مؤیدالدوله کاتب‌بودو ابو الفتح وزارت داشت و با صاحب بدرفتاری می‌کرد، عاقبت هم صاحب اسباب قتل او را فراهم آورد وبه عضدالدوله ومؤیدالدوله در اینکار کمك[۳۹] کرد. صاحب با ابو الفتح دشمن بود چون یکبار

۳۷ــ دستور الوزراء ص۱۱۷، حبیب‌السیر ج۴ جزء۴ ص۴۸، روضةالصفا ج ۴ ص ۱۴۸ چاپ کتابفروشی خیام

۳۸ــ مجلس دهم ج۲ص ۴۴۴، در حبیب‌السیر وتاریخ گزیده‌وروضةالصفانیز اشتباه وخلط مابین پدر و پسر وکنیه ونام و لقب آنان روی‌داده‌و حبیب‌السیر هردو را یکی دانسته است.۳۹ــ شرح‌احوال و آثار صاحب ص۴۱

دیلمیان را برانگیخت تا مؤیدالدوله را وادار کردند که صاحب را از دربار دور کرد و به اصفهان فرستاد.[٤٠]

ابوحیان توحیدی برای رنجانیدن صاحب‌بن‌عباد از دشمن او یعنی ابوالفتح ستایش و تعریف می‌کرد و نامهٔ ستایش‌آمیز خود را که به ابوالفتح نوشته بود برای صاحب می‌خواند و این خود یکی از دلایل عدم توجه‌وبی میلی صاحب نسبت [٤١] به‌ابوحیان بود.

برروی‌هم ابوحیان‌ازابوالفتح بن‌العمید راضی بوده و بااودل خوش می‌داشته و از او ستایش کرده و کمتر زبان بدشنام دادن و تقبیح او گشوده است[٤٢].

در هرحال ابوالفتح‌بن‌عمید در ربیع‌الاول سال ٣٦٦ ه.ق به‌تحریك عضدالدوله و همفکری صاحب ، بدست مؤیدالدوله بقتل رسید وابن خلکان نوشته است‌که ابوالفتح چون خود را در چنگال مرگ گرفتار دید طوماری را از سینه بیرون آورد که رموز گنج‌هاو بسیاری از اسرار خودش و پدرش درآن بود و آن را در آتش‌انداخت و به مأمور قتل خود گفت: «بکن‌آنچه به تو امر شده است که درهمی از ما بصاحب تو نمی‌رسد».

مؤلف تجارب السلف علت کینه و بغض عضدالدوله رانسبت به ابوالفتح بن‌العمید نزدیکی او به عزالدولهٔ بختیار ذکر کرده ونوشته است [٤٣] که ابوالفتح‌بن‌العمید از بختیار اقطاع‌ولقب ذوالکفایتین گرفته[٤٤] و عضدالدوله گفت: از بغداد بیرون آمدیم من رزیق شارب

٤٠ــ تجارب‌السلف ص٢٣١

٤١ــ شرح‌حال ابوحیان ص١٤٠

٤٢ــ احوال و آثار ابوحیان ص١١٤ــ١٢٣

٤٣ــ ص٢٣٠

٤٤ــ چون ببغداد رفته مقدم او را از دارالخلافه ودارالسلطنه گرامی‌داشتند ←

بودم و ابن‌عمید ، ذوالکفایتین . اما علت کینه ورزی مؤیدالدوله یکی نپذیرفتن صاحب بن‌عباد بود و دیگر غرور وخودپسندی زیاد ابوالفتح و حرکت با جاه و جلال و ملازمت دیلمیان در ورود و خروج از سرای مؤیدالدوله ، این امور باعث آمد که صورت حال به برادر نوشت، عضدالدوله هم بنا بررنجش و کینهٔخود، در جواب برادر نوشت که او را دفع کن. و چنانکه دیدیم او را دفع کردو بقتل‌رسانید.

ابوالفتح بن‌عمید با هوش و ذکاوت بود و در علم و ادب مقامی داشت وادیب وشاعر بود وشعر نیکو می‌گفت، ثعالبی ابن فارس‌را معلم اودانسته است . پدرش ابوالفضل بن‌عمید در تربیت او همت گماشت و همواره او رانصیحت می‌کرد، اما سودی نداشت چون هم مغرور و متکبر وهم عیاش و شرابخور و دوستدار لهوو لعب بود، پدرش از او دلتنگ‌شده و می‌گفت: این پسرآل‌عمید را از بین برد.

ابوالفتح‌در زمان حیات پدر نیز شهرتی در فضل ودانش وادب بدست آورده بوده او را ذوالکفایتین یعنی صاحب دوکفایت شمشیر وقلم لقب داده‌اند و بعضی[٤٥] ذوالکتابتین گفته‌اند اما لقب نخستین مشهورتر است.

از ابوالفتح‌بن‌عمید آثار منثور ومنظوم نقل شده که از آن جمله است:

شبی با یاران خود بشرابخواری نشسته بود و یاران، اورا وادار کردند نامه‌ای بیکی از دوستانش بنویسد و شراب ازاو بخواهد ، اوهم چنین نوشت:

→

و همه بدیدن او رفتند، ابوعبدالله بن‌الحجاج شاعر بغدادی بدستور بختیار بدیدن اورفت ومیان آنان بسیار سخن ردوبدل شد.

٤٥ــ تاریخ یافعی ج ٢ ص ٣٧١ حوادث سال ٣٦٠

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم- قداغتنمت اللیلة‌أطال الله بقاء سیدی و مولای ،رقدة‌من‌عین‌الدهر، وانتهزت فیهافرصة‌من فرص‌العمر،وانتظمت مع‌اصحابی فی سمط الثریا ، فان‌لم تحفظ علینا النظام ، باهداء المدام، عدنا کبنات‌النعش والسلام»[٤٦]

یعنی: «بنام خداوند بخشندهٔ مهربان، دراز گرداند خداوندبقای آقاوسرورمن‌را، امشب را ، از خواب بودن چشم روزگار استفاده کرده و غنیمت شمرده ودر آن فرصتی بدست آورده‌ام ، و با یاران خود دررشتهٔ پروین پیوسته‌ام. اگر بااهداء شراب نظم وبهم پیوستگی ما را حفظ نکنی ، ما را مانند بنات نعش پراکنده بشمار ، والسلام».

واین نامهٔ بدیع‌بدست پدرش ابوالفضل‌بن‌عمید افتاد، بسیار شاد شد و گفت: الان اثر براعت او آشکار شد و مطمئن شدم که اودر راه من می‌رود و جانشین‌من است پس دوهزار دینار به او داد.

تجارب‌السلف[٤٧] می‌نویسد کـه‌شبی نشاط شراب کـرد ونـدمـاء و مجلسیان را خواست و دستور داد آلات زرو نقره وبلور فراهم آورده و مجلس آراستند و مطربان حاضر آمدند و قدحها گردان شد واواین سه بیت انشاء کرد و به مطربان داد تا برآن صوت ساختند وبه‌الحان خوش خواندند:

دعوت الصبی‌ودعوت‌المنی فلما أجابا دعوت‌القدح
وقلت‌لایام‌شرخ الشباب هلمی‌فهذا اوان الفرح
اذابلغ‌المرء آماله فلیس له بعد ها مقترح

چون این اشعار خواندند در طرب آمد و شراب بسیار بخوردو مست‌شد وغلامان را گفت بجان من که این مجلس راچنین بگذارید تا صبوحی کنیم . بامداد رسول مؤیدالدوله به طلب اوآمد ، چـون

٤٦- یتیمة‌الدهر ج۳ ص۲٦
٤٧- ص۲۳۳

پیش او رفت بفرمود تا او را بگرفتند و بکشتند.

ابن خلکان ابیاتی را به او منسوب دانسته و در کتاب تحفهٔ‌ناصری قطعه‌ای از او نقل شده که در مدح پدرش و تهنیت نوروز گفته و آغازش این است:

أبشر بنیر وزاتاك مبشرا بسعادة وزیادة و دوام.

و بگفتهٔ ابن خلکان[۴۸] پیش از آنکه کشته شود این ابیات بر زبان می‌رانده است:

دخل‌الدنیا آناس قبلنا رحلواعنها وخلوهالنا
و نزلناها کما قدنزلوا و نخلیها لقوم بعد نا

یعنی «پیش از ما مردمی در دنیا آمدند و از آن کوچ کردندوآن رابرای‌ما خالی نمودند ، و فرود آمدیم در آن همانطور که‌فرود آمدند وآن را برای مردمی که بعد از ما می‌آیند ، خالی‌می‌کنیم» ابوالفتوح رازی درتفسیر [۴۹] خود ذیل‌آیهٔ ۲۶ سورهٔ‌آل‌عمران: «قل‌اللهم‌مالك الملك تؤتی‌الملك من‌تشاءوتنزع‌الملك ممن‌تشاء..» می‌نویسد که ابن العمید در آخر عمر باین بیتها مولع بود . «دخل‌الدنیا أناس قبلنا ...ودخلناها کما قددخلوا ... » و مصراع سوم اختلاف دارد .

بعد از ابوالفتح‌بن‌عمید دیگری را از ین خاندان نمی‌یابیم که شهرتی داشته باشد و گویی پیش بینی ابن عمیدبزرگ درست‌درآمده که گفت این جوان آن خاندان راتباه می‌کندو از میان می‌برد.

نوشته‌اند [۵۰] یکی از یاران ابوالفتح هنگام مقتول شدن او بااین دوبیت اشاره به انقرض خاندان عمید کرد:

۴۸ــ ج ۲۱ ص ۱۷۲
۴۹ــ تصحیح الهی قمشه‌ای ج۲ ص۳۱۸
۵۰ــ ابن‌خلکان

آل‌العمید وآل برمك مالکم قل‌المعین لکم‌وذل‌الناصر
کان‌الزمان یحبکم‌فبداله ان الزمان هوالخؤون الغادر

یعنی : ای آل‌عمید وآل‌برمك چرایار و یاور شما کم و یاری کنندهٔشما پست شد ؟ زمان شما را دوست داشت و آشکار شد که زمانه خیانتکار و فریبنده است »

البته میان آل برمك وآل عمید شباهتهایی وجود داشته و بعضی نوشته اند[۵۱] که ابن عمید در وزارت از برمکیان پیروی می‌کرده‌است

در پایان اضافه می‌کنیم که‌در بعضی کتب به نام‌ابی نصربن عمید برمی‌خوریم که ابوبکر خوارزمی در وصف او شعر گفقته است ، و ضمن‌رسائل او هم نامه‌ای بعنوان ابن‌العمید الحاکم [۵۲] هست،و نمی‌دانیم این دو یکی هستند وآیا از خاندان عمید هستند یانه؟

۵۱ـ الوسیط ص ۲۱۰
۵۲ـ رسائل ابوبکر خوارزمی چاپ قسطنطنیه ص ۱۴۹

فصل چهارم

زندگانی علمی و ادبی ابوالفضل بن عمید

معلومات و اطلاعات و مقام علمی او ـ استادالرئیس ابن‌العمید بدون شك از بزرگترین شخصیت ها و از نوادر روزگار بوده ودر تمام زمینه های سیاست و فنون جنگی و آشنایی به همهٔ علـوم و فنون سرآمد بوده و استادان هر رشته از دانش‌او را استادالرئیس می‌خواندند و نزدش شاگردی می‌کردند ، او از هوش سرشار وحافظهٔ بسیار قوی برخوردار بوده و از عجائب زمان خود بشمارمی‌آمده است .لقب‌استادالرئیس که به ابن عمید داده بودند از القاب بسیار مهم‌وبا ارزش بوده چنانکه خاقانی شروانی شاعر معروف قرن ششم به این مطلب در یکی از نامه های خود [۵۳] چنین اشاره مـی‌کند: «هم‌چنین ، استاد رئیس ، که در سالف الزمان خواجگـان مطلق را نوشتندی ، امروز خراز و بزاز را می‌خوانند ، و خوانده آمده است که ابن‌العمید را فراوان‌خزاین و ذخایر هزینه گشت تـا او را استاد رئیس‌حقابنوشتند ، و اول دبیری که آن نوشت عبدالجبار مهـــدی بود منشی دیوان خاص وابن‌العمید را استاد رئیس می‌گفتند اما حقـا نمی‌نوشتند ... وچون دور به انقراض رسید و درجهٔ وزارت بادقیقهٔ

۵۳ـ مجموعهٔ نامه‌های خاقانی بتصحیح نگارنده ص ۱۱۹، منشآت‌خاقانی تصحیح‌محمد روشن ص۱۷۵

کبری اسمعیل بن‌عباد افتاد از ننـگ استاد رئیس در لفظ صـاحـب وکافی‌الکفات گریخت» و اینك به پایهٔاو در علوم اشاره مـی‌کنـیم:

۱ـ او در علم الهی‌و حدیث وفقه و علم قرآن و تیزهندسه وهیئت وجراثقال وعروض و قافیه ونقد الشعراستاد بوده ، علاوه‌بر این خود اسباب وآلات جراثقال را ساخته و در جنگ ها یادر ساختن‌عمارات بکار می‌برده ، و از این همه گذشته درنقاشی چابك‌دست بوده و تصاویر زیبا می‌کشیده است .

مؤلف تجارب السلف [٥٤] می‌نویسد که سبب محبت رکن‌الدوله به ابن‌العمید این بود که‌وقتی رکن الدوله خواست عمارتی بسازد و در آن مکان درختی بزرگ سر برفلك برافراشته وریشه های سخت در زمین‌دوانیده بود ورکن‌الدوله ودیگران در قلع آن درخت عاجز مانده بودند ، و باید که آنراازریشه می‌کندند تاعمارت بسازند.

رکن‌الدوله برای کندن آن‌درخت جائزه‌ای وانعامی تعیین کرده بود ، ابن‌العمید گفت : من این زحمت از خاطرشاه بردارم‌و ایـن درخت باعظمت را بااندك کاری قطع کنم . رکن‌الدوله را باورنیامد و از راه استهزاء گفت : این دعوی را از قوه به‌فعل باید آورد تا بنگریم چگونه کنی ؟

وزیر دستور داد تارسن‌ها ومیخ‌های بسیار آوردند و بطریـق جزاثقال ریسمانها بر درخت محکم بستند و میخها را کوبیدند و چند نفر را گفت از اطراف ریسمان ها را کشیدند ورکن‌الدوله و توابعش نگاه می‌کردند و بر طریقی که‌خود او میدانست و ترتیب داده بـود زمین شکافته شد و درخت از ریشه منقطع شده بیفتاد.

ابوعلی مسکویه نیز گفته است که در علوم غریبه ومشکله که کسی از آن اطلاعی ندارد، مانند علوم‌حیل که به‌مطالعهٔ علوم اواخر

٥٤ـ ص ۲۲٦

وهندسه وهیئت وطبیعت وحرکات غریبه وجرثقیل ومعرفت مراکز اثقال و اخراج بسیاری از قواعد این علوم که برای دیگران ازقوه بفعل آوردنش ممکن نبوده او بکار برده و از آنها آلاتی برای فتح بلاد وقلاع وگشودن حسن‌های محکمه ساخته است وهمین آثار غریب و عجیب از قبیل آتش انداختن از دور او را در جنگ‌ها می‌داده است.

ابن عمید در ساختن تراز وی آبی نیز کار کرده و نظر داده و در این باره عبدالرحمن خازنی در کتاب میزان الحکمه می‌نویسد :[۵۵] «و در روزگار دولت دیالمه ابن عمید که‌وزیر بود ، و بعد از او شیخ رئیس بوعلی سینا در آن نظر کردند ، و بگفتند کـه در هر مرکبی از هر یکی چند است ، اما هیچ کتاب نساختند. »

او معرفت به علم تصاویر ودقایق آن را داشته ودلیل‌آن اینکه غالباً در مجلس وزیر سیب می‌آوردند و او مدتی آن را نگه‌می‌داشت و پس‌می‌چرخانید و بر آن صورتی نیکو بود که با ناخن نقش کرده بود بطوری که اگر کسی عملا با آلات لازمه در ایام طولانی می‌خواست آن صورت را نقش کند بدین خوبی ازعهده برنمی‌آمد.

پس ابوعلی گوید : آنچه‌در بارهٔ استادالرئیس گفته‌اند اغراق‌و مبالغه نیست و خود دیدم که در حضرت او جمعی نشسته و هر یك درباب علوم گوناگون از او پرسش می‌کردندو هیچ یك از آنان نبود که بر استادی او در آن علم یا فن اقرار نداشته باشد.

استاد ابوالفضل بن‌عمید از علمای نجوم وریاضی هم بوده و عرض‌شهرری را در سال ۳۵۰ ه.ق رصد نموده و ۳۵ درجه و ۳۵ دقیقهٔ شمالی[۵۶] یافته است . ابوالحسین‌عبدالرحمن صوفی هم‌درکتاب

۵۵ـ تصحیح مدرس رضوی ص ۱۹

۵۶ـ گاهنامهٔ سید جلالالدین تهرانی، سال ۱۳۱۱ ه.ش ص۷۹

صور نوشته است. [۵۷] که در سال ۳۳۷ هـ.ق در اصفهان در صحبت استادالرئیس ابی‌الفضل بودم ، ابن عمید عرض شهر ری را که در آن بسر می‌برده رصد نموده‌و آن را ۳۵ دقیقه یافته است. و همین عبدالرحمن صوفی نوشته است که در سال ۳۳۵ در [۵۸] دینور منزل کردیم ، در خانه‌ای که ابوحنیفهٔ [۵۹] دینوری در آن منزل داشته وپیر مردان می‌گفتند ابوحنیفه بر بام این خانه رصد کواکب می‌نموده است.

* ابن عمید در منطق وفلسفه والهیات مقامی بلند داشت‌و کسی‌در زمان او جسارت نمی‌کرد دعوی‌استادی این علوم‌کند و همه بشاگردی او مباهات می‌کردند ، ابوعلی مسکویه گوید : ابوالحسن عامری فیلسوف بزرگ از خراسان واردشد و قصد بغداد داشت و فیلسوفی کامل بود وکتب ارسطاطالیس را شرح‌کرده بود ، چون بـرتبحرو چیرگی استادالرئیس در این علوم وقوف یافت، دوباره فلسفه ارسطو را نزد او خواند و کتب دیگر این دانشها را در حضور او گشود و از او درس گرفت.

وابوالحسن عامری که از استاد درس گرفته محمدبن یوسف نیشابوری متوفی در ۳۸۱ هـ . ق است که ملقب به صاحب [۶۰] الفلاسفه بود و چنانکه ابوعلی مسکویه نوشته درنزد ابن‌العمید درس خوانده و عبارت او در تجارب الامم [۶۱] چنین است : «و قد رأیت بحضرته اباالحسن‌العامری وعنده‌انه فیلسوف فلمااطلع علی علوم الاستاد

۵۷ــ همان کتاب ص ۱۳۶
۵۸ــ دهستانی از صحنهٔ کرمانشاهان (فرهنگ معین ، اعلام)
۵۹ــ احمدبن داود ونند دینوری دانشمند نحو و لغت وادب وهندسه ونجوم متوفی بسال ۲۸۱ هـ.ق (فرهنگ فارسی معین، اعلام)
۶۰ــ نقد حال از مجتبی مینوی مقالهٔ ابوالحسن عامری ص۶۷
۶۱ــ ص ۶۹ نقل از ج ٤ چاپ آمد روز ص ۲۷۷

الرئیس و عرف اتساعه فیهاوتوقد خاطره وحسن حفظه للمسطور،برك بین یدیه واستأنف القراءة علیه وکان یعد نفسه فی‌منزلة من یصلح أن یتعلم‌منه فقرأ علیه عدةکتب مستغلقه ففتحها علیه ودرسه ایاها»

پس ابـوالحسن عامـری پیش از سال ۳٦۰ هـ. ق (سال فـوت ابن‌العمید) درری به‌نزد او رفته و پس از مرگ ابن عمید در سال۳٦٤ هـ.ق بهمراهی فرزندانش ابوالفتح ذوالکفایتین ، به‌بغداد [٦٢] سفرکرده است وابوحیان خـبر این سفر رادر کـتاب مـقابسات داده است. و یاقوت حموی[٦٣] از قول‌ابوحیان شرح مناظرهٔ ابوسعید سیرافی نحوی را با ابوالحسن عامری در بغداد داده که در جلسه‌ای که‌ابـوالفتح بن‌العمید در ماه جمادی‌الاولی ۳٦٤هـ.ق تشکیل داده بود، صورت گرفته است، ودر آن مجلس حضار سئوال‌عامری از ابوسعید راعجیب دانسته و در شگفتی بودند که چرابا آن‌مقام علمی چنین سؤالی کند، وابن‌عمید با خوانـدن ابیاتی ابوسعید را تمجیـد و عامری را مـلامت کرد.

اما ابوعلی مسکویه خودشاگرد ابوالحسن‌عامری بوده ودرکتاب جاویدان خرد از حکم ابوالحسن عامری بسیار نقل کرده است[٦٤].

اکنون ببینیم ابن‌عمید در سایر علوم چه پایه‌ای داشته و نظر دانشمندان و معاصران او در باره‌اش‌چه بوده است.

او بدون شك در تفسیر و تأویل قرآن و حفظ مشکل و متشابه و

٦٢ــ نقدحال ص۷۰

٦۳ــ ص۷٥ نقل از معجم‌الادبا چاپ اوقاف گیب ج ۳ ص۱۰٥ــ۱۲٤

٦٤ــ ص۷۳ نقد حال،وص ۷۹ با اشاره به صفحات جاویدان خـرددرنسخهٔ قدیم اکسفرد و چاپ عبدالرحمن بدوی، ورك مقدمهٔ جاویدان خرد، باهتمام دکتر بهروز ثروتیان، مقالهٔ پرفسور محمد آرکون ترجمهٔ رضاداوری‌ص هفده، اما در خود این ترجمهٔ جاویدان خرد صفحات مطالب منقول از عامری مشخص نیست.

عقاید مختلف فقها و علماء در مرتبهٔ اعلی قرار داشته، و از نوشته‌ها و سخنان مورخان و بزرگان برمی‌آید که در لغت طریقهٔ خاص دارا بوده واین روش او در لغت شهرت داشته‌است. چنانکه قفطی در تاریخ الحکماء[٦٥] در شرح حال ابن‌سینا می‌نویسد که ابومنصور جبان در حضرت علاءالدوله گفت: شیخ در طب و فلسفه عالم نحریری است اما در لغت دستی ندارد، شیخ پس‌از چندی سه کتاب در لغت‌برطریقهٔ ابن‌عمیدو صاحب‌و صابی نوشت‌وبرای علاءالدوله‌فرستاد وابومنصور آنها را دید و پشیمان شد و عذرخواست.

ابوعبید جوزجانی شاگرد ابن سینا هم‌در تکملهٔ شرح حال‌شیخ نوشته[٦٦] که: شیخ سه سال‌درعلم لغت زحمت کشید تا قصاید بدیع انشاء نمود و به اسلوب ابن عمید و صاحب وصابی سه کتاب‌نوشت. ابوالحسن علی‌بن‌زید بیهقی نیز در تتمهٔ صوان الحکمه[٦٧] مناظرهٔ ابومنصورجبان باشیخ وتألیف‌سه کتاب لغت‌بر طریقهٔ‌ابن عمیدوصاحب وصابی را نقل‌کرده است.

دراین‌جا مناسب است ذکر کنیم که عبدالجلیل قزوینی رازی در کتاب النقض[٦٨] ضمن اسامی ائمهٔ‌لغت‌شیعه از ابن‌السمکة‌القمی نام برده و مرحوم سید جلال‌الدین محدث در حاشیه[٦٩] از قول نجاشی نقل کرده که ابن‌السمکه‌استاد ابوالفضل بن‌عمیدبوده ورساله‌ای هم از ابن‌السمکه بعنوان ابن عمید[٧٠] در دست است. واضافه می‌کنیم که‌دو

٦٥ــ ص٤٢٣

٦٦ــ رسالهٔ روانشناسی ابن‌سینا به تصحیح محمود شهابی ص٣٤، پورسینا تألیف سعید نفیسی ص٦٨

٦٧ــ تتمهٔ صوان الحکمه ص٤٣، ترجمهٔ تتمهٔ صوان‌الحکمه ص٤٠

٦٨ــ ص ١٩٨

٦٩ــ حاشیهٔ ۷ همان صفحه

٧٠ــ رسائل ابوبکر خوارزمی چاپ قسطنطنیه ص ٩٧وص١٥٠

رساله از ابوبکرخوارزمی [۷۱] هم بعنوان ابن‌السمکهٔ قمی نگاشته شده است.

ابن عمید و علوم ادبی – بتصدیق همهٔ معاصرانش در علوم ادبی ونقد اشعار و اطلاع بردو اوین مختلف سرآمد دیگران واستادمطلق بوده وادباء و فضلا یکسره خوشه چین فضل‌وادب اوبوده‌انـد ودر برابر او سر تعظیم فرو می‌آوردند. بخصوص حافظه او مایهٔ اعجـاب بود .

ابن مسکویه می‌گوید دیوان شعری نبود مگرآنکه تمام آن‌را حفظداشت وذکرکردیم که از قول ابوالحسن علی‌بن‌القاسم نقل می‌کند که پدرش از دیوان کمیت سه قصیدهٔ غریبه برگزید بگمان اینکه ابن‌عمید آنها را نمیداند ، و چون خواند ابن‌العمیدگفت عده‌ای از ابیات را انداختی وخودآنها راخواند، پس پدرم خجل شد.

ابوعلی پس از ذکر این مطلب می‌گوید آنچه من خودم دیده‌ام این است که در محضرش شعری انشادنمی‌شد مگرآنکه دیوان‌آن شاعر را از حفظ داشت و شعر قدیم ومحدث و غـریب را یکسان می‌دانست واز شاعران مجهول‌و گمنام بسیار شعرحفظ داشت ،وازاو پرسیدم که‌چقدر رنج‌برده و چه زمان‌دراز برای حفظ کردن این اشعار صرف کرده‌ای ،گفت : در حفظ این اشعار تکلفی نداشته ورنجـی تحمل نکرده بلکه همه را به یك بارشنیدن‌حفظ کرده‌ام و حقیقةً‌راست می‌گفت‌واین برمن در چند مورد ثابت شده بود.

وقتی هم مرا گفت که رفقای ادیب وادباء معاشر خود را در رنج انداخته وگوی سبقت از آنها ربوده‌ام ، چه من روزی هزار بیت‌از

۷۱ــ پیش از این اشاره کردیم که در فهرست شیخ‌طوسی (بکوشش محمـود رامیار ص ۲۳) به استادی ابن‌السمکه ورسالهٔ او بعنوان ابن‌عمید اشاره شده است

حفظ می‌کردم ، گفتم چگونه ؟ گفت من با خود شرط می‌کردم که‌اگر هرروز برمن از شعری که نشنیده‌باشم اقتراح شود بیست بیت‌آنها را خوانده و حفظ کرده‌باشم، پس چندبیت می‌خواندم و حففظ می‌کردم و از عهده برمی‌آمدم و از آنها برائت حاصل می‌کردم و آن ابیات را کنار می‌گذاشتم و به ابیات دیگر می‌پرداختم.

ابن عمید در نحو واشتقاق و علم عروض استاد بود و در نقدالشعر روش خاص داشت چنانکه از قول صاحب بن عباد نقل کرده‌اند[۷۲] که‌گفت : روزی در خدمت ابوالفضل بن‌عمید قصیدهٔ دالیهٔ ابوتمام را می‌خواندم که آغازش این است :

شهدت لقد أقوت معانیکم بعدی و محت کمامحت وشایع من برد

گفت در این مطلع هیچ عیب می‌دانی؟ گفتم نه. گفت : تکریر «محت» مستثقل است، آنگاه گفت دیگر بخوان می‌خواندم نادرمدح بدین بیت رسیدم :

کریم متی أمدحه‌أمدحه والوری معی و متی مالمته لمته و حدی

بازگفت در این بیت هیچ عیب می‌بینی؟ گفتم بلی ، مدح را با کرم مقابل کرده و تطبیق نه چنین است زیرا مقابل مدح هجو است یاذم با آنکه این بیت را نیز روایت کرده‌اند: «متی‌ومتی ماذمته‌ذمته وحدی» گفت جز این عیب دیگر می‌دانی؟ گفتم نمی‌دانم، گفت شعر رایق وسلیس آن است که حروف الفاظ آن از ثقل خالی باشد وتکرار «أمدحه» با جمع میان دو حرف حلق حاوها از حد اعتدال خارج‌است. است .

گفتم این دقیقه را جز کسی بااستقامت طبع سلیم یا باقتضای غوامض علوم رسیده درك نمی‌کند.

۷۲ـ تجارب السلف ص۲۲۷

نیز صاحب نقل می‌کند [۷۳] که وقتی‌در مجلس ابن‌عمید مذاکره می‌کردیم سخن به این بیت رسید. «أعاتبکم یا اهل‌ودی لحبکم- الأأنماالمقلی من لایعاتب» حاضران را خوش آمد تحسین کردند. استاد گفت: یکی از قواعد نقد شعرآنست که حرکت و حروف قافیه را اعتبار کنند، من همانا تغییر حرکت اشباع را مستکره می‌دارم که مفتوح آمده است و در ابیات مکسور است ، گفتند هم‌چنین است.

وهم‌چنین صاحب می‌گوید که ابن‌عمید درنقد شعر حتی بحروف و کلمات‌توجه دارد و به تهذیب معنی راضی نمی‌شود تا اینکه‌گزینش قافیه ووزن را طلب کند ، وعبارت صاحب این است : «فأنه یتجاوز فی نقد الابیات الی نقدالحروف والکلمات ولایرضی بتهذیب المعنی حتی یطالب بتخیرالقافیة والوزن» و در دنبال این عبارت می‌گوید: «وسمعته‌آیده‌الله‌یقول :ان‌اکثر الشعراءلیس یدرون‌کیف‌ان‌یوضع‌الشعر ویبتدء النسج‌لان حق‌الشاعر ان یتامل الغرض الذی قصده والمعنی الذی اعتمده، و ینظر فی آی الاوزان یکون احسن استمراراً ومع ای القوافی یحصل اجمل‌اطراد فیرکب مرکبالایخشی انقطاعه والتیاثه‌علیه» [۷۴]
و حاصل سخن آنستکه ابن‌عمید گفته : بیشتر شاعران نمی دانند شعر چگونه باید نهاده شود و بافت آن‌آغاز گردد، زیرا شاعرراشایسته‌است که در غرض شعر خود و معنی‌ای که‌به‌آن تکیه کرده ، تأمل کند، و ببیند درچه‌وزنهایی زیباتر است و با چه قافیه‌هایی معانی بهتر می‌آید پس بر مرکبی سوار شود که از گسیختن‌و سستی و درنگ آن نترسد.» واهل ادب دانند که نقد شعر بهتر از این ممکن نیست ودر همین معنی‌این شهید الاندلسی عقیده [۷۵] دارد که. «حروف را باهم نسبت‌ها

۷۳- ص۲۲۸

۷٤- رسالةالصاحب عن‌متنبی ص۸، نثرالفنی‌فی‌القرن الرابع ج۲ص۲۳۷

۷۵- نثرفنی ج ۲ ص ۳۳۵

و نزدیکی‌هایی است که در کلام آشکار می‌شود ، پس هرگاه نسیب بانسیب و قریب باقریب‌ممزوج گردد، الفت وانس بهتر و صحبت و هم‌نشینی نیکوتر می‌شود.»

در پایان این مقال مطلبی را که یاقوت در مجم‌الادباء[۷۶] از قول ابوبکر الخیاط نقل کرده می‌آوریم : ابوبکر گفت آگاه کردمرا درنقد شعر از آنچه که‌نمی‌دانستم و در انتخاب و اختیار قطعات وایراداشعار دقتی داشت که از آن در شگفتی ماندم.

پس استادالرئیس در همهٔ‌علوم وفنون پایگاه بلند به دست‌آورده و در کسب دانش های گوناگون سخت مولع بوده است و شب‌و روز به دانش طلبی می‌گذرانده و بااین همه دارای ادب‌نفس بوده‌و همیشه خود را شاگردنشان می‌داده و اصرار داشته باتواضع وفروتنی وبدون اظهار فضل از هر کس چیزی بیاموزد و هرجای شخصی عالم یاکتاب ونوشته‌ای ازدانشمندی بیابد فراهم آوردو غنیمت شمارد.

همین علاقهٔ وافراو سبب شده که مسودات کتاب حاوی محمد زکریای رازی را بعد از وفات او در ری‌بدست آورده و بتوسط شاگردان رازی مرتب کرده است. [۷۷]

وبنابر نوشتهٔ‌الفهرست[۷۸] ابویوسف‌رازی‌مقالهٔ دهم هندسهٔ اقلیدس رابرای ابن عمید تفسیرکرده و منقح ساخته است.

وابن الندیم‌مطلبی نیز نقل کرده که خود دیده ودلیل بر توجه و علاقهٔ ابن‌عمید به کتب و جمع‌آوری آنها بوده است. اواز قول ابومعشر می‌نویسد که ملوك ایران به حفظ کتب توجه خاص

۷۶ـ ج ۵ص ۱۷

۷۷ـ حواشی چهار مقاله ص۲۳۳ چاپ‌لیدن،بکوشش دکتر محمد معین‌ص۳۸۵ تاریخ ری باستان تألیف دکتر حسین کریمان ج ۲ص ۳۵۶ متن‌و حاشیهٔ۲

۷۸ـ چاپ مصر ص ۳۸۶ ، چاپ رضا تجدد ص ۳۲۶

داشتند پس از تهیه و تدوین کتب و نگاشتن آنها بر توز (پوست درخت خدنگ) آنها را در جی اصفهان درکهندزآن معروف بسارویه در خاك نهادند . و بعد خود اضافه می‌کند [۷۹] که در سال ۳۵۰ ه.ق از زیر زمینی عده‌ای کتب بدست آمدکه‌کسی نمی‌توانست بخواند، پس می‌نویسد :من‌خود بمشاهده دیدم که ابن‌العمیددر سال چهل واند (سیصدو چهل واند) چند صندوق ازاین کتابهای یافته شده دردرون با روی اصفهان را به این جا (ظاهراًبغداد) فرستادو آن کتب به‌یونانی بود و جمعی از آن استفاده کردندو اسماء سپاهیان ومبلغ ارزاق‌آنان را داشت، این کتابها بدبوی بود و چون یکسال در بغدادماند خشك شدو تغییر کرد وبوی بد آن رفت . وهنوز مقداری از آنهانزدشیخ‌ما ابی سلیمان هست .

شدت‌توجه ودلبستگی او به دانش اندوزی‌موجب شده‌که‌احترام وتواضع او نسبت‌به علماء واهل فضل وادب باآن جلالت قدر وعلو مقام از حد بگذرد و گاهی مورد ملامت قرار گیرد ، چنانکه یاقوت در شرح حال ابوبکر الخیاط آورده [۸۰] است که ابن عمید کتاب طبایع جاحظ را برابی‌بکرالخیاط می‌خواند ، روزی ابوبکر نزد او رفت‌و کفش خود بیرون آورد و سگی آن کفش را برداشته و بحیاط برد، پس ابوبکر خواست بیرون رود ، کفش خود را جست و نیافت، ابن‌عمید رادید که کفش خود را پیش پای‌او گذاشته، مردم این‌کاررا از ابن‌عمید افراطدانستند ، چون او آگاه شد که ملامتش کرده‌اند، گفت: «چگونه مرا ملامت می‌کنند بر بزرگداشت مردی که هر بیتی از طبایع را بر او خواندم گوینده‌اش را می‌شناخت و قصیده را از آغاز تا انجام می‌خواند. ومن و مانند من اباعثمان جاحظ را در ـ

۷۹ــ چاپ مصر ص ۳۵۰ ، چاپ رضا تجددص۳۰۲ ، نیزرك‌لغت نامه‌ذیل«جی»

۸۰ــ معجم‌الادباء

استشهاد بغریب شعر متهم می‌کردیم تاابوبکرما را بر مواضع آن راهنمایی کرد. پس آیا این بزرگداشت ناچیز از طرف من‌درجنب این فضیلت بزرگ سزاوار نیست.»

در آثار البلاد زکریا بن محمود قزوینی [۸۱] نیز مطلبی ذکر شده که توجه خاص ابن‌عمیدرابه علوم و دانش دوستی او را می‌رساند و ترجمهٔعبارت آثار البلاد این است: ابوالحسن احمد بن فارس صاحب مجمل گفت: از ابن‌عمید وزیر آل بویه شنیدم که گفت: «گمان می‌کردم دردنیا شیرینی‌ای فوق ریاست نیست تا مذاکرهٔ سلیمان[۸۲] طبرانی را باابی‌بکر[۸۳] جعابی مشاهده کردم» طبرانی جعابی را به کثرت حفظ مغلوب می‌کرد وجعابی طبرانی را به زیادی هوشیاری مغلوب می‌ساخت تااینکه جعابی گفت :«من‌حدیثی‌می‌دانم که‌کسی نمی‌داند» طبرانی گفت «بیار آن‌را» پس گفت «ابوخلیفه حدیث کرد مراو گفت ما‌را حدیث کرد سلیمان بن‌ایوب» و حدیث را ذکر کرد، طبرانی گفت: «من سلیمان بن‌ایوب هستم و ابوخلیفه[۸۴] از من شنیده‌است ، پس آن‌را از من بشنو تا اسنادت بالارود» پس جعابی خجل شد. آنگاه ابن‌عمید گفت : «دوست داشتم که وزارت برای طبرانی باشد و من طبرانی باشم و شادی کنم برای او همانطورکه او خود شاد شد».

و دراین مورد صاحب تجارب[۸۵] السلف هم نقل می‌کند که گذار متنبی برازجان افتاد، ابن‌عمید آنجا بود او را بخانهٔ خودبرد واعزازو

۸۱ــ چاپ بیروت ص ۲۱۹

۸۲ــ سلیمان بن احمدبن ایوب طبرانی (۲۶۰ــ۳۶۰هـ.ق) عالم حدیث (ابن خلکان ج۱ص ۲۳۷)

۸۳ــ جعابی ، ابوبکر محمدبن عمربن محمدبن سالم ، عالم شیعی‌متوفی۳٤٤ یا۳۳۵ هـ.ق (ریحانةالادب ج ۷ ص ٤٤۳)

۸٤ــ از محدثان است

۸۵ــ ص۲۲٦

اکرام کرد ومدتی او را نگه‌داشت وکتاب عین[۸۶] را در لغت تألیف خلیل بن‌احمد بر متنبی خواند و هرگاه که این شاعر نزد او آمدی درپهلوی او نشستی وچون چیزی خواندی از مسند خویش منحرف شدی و پیش متنبی بزانو درآمدی و درس خواندی وحاضران را گفتی که علم برعلما چنین باید خواند.

تا اینجا ازوقوف واطلاع و تبحر ابن‌عمید در دانشها و رشته‌های گوناگون علوم وفنون سخن گفتیم، اما لازم است اینجا اشاره کنیم که او درفن کتابت وانشاء و نویسندگی رسائل وحید عصر خود و یکه‌تازمیدان بوده بطوریکه معاصرانش او را «جاحظثانی» لقب داده وگفته‌اند: «بدئت الکتابة بعبدالحمید وختمت بابن العمید» و شرح این مقام و مرتبه و کیفیت ترسل او را به فصل دیگر موکول می‌کنیم، واکنون در بارهٔ معاصران ومصاحبان او سخن می‌گوییم:

معاصران و مصاحبان استادالرئیس ـ درگاه وزیر دانشمند واستاد مطمح نظر علما ودانشمندان از هر صنف وطبقه بوده وهمواره در محضرش این فضلا وبزرگان علم وادب جمع شده و به‌بحث دربارهٔ علوم و فنون مختلف می‌پرداخته‌اند ، و آنانکه نمی‌توانسته‌اند به حضورش راه یابند با او مکاتبه ومراسله داشته ونیز با عده‌ای از وزیران در ارتباط بوده است.

از این عده معروفترین آنان را که بیشتر با ابن‌عمید مصاحب و معاشر بوده‌اند نام می‌بریم اما مکاتبات و مراسلات آنانرا در فصل بعد خواهیم آورد.

اما از معاصران او بعضی از شاهان و امرا نیز بوده‌اند که مهم‌تر وبزرگتر از همه رکن‌الدوله بوده و قبلا روابط ابن‌عمیدرا در دورهٔ

۸۶ـ راجع به‌این کتاب رك ج مقدمهٔ لغت‌نامهٔ‌دهخدا، مقالهٔ دکتر سیدجعفر شهیدی ص ۲۲۸ ـ ۲۴۰

وزارت او ذکر کرده‌ایم، و پس از رکن‌الدوله پسرانش یعنی عضدالدوله و مؤیدالدوله را باید نام ببریم، نیز یادآور شدیم استاد آنان و مخصوصاً مربی عضدالدوله بوده و هردو پسر غالباً در مجلس او حاضر می‌شده و استفاده می‌کرده‌اند، چنانکه بقول ابوحیان در سال ۳۵۸ ه.ق مؤیدالدوله با صاحب بن عباد که دبیرش بوده در محفل ابن‌عمید حاضر شد و درآن مجلس بین صاحب ومسکویه گفتگو شد و صاحب عنان صحبت را به‌کف مسکویه نمی‌داد.

ابن‌عمید با خلفای عباسی نیز رابطه داشته اما از این ارتباط اثری در دست‌نداریم‌واگر با وزرای آنان هم در ارتباط بوده باز اثری دردست نیست

از وزیرانی که ابن‌عمید مستقیماً با آنان مربوط بوده ومکاتبه داشته یکی ابومحمدالحسن‌بن محمدبن هرون المهلبی [۸۷] است‌که در سال ۳۳۹ ه.ق بوزارت معزالدولهٔ دیلمی رسیده واو از فضلاو علماء بوده و به گفتهٔ ابن خلکان [۸۸] زندگانی‌سخت‌و فقیرانه‌داشته است.مهلبی در سال ۳۵۲ ه.ق در واسط درگذشته و جنازه‌اش به بغداد حمل ودر مقبرهٔ نوبختیه دفن شده است وولادتش در محرم سال ۲۹۱ ه.ق روی داده است او با ابن‌عمید مکاتبهٔ رسمی ودوستانه هردو داشته اما از نامه‌های آنان چیزی دردست نیست فقط می‌دانیم که یاقوت در معجم‌الادباء [۸۹] گوید: ابوسعید سیرافی برای مهلبی کتابت می‌کردوبعد او را ترك نمود، روزی مهلبی به‌او تکلیف کرد جواب نامهٔ ابن عمید را بنویسد.

دیگر ابوالفرج‌علی‌بن‌الحسین‌بن هندوست‌که‌ازکتاب‌دیوان عضد-

۸۷ــ تجارب‌السلف ص ۲۳۳ــ۲۳۶

۸۸ــ ج ۱ ص ۱۵۵.

۸۹ــ ج۲ ص۱٤۰

الدوله‌بوده‌و ابوعلی‌مسکویه‌گفته‌است ابن‌العمیدنامهٔ مفصلی‌به او نوشته و طرز ادارهٔ ملك و تنظیم سپاه و آبادانی مملکت را به او دستور داده و آموخته است و پیش از این به این مطلب اشاره کرده‌ایم.

بجز امیران و وزیران غالب معاصران ومعاشران استاد الرئیس‌از دانشمندان و ادبا و شعرا بوده‌اند که در محضرش حاضر شده و با او مناسبات بیشتر داشته‌اند و نخستین آنان صاحب بن‌عباد است‌که‌اکنون درباره‌اش صحبت می‌کنیم:

۱ـ کافی الکفاة ابوالقاسم اسمعیل بن‌عباد، معروف به صاحب‌بن عباد، که بعضی مانند حمدالله مستوفی در یك روایت درتاریخ گزیده[۹۰] ونظامی عروضی در چهار[۹۱] مقاله او را رازی دانسته‌اند و بدون شك اهل طالقان قزوین یا طالقان اصفهان[۹۲] بوده ودر کتاب محاسن‌اصفهان تألیف مفضل بن‌سعد بن‌الحسین المافروخی اصفهانی و در یتیمةالدهر ثعالبی اورا اصفهانی نوشته‌اند و قول این‌دو بواسطهٔ قریب‌العهد بودن معتبر است ، علاوه براین خود صاحب اشعاری در مدح اصفهان[۹۳]سروده است.

صاحب بن‌عباد درسال ۳۲۶ ه.ق متولد شده و در جوانی بخدمت ابن‌عمید درآمده ادب را از ابن‌الفارس‌اللغوی وابن‌عمید فرا گرفته است. بطوریکه سیوطی در بغیة الوغاة[۹۴] می‌نویسد صاحب املاء حدیث می‌کرده و دردرس او ازدحام شده است، او بخدمت مؤیدالدوله

۹۰ـ چاپ لیدن ج۱ ص ۴۲۳ ، چاپ دکتر نوایی ص۴۱۷
۹۱ـ چاپ لیدن ص۱۳ ، چاپ دکتر معین ص۲۸
۹۲ـ دربارهٔ موطن اورك حواشی چهار مقاله چاپ لیدن ص۱۰۷ ، بکوشش دکتر معین تعلیقات ص ۴۷ـ۵۱، نیز احوال و آثار صاحب‌بن عباد تألیف احمد بهمنیار ص ۳۵
۹۳ـ ترجمهٔ محاسن اصفهان باهتمام عباس اقبال ص ۱۴وص۴۵
۹۴ـ ص۱۹۶

پیوسته و هجده سال و یك‌ماه (۳٦۷ تا ۳۸۵ ه.ق) وزیر او وپسرش فخرالدوله بوده است.

بعضی گفته‌اند که بعلت مصاحبت با ابن‌عمید صاحب لقب یافته وابن‌خلکان گوید[۹۵]: «هو اول من لقب بالصاحب من‌الوزراء لانه کان یصحب اباالفضل بن‌العمید فقیل‌له صاحب بن‌العمید» وسیوطی گوید که این لقب را بواسطهٔ مصاحبت با مؤیدالدوله یافته و این مطلب را ابواسحاق صابی در کتاب التاجی نیز ذکر کرده‌است.

صاحب در ۲۹ ماه صفر سال ۳۸۵ در ری درگذشت و جنازه‌اش به اصفهان نقل و آنجا دفن‌شد و گفته‌اندنوح‌بن‌منصور سامانی مخفیانه اورا بخراسان برای وزارت خواست و نپذیرفت وعذرش این بود که‌تنها حمل کتب او چهارصد شتر می‌خواهد.

صاحب شیعهٔ اثنی عشری [۹٦] بوده و در مدح ائمهٔ اطهار اشعاری سروده است، تألیفات اوراتاسی‌وهشت[۹۷]جلد شمرده‌اندکه‌ازمعروفترین آنها کتاب محیط در لغت در هفت جلد است، ویکی از آنها روزنامه نام دارد که شرح مذاکرات و مباحثات سفر بغداد بوده و نسخه‌ای ازآن را هم به ابن‌العمید هدیه[۹۸] کرده است یکی هم امثال سائرهٔ[۹۹] متنبی است که برای فخرالدوله جمع کرده است.

گفتیم که صاحب ادب را از ابن‌عمید فرا گرفته و برای‌استادش همواره احترام بسیار قایل بوده و خود را از او فروتر می‌دانسته و

۹۵ـ ج ۱ ص ۷۹

۹٦ـ احوال و آثار صاحب بن‌عباد ص ۸۸ـ۹۵

۹۷ـ همان کتاب ص ۱۲۱ـ۱۲۳

۹۸ـ تجارب السلف ص۲٤۵

۹۹ـ این رساله را تماماً سیدعلی‌خان (متوفی ۱۱۲۰) در انوارالربیع باب ارسال‌المثل نقل کرده است (احوال و آثار ابن‌عباد ص۱۲۳،انوار‌الربیع ص ۱٦۸ـ۱۸۱)

همیشه به او «مولای و سیدی» خطاب می‌کرده‌است و گفته‌اندوقتی از سفر بغداد باز گشت ، گفتند بغداد را چگونه دیدی ؟ جواب‌داد: «بغداد فی‌البلاد کاستاذفی‌العباد» یعنی : «بغداد در میان شهرها مانند استاد در میان بندگان است»

صاحب بن‌عباد پس از تعریف و تمجید ابن‌عمید دربارهٔفرزنداو گفته است: «فاما ابنه: فقد عرفتم قدره فی‌هذاو فی‌غیره، طیاش قلاش، لیس عنده الاقاش و قماش مثل‌ابن عیاش» و علت مخالفت‌وخصومت با پسرابن‌عمید و سبب بدگویی از او را پیش ازاین ذکر کرده‌ایم.

صاحب درنویسندگی به سجع‌پردازی بسیار علاقه‌مند بود و کمتر عبارتی بدون سجع می‌نوشت وبسیاری از عبارات مسجع او در کتب نقل شده است چنانکه صاحب چهار مقاله جملهٔ او را خطاب به‌قاضی قم نقل [۱۰۰] کرده که بقاضی نوشته بود: «أیهاالقاضی بقم قدعزلناك فقم»

اما چنین پیداست که استادش ابن‌عمید افراط او را در سجع‌پردازی نمی‌پسندیده وگاهی به او ایراد گرفته یا تعریضی زده است، چنانکه یاقوت در معجم‌البلدان[۱] والمشترك[۲] نوشته که ابن‌العمیدگفت: صاحب بن‌عباد ازری بقصد اصفهان بیرون آمد و از ورامین‌که دیهی آباداست گذشت و به قریهٔ نوبهار که آبی‌شور دارد فرود آمد، تنهابدین منظور که به من بنویسد: «کتابی هذا من النوبهار، یوم‌السبت نصف‌النهار»[۳]

۱۰۰ــ چاپ لیدن ص۱۸، چاپ دکتر معین ص۲۸

۱ــ ج ٤ص ۸۱۷

۲ــ ص٤۳۲، برگزیدهٔ مشترك ترجمهٔ پروین گنابادی ص۱۷۹

۳ــ تاریخ ری باستان ج ۲ ص٦۲۹ ، احوال وآثار صاحب ۲۰٤ ودر اینجا به ابوالفتح‌بن‌العمید نسبت داده اما در همهٔ کتب به ابوالفضل بن‌العمیدمنسوب است.

البته مخالفان صاحب مانند ابوحیان وابوالفتح بن‌العمید ودیگران سجع‌نویسی او را مورد استهزاء قرار داده و حکایاتی در این‌باره ساخته‌اند[٤].

صاحب بن‌عباد، ابن‌عمید را مدایح فراوان گفته است از جمله قصیده‌ای دارد به مطلع[٥]:

«قدم الرئیس مقدماً فی سبقه   وکأنما الدنیا جرت‌فی‌طرقه»

که هنگام ورود استاد به اصفهان سروده ودر آن اشتیاق‌خود را به دیدار وزیر به شوق و میل باغها به‌ابروباران مانند کرده و گفته‌است:

مازلت مشتاقاً لنور جبینه   شوق‌الریاض الی‌السحاب‌وودقه

نیز هنگام ورود استادالرئیس به‌اصفهان باو می‌نویسد:

قالو اربیعك قدقدم   فلك‌البشارة بالنعم
قلت‌الربیع اخوالشتاء   ام‌الربیع اخوالکرم
قالوالذی بنواله   یعنی المقل من‌العدم
قلت الرئیس ابن‌العمید   اذافقالوالی نعم

و همچنین صاحب در مدح استادالرئیس می‌گوید و او راوداع می‌کند:

اودع حضرتك العالیه   ونفسی لادمعی هامیه
ومن ذایودع هذا الجناب   فتهناه بعده‌العافیه..

وقصیدهٔ دیگر صاحب به این مطلع است:[٦]

من لقلب یهیم فی‌کل واد   وقتیل للحب من‌غیرواد

و ضمن آن گوید:

وندی ابن‌العمید انی عمید   من هواها الیه‌الامجاد..

٤ــ احوال صاحب ص ۲۰۵
٥ــ یتیمةالدهر ج۳، شرح حال صاحب ص ۲۳۲
٦ــ شرح‌حال صاحب ص۲۳۳

پیش از این ذکر کردیم که صاحب وابن‌عمید نامشان غالباً باهم آمده[7] و ابوحیان توحیدی نیز مثالب‌الوزیرین رادر بارهٔ صفات و خصوصیات دو وزیر نوشته و برهریك عیب هایی گرفته‌است. وبعضی پنداشته اندکه صاحب در کمالات و اوصاف نیك و عالی پایین تراز ابن عمید قرار داشته و حتی سخاوت و بخشندگی او نیز خودنمایی و شهرت طلبی بوده، یاقوت‌هم درمعجم‌الادبادراین‌موردشواهدی‌آورده است. همچنین گفته‌اند او نسبت به ابن عمید حسادت مـی‌ورزیده چنانکه یاقوت از ثعالبی و او از ابن عبدالوارث نقل کرده است که گفت: صاحب از ابی‌الحسن بن فارس اللغوی روی گـرداند زیرا او بخدمت ابن العمید پیوسته بود ونسبت به او تعصب داشت ونیـز گفته‌اند علت پیوستن ابی بکرالخوارزمی بصاحب مقابلهٔ به مثـل پیوستن متنبی به ابن‌العمید بوده، زیرا صاحب از متنبی دل خوش نداشته است.

امااز آنچه‌قبلا نقل‌کردیم معلوم‌شدکه صاحب‌نسبت به‌استادش‌احترام بسیار قائل بوده و حضرت اورا بهشت خوانده ،سخاوت او را بیش از[8] حاتم طی و فصاحتش را از قس بن‌ساعدهٔ[9] ایادی برتر شمرده است:

«فهوانجاد ذم‌حاتم طی ـ و هوانقال فل‌قس اياد»

در شعر ذیل هم بالاترین آرزوی خود را در آن می‌داند که

۷ـ در بعضی اشعار فارسی هم چنین است از جمله امیر معزی شاعر دربار سنجر سلجوقی در مدح معین‌الدین احمد مستوفی می‌گوید : «چون دگر اصحاب دیوان پیش او خدمت کننـد« گرشوند امروز راجع صاحب‌وابن‌العمید» (دیوان امیر معزی چاپ عباس اقبال ص ۱۵۷)

۸ـ حاتم بن عبدالله بن‌سعدطائی ، بخشندهٔ معروف عرب ، وفاتش‌را سال هشتم ولادت رسول اکرم نوشته‌اند (تارنخ حاتم طائی تألیف کاشفی‌سبزواری، تصحیح جلالی نائینی ص٤٤) نیز لغت‌نامه

۹ـ قس‌بن‌ساعدهٔ ایادی خطیب معروف عرب در دورهٔ جاهلی که قبل از بعثت وفات یافت (الوسیط ص۳۰ـ۳۱) ولغت‌نامه

ابن‌العمید او را بخود نزدیك كند و او را از خدم خود شمارد:

أما ترى اليوم كيف جادلنا | بمستهل الشؤبوب منسجمه
يحكى أباالفضل فى تفضلـه | هيهات ان تغيرى الى شيمه
كم حاسدولى كنت أحسده | يقول من غيظه ومن المه
نال ابن عباد المنى كمـالا | اذعده ابن العميد من خدمه

ابوحیان توحیدی که سعی دارد بر دو وزیر خرده ها بگیرد و هر چه می‌تواند از آنان عیب جـویی کند در بارهٔ نفی صفات نیك دووزیر و پست و حقیر شمردن آنان می‌گوید : روزی به ابوبکـر القوسی الفیلسوف گفتم : اگر قصد در گاه ابن عمید و صاحب را بکنی آیا امیدی هست از کسانی‌باشی‌که‌درحق آنان انفاق می‌شودو از آن دو تن بهره‌ای ببری ؟ او مرا به این گونه پاسخ داد: تحمل زیان وناامیدی از رنج‌بردن از نادانان‌ولیئم‌طبعان بهتراست وشکیبایی برتیره روزی از نظر کردن بر چهرهٔ‌هرسنگدل وسخت طبع نیکوتر است . پس این شعرخواند:

بينى وبين لئام الناس معتبة | ماتنقضى وكرام الناس أخوانى
اذالقيت لئيم القوم عنفنى | و ان لقيت كريم القوم حيانى

۲ ـ ابوعلی مسکویه ـ ابوعلی احمدبن یعقوب معروف بـه مسکویه[۱۰] بعضی او را ابن مسکویه گـفته و «مسکـویه»را لقـب پدرش دانسته‌اند در حالیکه معاصرانش غالباً او رامسکویه‌خوانده‌و یاقوت نیز همین لقب را برای او نقل کـرده‌است. او از حـکما و دانشمندان بزرگ قرن چهارم هجری قمری‌است‌که در آغاز این‌قرن متولد شده و در علوم‌تبحر یافته‌ودر۳۴۲ ه.ق ازندماءابومحمد مهلبی شده و تا سال ۳۵۲ ه.ق که‌مهلبی وفات یافته در خدمت او بوده وپس

۱۰ـ اخبار الحکماء ص۲۱۷ـ تاریخ علوم عقلی تالیف دکتر صفاص۲۰۰ـ ۲۰۱، لغـت‌نـامه

از آن در سال ۳۵۳ ه.ق بخدمت ابوالفضل بن‌عمید درآمده و خازن کتب او شده و حسن مراقبت و کوشش او را در حفظ کتب پیش از این ذکر [۱۱] کرده‌ایم .

ابو علی تا سال‌وفات ابن عمید (۳۶۰ ه.ق) در خدمت او بسر برده و هفت سال ملازم‌و مصاحب و خازن کتب او بوده ، از آن‌پس بخدمت عضدالدوله شتافته و طرف اعتماد و خازن اوشده و او را در فتح دیار بکر برای نقل خزانهٔ ابی تغلب بن حمدان فرستاده[۱۲] و در اسرار کشور داری با او رای‌میزده است.

پس‌از عضدالدوله بخدمت صمصام‌الدوله فرزند عضدالدوله رفته وچنانکه نوشته اند در سال ۴۲۱ ه. ق درگذشته است.

ابوعلی در اصفهان مدرسی داشته و بقول بعضی[۱۳] ابو علی سینا برمدرس اوگذشته وباو مذاکره کرده ، واین ملاقات و گـفتگـو افسانه مانند است.

ابن‌مسکویه به کیمیا گری‌اشتغال‌ورزیده ونظرابوحیان توحیدی رانسبت به او از این جهت و جهات دیگر هم چنین مباحثه آن دو را پیش ازین نقل کرده‌ایم. [۱٤]

و لازم است بگوییم که ابوحیان کتاب الهوامل و الشوامل را از پرسش های خود و پاسخ های‌ابوعلـی مسکویه تدوین و تـألیف کرده است.[۱۵]

ابوعلی در تجارب الامم گوید از سال ۳٤۰ ه. ق‌ببعد حوادث را یاخود دیده و یا از مهلبی‌و ابن عمید شنیده است ماهم این‌حوادث

۱۱ــ ص۳۷

۱۲ــ تجارب‌الاممم ص۳۹۳

۱۳ــ رك‌لغت‌نامه

۱٤ــ ص۵۹

۱۵ــ احوال و آثار ابوحیان ص ۲۷۳ ــ ۲۸۱

را از قول او نقل‌کرده‌ایم.

آثار وتألیفات‌ابوعلی مسکویه بجز کتاب تجارب‌الامم (تاریخ‌عالم تاسال ۳٦۹ ه.ق) کتاب الفوزالاکبر وکتاب الفوزالاصغر را نام برده‌اند واز کتاب جاویدان خرد او به مناسبت سخنی [۱٦] گفته‌ایم.

ومهمترین کتاب او در اخلاق، تهذیب‌الاخلاق و تطهیرالاعراق یا طهارة الاعراق است که روش و نحوهٔ تفکر او را دراخلاق روشن می‌سازد و همین کتاب است‌که‌مورد استفادهٔ‌خواجه نصیرالدین طوسی بوده و اخلاق ناصری را بر مبنای آن تألیف کرده‌چنانکه در مقدمهٔ آن می‌نویسد: [۱۷] «بوقت مقام قهستان در خدمت حاکم‌آن بقعهٔ‌مجلس عالی‌ناصرالدین عبدالرحیم بن‌ابی منصور، در اثناءذکری‌که می‌رفت از کتاب الطهاره که استاد فاضل و حکیم کامل ابو علی احمد محمدبن یعقوب مسکویهٔ رازی سقی‌الله ثراه، ورضی عنه‌وارضاه، در تهذیب‌اخلاق ساخته است ...با محرراین اوراق فرمود که این کتاب نفیس را به تبدیل کسوت الفاظ و نقل از زبان تازی با زبان فارسی تجدید ذکری‌باید کرد ...».

باری ابوعلی مسکویه با این مقام علمی‌به استادی ابن‌عمیداقرار داشته و خودراشاگرداو می‌شمرده و از حضورش استفادهٔ علمی کرده در صورتیکه خود را از همهٔ علماء زمان حتی صاحب بن‌عباد برتر می‌دانسته است.

او با اینکه شاعر نبوده بلکه فیلسوف و مورخ و عالم اخلاق بوده، در مدح‌ابن عمید اشعاری گفته از جمله این ابیات [۱۸] است که

۱٦ــ ص۷۳

۱۷ــ منتخب اخلاق ناصری به اهتمام جلال همایی، مقدمه ص‌ط، اخلاق ناصری چاپ مجتبی مینوی و علیرضا حیدری ص۳۷

۱۸ــ در تتمةالیتیمهٔ ثعالبی اشعار دیگر او نیز نقل شده است (چاپ عباس اقبال جزء ۱ ص ۹٦ ــ ۱۰۰)

هنگام انتقال استادالرئیس بسرای جدید خود سروده و بدیع و نیکو آورده است[۱۹]:

لایعجبنك حسن القصر تنزلـه	فضیلة‌الشمس لیست‌فی‌منازلها
لوزیدت الشمس فی‌ابراجهاماًته	مازاد ذلك‌شیئاًفی‌فضائلها.

۳ ـ عبیدالله ابوبکر الخیاط الاصفهانی ـ عالم بعلم نحو و ادب بوده ودوکتاب در نحو نوشته : بسیط ولطیف وبقول یاقوت درمعجم الادبا[۲۰] ابن‌العمید کتاب طبایع جاحظ را نزد او می‌خوانده ونیز اختیار شعر می‌کرده است و در این باره صحبت کرده‌ایم.[۲۱]

٤ ـ ابو محمدالحسن بن‌عبدالرحمن بن خلادالقاضی الرامهرمزی متوفی در حدود سال ۳٦۰ هـ.ق ، در ادب بر طریقهٔ جاحظ می‌رفته و کتب فراوان نوشته مانند :

کتاب فلك، کتاب امثال نبی، کتاب الریحانین: الحسن والحسین:

این دانشمند باابن عمید روابط نزدیك داشته و بین آنهامکاتبات دوستانه ردوبـدل شده که بعداًخـواهیم آورد. او استاد الـرئیس را در اشعارش مدح گفته و استاد نیز او را بشعر پاسخ داده‌است.ابن خلاددر مجلس ابن عمید نیز حاضر می‌شده ووقتی هم از مجلس وزیر درنامه‌ای که به رامهرمز به اهل منـزل خود نوشته ، تعریف کرده است .

۵ـ ابوحیان توحیدی، علی‌بن‌محمدبن‌العباس شیرازی[۲۲]ـ درمحل تولدأوبین شیراز ونیشابور اختلاف است و تاریخ تولد او احتمالا

۱۹ـ یتیمةالدهر ج۳ ص۷
۲۰ـ ج۵ ص ۹ـ۱۰
۲۱ـ ص۷۹
۲۲ـ راجع به شرح حال و نیز رابطه‌اش با ابن‌العمید رك‌احوال‌وآثارابوحیان تألیف دکتر خدامراد مرادیان ص۱۰۲ـ۱۰٤

سال ۳۱۲ و وفاتش ۴۱۴ ه.ق بوده است . در تاریخ شیراز[۲۳] نیزوفات او را ۴۱۴ ه‍ق نوشته وممکن است شیرازی بودنش صحیح باشد.

او در کلام بر طریق معتزله بود و بعضی[۲۴] هم او را از اخوان الصفا شمرده‌اند و در ادب پیروجاحظ بوده‌است.

از آثار مهم او کتاب مقابسات والامتاع والمؤانسه است وشارح ومصحح مقابسات حسن سندوبی گوید[۲۵]: ابن‌العمید ابوحیان‌رابه‌ری طلبید و از او سئوالات بسیار در بارهٔجاحظ کرد و او گوی سبقت از جاحظیین ربود . در این اختلاف کرده‌اند که ابوحیان و ابن‌عمید کدام یك در پیروی از جاحظ بهترنـند، وبنظر من (حسن‌السندوبی) ابوحیان جلوتر است زیرا او طبیعةبر طریقهٔجاحظ رفته و ابن‌العمید از جاحظ تقلید صرف کرده و طبع از تقلید پیشتر و برتر است.

کتاب معروف دیگر او مثالب الوزیرین [۲۶] است‌که‌از آن‌بسیار گفتگو و نقل‌مطلب کرده‌ایم ، از این کتاب مدتها اثری نبودو درکتب مختلف مانند معجم الادبااز‌آن‌نقل شده بود، و چندسال قبل نسخه‌ای از آن بدست آمد و بچاپ[۲۷] رسید .

چون مطالب ابوحیان را در باب اخلاق ورفـتار ابن‌العمیـد آورده‌ایم نیازی به تکرار نیست و فقط اضافه می‌کنیم که دکتر زکی مبارك درکتاب نثرالفنی فی‌القرن‌الرابع[۲۸] می‌نویسدکه ابوحیان بواسطهٔ بغض و حسد نسبت به معاصرانش از نظرها دور و طرد شده و کمتر کسی به‌بیان شرح حال او پرداخته و به این جهت گمنام مانده است.

۲۳ــ شیرازنامه تألیف زرکوب شیرازی تصحیح بهمن کریمی‌ص۱۰۸

۲۴ــ نثر فنی فی‌القرن‌الرابع ص ۱۷۴ج۲

۲۵ــ مقدمهٔ مقابسات چاپ مصر ص ۱۲

۲۶ــ احوال و آثار ابوحیان ص۲۴۵ــ۲۴۹

۲۷ــ ص۲۴۶ همان کتاب

۲۸ــ ص۱۶۲ و ص ۱۶۴ ج۲

۶ - ابن الفارس اللغوی - ابوالحسن احمد بن فارس بن زکریابن محمدبن حبیب الرازی اللغوی، مؤلف کتاب جمل در لغت و کتاب حلیةالفقهاء، ابن خلکان [۲۹] وفات اورادر سال ۳۹۰ ه..ق دانسته است و بعضی ۳۹۵ ه .ق ذکر کرده‌اند.

این دانشمند نیز از ندماء مجلس ابن‌عمید بوده و بگفتهٔ یاقوت [۳۰] معلم پسر او، ابوالفتح بوده است و عبارت یاقوت این است: «أقبل (یعنی ابوالفتح‌بن العمید) علی‌ابن فارس معلمه» و به این مطلب ضمن شرح حال خود ابوالفتح‌نیز اشاره کرده است. ان فارس همواره در محضر ابن‌العمید حاضر می‌شده و در مباحثات ادبی و علمی شرکت می‌کرده و در یك مجلس طبع آزمایی میان حاضران اونیز مصراعی گفته است و شرح‌این مجلس خواهد آمد.

۷ - حسن بن محمدبن حسن قمی- مؤلف اصل کتاب تاریخ قم بزبان عربی در سال ۳۷۸ ه.ق است که در فاصله سال ۸۰۵-۸۰۶ بوسیلهٔ حسن‌بن علی بن حسن بن‌عبدالملك قمی بفارسی ترجمه شده است و مؤلف در سبب تألیف گوید [۳۱]: بکرات از ابوالفضل محمدبن الحسین‌العمید رحمه‌الله شنیدم که او تعجب‌می‌نمود ومی گفت سخت عجیب‌است که اهل قم اخبارقم بأسرها [۳۲] ترك‌کرده‌اند وایشان را در آن کتابی نیست و هم چنین شعری از اشعار جعفربن‌محمدبن‌علی العطار [۳۳] پیش ایشان نیست و پیش او شعرابی جعفر از بهترین شعرها بود، زیرا که او در آن‌معانی لطیفه اختزع کرده و بر نظرای خود از

۲۹- ج۱ ص۳۷

۳۰- معجم الادباء ج ۳ ص۲۵۰

۳۱ - تاریخ قم تصحیح سید جلال‌الدین تهرانی ص۱۱

۳۲- تماماً، یکسره

۳۳- بعد ازاین «ابی‌جعفر» و «ابوجعفر» آورده ودر هرحال در کتب ازین شاعر مطلقاً اثری نیست (رك‌احوال و آثاررودکی تألیف سعید نفیسی ج ۳ ص۷۹۱)

رودکی [۳٤] و رازی [۳۵] بدان شعر فایق شده و ابوالفضل درحق اوفرموده که‌ابوجعفر در روزگار خود همچو امرؤالقیس [۳٦] است در روزگارخود پس جمع کردم از برای ابوالفضل بعضی از شعرابوجعفر جز از آن اشعار که از برای خزانهٔمولانا ادام الله نعمائه جمع‌کرده بودم وبسبب غایب شدن‌من از شهر قم در جمع این اخبار توقفی افتاد چون‌توفیق آن دست دادجمع کردم.

ازقسمت اخیر عبارت تاریخ قم چنین‌برمی‌آید که ابن العمیدبشعر فارسی‌نیز توجه داشته وشعرای بزرگ را می‌شناخته واشعار آنان را می‌خوانده و مقایسه می نموده است.

دربارهٔ شهرت رودکی در قرن چهارم و شناسایی او از طـرف بزرگان آن قرن بخصوص در دربار آل‌بویه مناسب است ذکر کنیم که ابوحیان توحیدی در کتاب الهوامل و الشوامل راجع‌به کور ـ مادرزاد بودن رودکی تصریح می‌کند و او را اکمه می‌خواند و ابوعلی مسکویه در برابر این سئوال‌سکوت می‌کند ودر حقیقت گفتهٔابوحیان را تصدیق [۳۷] می‌نماید .

در تاریخ قم جز آنچه نقل کردیم ، در ذکر صورت‌خراج قم وقوم عرب که آنجا بودند و کیفیت خراج گرفتن‌از آنان حکایتی چندآمده که ابومحـمد الحسن‌بـن الحسین‌بـن عبدالله بـن مهـدی

۳٤ـ ابوعبدالله جعفربن محمد رودکی شاعر معروف متوفی ۳۲۹ ه.ق

۳۵ـ یا منصور منطقی رازی است‌که پیش از این ذکروترجمهٔ شعر اوبه عربی گذشت (ص۲۳) یا بندار رازی که بقول صاحب مجمع‌الفصحاء (چاپ مظاهر مصفا ج۲ ص٤۳۹) وفاتش در سال ٤۰۱ ه.ق روی داده‌و این دوشاعر در زمان آل‌بویه معروف ومورد توجه بوده‌اند

۳٦ـ امرؤوالقیس صاحب معلقة معروف (۵۰۰ـ۵٤۰میلادی) معلقات‌ترجمهٔمحمد ابراهیم آیتی ص ۹، شرح و ترجمهٔ معلقات تألیف احمد ترجانی‌زاده ص۱، شرح‌معلقات ابوعبدالله زوزنی ص۵که تاریخ زندگی اورا ندارد.

۳۷ـ سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۲۰ (نقل از الهوامل چاپ مصر ص۸۰)

الکاتب از برای ابوالفضل‌بن عمید روایت کرده و بیان داشته[۳۸] و این قصص وحکایات مایهٔخنده‌و تعجب او می شده‌است. و یکی از این حکایات آنستکه این قوم عرب که در محلهٔ قزدان بوده‌اند، برای فرار از دادن خراج فرزندان خود راچوب می‌زدند و در زیرچوب به‌زبان آنان می‌نهادند که بگویند:[۳۹] «الله‌الله ایهاالا ستادتأمل حالی فقد وقع الیرقان علی غلتی فافسدها و وقع الدود علی قطنی فأکله و احتاج (اجتاح) الجراد و القمل سایر مابقی» یعنی «الله الله ای استاد اندیشه کن در حال من بحقیقت که زنگار در غلهٔ من افتاد وآن را تباه گردانید و کرم واقع‌شددر پنبه زار من وآن را بخورد وآنچ باقی ماند ملخ بکلی بخورد» کودک‌در زیر چوب این‌کلمات تکرار میکرد تایاد می‌گرفت و بموقع بکار می‌برد.

درهمین کتاب آمده که مال مشاهره در قم از سال ۳۲۷هـ.ق به دستور و شمگیر مرسوم شده و سرانه بوده بعد بر بازاریان نهاده‌و نام آن را هدیهٔ نوروز ومهرجان (مهرگان) گذارده‌اند تا مردم به رکن‌الدوله شکایت‌کرده‌اند و به‌اجازهٔ او وعنایت ابوالفضل بن‌عمید این مال مشاهده بکلی برافتاده[۴۰] و لغو شده است.

ضمناًدر تاریخ‌قم تألیف‌شیخ محمدعلی نیز همین حکایات ونوادر بنقل از تاریخ قم مذکور آمده‌است.[۴۱]

بجز عده‌ای از معاصران و مصاحبان ابن عمید که نام بردیم‌بگفتهٔ ثعالبی جماعتی دیگرنیز در محضراو حاضرشده و غالباً او راستوده ومدح گفته اند.

از آن گروه اند ابوالحسن علی‌بن محمدالبدیهی شهرزوری،

۳۸ــ ص۱۶۱ــ ۱۶۲
۳۹ــ ص۱۶۳
۴۰ــ ص ۱۶۵
۴۱ ــ ص۸۳

ابومحمدبن‌عبدالرزاق الحسن،معروف به ابن‌ابوالسباب‌البغدادی اللغوی، ابوعبدالله الحسن بن احمدبن احمدبن الحجاج[۴۲]، ابی‌العلاء السروزی، ابومحمد هندو ، ابوبشر الفارسی[۴۳] الحافظ،ابوالحسن‌العلوی العباسی ابن السکة القمی[۴۴] اینها در حضور ابن عمید بوده و در مباحثات و مذاکرات شرکت می‌جستندو بعضی‌از آنان مانند ابوعبدالله الطبری با اومکاتبه نیزداشته‌اند ورسائل اخوانیات ابن عمید بعنوان همیـــن افراد است که از بهترین منشآت او بشمار می‌آید.

گفتیم که مجالس ادبی و علمی ابن عمید از این بزرگان‌دانش‌و ادب تشکیل می‌یافته و مناسب است که شرح‌بعضی از این مجالس‌را برای نمونه بیاوریم :

ثعالبی دریتیمة‌الدهر می‌نویسد که روزی نزد ابن عمید، ابومحمد هندو ، ابوالقاسم بن ابی الحسن بن سعید ، ابوالحسن بن فارس ، ابو عبدالله الطبری و ابوالحسن البدیهی جمع بودند و استاد را بـه مناسبت اترجة[۴۵]نیکویی تحیت گفتند، استاد گفت بیایید شاخه هـای گوناگون وصف‌آن را بگیریم‌وبیان کنیم،گفتند اگرسرور مارأی‌دهد شروع کنیم ، پس ابن عمید آغاز کرد و گفت:

« آترجةفیهاطبایع‌اربع» ابومحمد هندو گفت : «وفیهافنون‌اللهو للشرب‌اجمع»ابوالقاسم بن‌سعدگـفت: «یشبهاالرأی سبیکـةعسجـد» ابی‌الحسن‌بن فارس‌گفت: «علی أنها من نارة المسك اضوع»ابوعبدالله الطبری گفت: «وماصفرمنهااللون اللعشق‌والهـوی» بدیهـی گفت:

۴۲ــ رك حاشیهٔ ۴۴ ص ٦۴

۴۳ــ رك ص ۴۴

۴۴ــ رك‌ص۷۳

۴۵ــ واحد اترج ، بعضی آن‌را معرب دانسته وگفته‌اند همان با لنگ‌است (لغت‌نامه)، اترج بفارسی بالنگ و ترنج‌نامند (تحفهٔ حکیم مؤمن ص۱۳ با شرح تمام خواص آن)

«ولکن اراها للمحبین اجمع».

وأترجه میوه‌ای است که چهار طبع مختلف درآن جمع است و چهار حس‌را لذت مـی‌بخشد: لامسه را بسبب بزرگی حجم، شامه را بسبب بوی خوش، ذائقه رابسبب طعم لذیذ، باصره رابسبب منظر زیبایش،و چهار طبع در میوهٔدیگرنیست، پوست آن گرم مرطوب است گوشت آن خشك‌بارد، گیاه آن باردومرطوب و دانهٔآن گرم و خشك و این اجزاء در داروهای گوناگون ترکیب می‌شود وبیماری های بسیار[۴۶]را درمان می‌کند.

حدیثی هم نقل شده است[۴۷]: که «مثل المؤمن الذی یقرء القرآن کمثل‌الاترجه‌ریحها طیب وطعمهاطیب ۰۰۰الخ» یعنی مثل‌مؤمنی که قرآن می‌خواند مثل أترجه است که بوی و طعم خوش دارد.

اما روزی دیگر درمجلس‌استاد الرئیس ، ابوالحسن‌العباسی و ابن‌خلاد قاضی حاضر بودند ، استاد این شعر گفت: «ای‌جـهدلقیته‌ـ وشقاء شقیته» پس گفت بر این وزن بگویید. ابوالحسن گفت: بی‌غزال مقرط وشقی‌أذ أذهویته حسبی‌الله والرئیس بئس‌لماقد وهبته

ابن‌خلاد گفت: یاخلیلی ساعدا علی‌مادهیته

سامنی‌الیه‌الرئیس ــ محالا شفیته

فاز روحی لواننی ، فی منامی رأیته

ابن عمید گفت: ای جهد لقیته ، و شقاء شقیته

من نصیح أو دمن ، فصحه او سکوته

در پایان بحث مربوط به معاصران ابن عمید باید اضافه کنیم که بنابر قولی ، از کسانی‌که بااودرارتباط بوده‌اند ابوالفرج علی‌بن‌الحسین

۴۶ـ راجع به خواص اترج ودرمان بیماریهای گوناگون بوسیلهٔ آن رك‌تحفهٔ حکیم مؤمن چاپ تهران ص ۱۳

۴۷ـ جامع صغیر چاپ چهارم ج۲ ص۱۵۴ ، مجمع‌البحرین طـریحـی‌با اختلاف عبـارت

بن‌محمدبن احمدالاموی القرشی ،معروف به اصفهانی صاحب کتاب معروف اغانی است او در سال ۲۸۴ه.ق در اصفهان متولدشده و به بغداد رفته و همهٔعمر را آنجا گذرانیده و دارای مذهب تشیع‌بوده و در سال ۳۵۶ ه.ق وفات یافته است . ابوالفرج اصفهانی‌دردستگاه معزالدولهٔ دیلمی ووزیرش محمدالمهلبی بسرمی‌برده وسال‌وفات‌او باسال وفات معزالدوله یکی‌است ابن‌خلکان گوید[48] درسال ۳۵۶ه.ق سه شاه بزرگ : سیف‌الدولهٔ حمدان ــ کافوراخشیدی ــ معزالدولهٔدیلمی‌ودو دانشمند عالی قدر: ابوالفرج اصفهانی صاحب اغانی وابوعلی قالی[49] صاحب امالی ، رخت از جهان بربسته‌اند

یاقوت[50] باشتباه نوشته که از المظفر عبدالغفاربن غنیمه‌شنیده که ابوالفرج اصفهانی کاتب رکن الدوله بوده واز استاد الرئیس انتظار وتوقع احترام و اکرام داشته اما استاد الرئیس او را قبول نداشته و از آنچه ادعا می‌کرده عاری می‌دانسته و این اشعار را به ابوالفرج نوشته است:

مالک موفود فما باله   للسبك التیه علی‌المعدم
ولم‌اذاجئت نهضنا وان   جئناتطاولت ولم تتمم ...

امابوالفرج اصفهانی کاتب رکن‌الدوله نبوده و ابن خلکان این داستان را به‌ابوالفرج احمدبن محمدالکاتب مربوط دانسته وبه‌این عبارت‌آغازکرده[51]: «وکان ابوالفرج احمدبن محمدالکاتب مکیناً عند مخدومه‌رکن‌الدوله...» بقیهٔ مطلب‌مانند قول یاقوت‌است. وابوحیان‌هم اشعار را در مثالب الوزیرین بدیگری نسبت داده پس‌داستان‌مربوط به

۴۸ــ ج ۱ ص ۳۶۳
۴۹ــ ابوعلی اسماعیل بن‌قاسم قالی (ریحانة الادب) ج ۴ ص ۴۲۷ و لغت‌نامه و مآخذ دیگر
۵۰ــ معجم‌لادبا ج۵ ص۱۵۷
۵۱ــ ج۲ص۱۷۰

ابوالفرج اصفهانی نیست و در انتساب اشعارهم به ابن عمید شك است.

آخرین فرد از خواص ابن‌عمید که نام برده شده، ابوالفتح منصور محمد المقدور الاصفهانی است.

شاعران ستایشگر ابن‌عمید

بسیاری از شاعران معاصر استاد الرئیس او را مدح گفته‌اند که مهم‌ترین آنان را نام می‌بریم ونمودار‌ی ازشعرشان رادر مدح استاد می‌آوریم:

یکی از آنان ابن‌خلاد قاضی است که پیش ازاین درباره‌اش سخن گفته‌ایم، ابن خلاد به‌نثر ونظم با ابن‌عمید مکاتبه ومشاعره‌داشته وقسمتی‌از اشعار او را ضمن اشعار استادالرئیس خواهیم‌آوردزیرا پاسخ اشعاراوست، اما اینك یکی از اشعارش را که در مدح ابن عمید سروده است می‌آوریم و این اشعار در تهنیت عید گفته شده:

یاسعد طالع عیدت یا من — بطلعته سعادة کل عید
فعش ماشئت کیف تشاءوالبس — جدیدالعمر فی زمن جدید
فقدشهدت عقول الخلق طرا — وحسبك بالبصائرمن شهود
بأن‌محاسن الدنیا جمیعاً — بأفنیةالرئیس ابن‌العمید

دیگری از شاعران ابوالحسن[۵۲] البدیهی است که در قصیده‌ای‌او را چنین می‌ستاید:

اذااعتمدتنی خطوب الزما..ن — وکان اعتمادی علی ابن‌العمید
تذکرت قربی من قلبه — ضمیمته من مکان بعید
تجاوز فی الجواد عندالمزید — وجل‌نداه من‌المستزید
وفات الانام و فاق الکرام — برأی سدید و بأس شدید

۵۲ــ او ازشاعران مداح صاحب بن‌عباد نیز هست (احوال صاحب ص ۱۴۶)

مناسب است که این دوبیت ابوالحسن بدیهی را نیز در تشبیب[۵۳] بیاورویم:

ولم ارلی یوم الرحیل مساعدا   علی الوجد حتی اقبل الدمع مسعدا
وکان دماً فابیض عنداحمراره   بنارالتصابی حین فاض مصعدا

و معروفی بلخی شاعر دورهٔ سامانی این مضمون را بشعر آورده و گفته است:

خون سپید بارم بر دور خان زردم   آری سپید باشد خون‌دل مصعد

شاعر دیگر ابن ابوالسباب البغدادی لغوی است که در روز جشن مهرگان ابن‌عمید را در قصیده‌ای بدین مطلع، مدح گفته است:

قبورنا ظلت شراك یدالظل   وحیاالحیا المسکوب ذلك من تل

ودر این شعر به آغاز کردن کلمه «قبر» تطیر زده است واین نیکو نیست، وضمن این قصیده گوید:

نعیم فقدناه فما ترتجی له   معاودة الا بفضل ابوالفضل

در انوار الربیع[۵۴] نوشته که صاحب بن عباد از قول ابن عمید نقل کرده که ابتدا کردن به کلمهٔ «قبر» وتطیر به آن در مطلع قصیدهٔ ابن‌ابوالسباب (بغلط ابی‌الشباب) ابتداء خوبی نیست.

وابوحیان نیز گفته است[۵۵] که ابن ابوالسباب‌در ری برابن‌عمید وارد شد واورا مدح گفت.

شاعر دیگرابوعبدالله‌الحسن بن احمد بن احمدبن الحجاج مدح ابن‌عمید می‌گوید واز بدی حال خود شکایت می‌کند:

فداؤك نفس عبدانت مولی   له یرجوك یا خیـرالموالی
و جملة مـا یعبرهٔ مقالـی   حصول التی علی حرالمقالی

۵۳ــ احوال صاحب بن‌عباد ص۱۴۷
۵۴ــ ص۱۷
۵۵ــ احوال و آثار ابوحیان ص ۱۰۷ ونیز رك‌ص ۵۵ همین رساله

حدیث منذ عهدک بی طویل ‌‌‌‌‌‌ فهل لک فی الاحادیث الطوال

ابن حجاج، شاعر شیعی‌مذهب (متوفی بسال ۳۹۱ ه.ق) و قصیدهٔ فائیهٔ او در مدح حضرت علی علیه السلام معروف و مطلعش این است[۵۶]:

یا صاحب القبة البیضا علی النجف ‌‌‌ من زار قبرک و استشفی لدیک شفی

متنبی و ابن عمید ـ ابوالطیب احمد بن الحسین متنبی[۵۷]، متولد بسال ۳۰۳ ه.ق و مقتول به‌سال ۳۵٤ ه.ق در سال ۳۵۰ ه.ق ازحضرت کافور اخشیدی در مصر جدا شد و به فارس روی آورد ودرارجان بحضور ابن عمید رسید و او را مدح کرد و بگفتهٔ صاحب تجارب السلف[۵۸] ابن عمید کتاب عین خلیل بن احمد را نزد او خواند ودرازاء یک قصیده سه‌هزار دینار باو جایزه داد . همچنین متنبی در مدح عضدالدولهٔ دیلمی قصایدی گفت که به عضدیات معروف است. در سال ۳۵٤ ه.ق عضدالدوله را وداع کرد و در راه ضمن جنگی که در مراجعت به بغداد با اعراب وسواران فاتک پسر جهل اسدی کرد، بقتل رسید.

پیش از این در قصیدهٔ معروف خود تقریباً مرگ خود را پیش بینی کرده وتطیر زده و مطلعش این است[۵۹]:

فدی لک من یقصر عن مداکا ‌‌‌‌ فلا ملک اذا الا فداکا

متنبی در مدح ابن عمید اشعار بسیار گفته و در یکی از آنها استادالرئیس را تالی ارسطو و اسکندر دانسته وگفته است همهٔ

۵۶ـ ریحانة‌الادب ج۷ ص۲۶۵ ودراین کتاب نام او (حسین) آمده

۵۷ـ برای شرح‌حال او رک‌:ابن‌خلکان‌ج۱ص۳۸ـ۴۰ ، الوسیط ص۲۷۲ـ۲۷۶ـ تاریخ ادبیات عرب تألیف احمد ترجانی زاده ص۱٤۳ـ۱٤۵

۵۸ـ ص۲۳۶

۵۹ـ دیوان متنبی چاپ هند باهتمام ملک‌الکتاب شیرازی ص ۱٤۳

دانشمندان در حضرت او بشاگردی نشسته‌اند و شعرش این است[۶۰]:

مـن مبلغ الاعراب انی بعدها　　شاهدت‌رسطالیس والاسکندرا
وسمعت‌بطلیموس دارس کتبه　　متملکاً متبـدیاً متحضـرا
و لقیت کل الفاضلین کـأنما　　ردالالـه نفوسهـم والاعصـرا

یعنی: «چه‌کسی به اعراب می‌رساند که من بعد از آنها ارسطو و اسکندر را (دریك شخص) جمع‌دیدم. وشنیدم که بطلمیوس کتابهای خود را بدرس می‌خواند در حالیکه آغاز می‌کرد وآنها را حاضر می‌نمود و همه‌رافرامی‌گرفت- ومی‌بینم همهٔ دانشمنـدان رادر او مثل اینکه خـداونـد همهٔ نفوس و اعصار آنها را بازگـردانـده است».

و در این قصیده صفات و خصوصیات واستادی ابن‌عمید وفضل وکمال وشجاعت وسخاوت او را ستوده وگفته است:

یـا من‌اذا ورد البلاد کتابـه　　قبل‌الجیوش ثنی‌الجیوش تحیرا
أنت الوحیداذاارتکبت‌طریقة　　فمن‌الردیف‌وقد رکبت‌غضنفرا

ابن خلکان گوید از قول ابن‌الهمدان (درکتاب عیون السیر) که ابن‌عمید به ازاء این قصیده سه هزار دینار بشاعر داد و نیزمی‌گوید که متنبی این قصیده را در مصر به مدح ابوالفضـل جعفربن فرات گفته بود و چون از او رنجید ونزد ابن‌عمیدآمد، بنام او گرداند.

متنبی در قصیدهٔ دیگر ابن عمید را مدح کرده و بمناسبت عید نوروز او را تهنیت‌گفته ومطلع قصیده ابن است[۶۱]:

جاء نوروزنا و انت مراده　　و ورت بالذی اراد زناده

یعنی: نوروز ما آمد و تو مراد آن هستی - و برافروخت خود را با آنچه خواست، آتش زند

۶۰- دیوان ص۱۰٤، مطلع قصیده این است: «باد هواك صبرت ان‌لم‌تصبرا- وبکاك ان‌لم یجرد معك اوجری»

۶۱- دیوان ص۷۷

و ضمن آن گوید که ما در سرزمین فارس در شادی و سرور هستیم در بامدادی که تولد آن را می‌بینیم و پس از آن گوید:

ما لبسنا فیه‌الاکالیل حتی　　نیبستها تلاعه و وهاده
عند من لایقاس کسری‌ابو　　ساسان ملکاً ولا اولاده
عربی لسانه فلسفی　　رایه فارسیة اعیاده

و پس از چند بیت که از بخشش و انعام استاد الرئیس سخن می‌گوید، می‌آورد که:

للندی الغلب انه فاض و الشعر عمادی وابن العمید عماده

وقتی هم نامه‌ای از ابن‌عمید در تشویق متنبی به او رسیده و در این باره چند شعر گفته‌است[۶۲].

و در سال ۳۵٤ ه.ق هنگام وداعش با عضدالدوله و عبور و خروجش از بلاد فارس، با استاد نیز وداع می‌کند ومی‌گوید[۶۳]:

نسیت و ماانسی عتاباً علی‌الصد　　ولاخفراً زادت به حمرةالخد

و در پایان گوید:

فجدلی بقلب ان رحلت فأننی　　مخلف قلبی عند من فضله عندی
ولوفارقت نفسی‌الیك حیاتها　　لقلت أصابت مذمومة العهد

ابن نباته[٦٤] وابن‌عمید.

ابونصر عبدالعزیزبن نباتة السعدی متولد بسال ۳۲۷ و متوفی بسال ٤۰۵ ه.ق‌در ری بخدمت‌ابن‌عمید رسیده ودرمدح اوقصیده‌ای گفته به مطلع ذیل[٦٥]:

برح اشتیاق و ادکار　　و لهیب انفاس حرار

٦۲ـ ص۷۹　　٦۳ـ ص۷۹

٦٤ـ ابن‌خلکان ج۱ ص ۳۱۹ ، ابن‌نباته از شعرای صاحب بن‌عبادنیز بوده است (احوال صاحب ص۱٤۵)

٦۵ـ این قصیده به ابن‌ابوالسباب هم نسبت داده‌شده بااختلاف (احوال و آثار ابوحیان ص۱۰۷) نیز رك‌ص ۵۵ همین رساله

و ابن‌خلکان[٦٦] می‌نویسد، بین شاعر و وزیر در این‌موردمفاوضه و مباحثه‌ای شده است به‌این ترتیب که صلهٔ وزیر دیر رسیده وشاعر قصیدهٔ دیگری ساخته ونامه‌ای نوشته وابن‌عمید عنایتی نکرده ووضع و حال شاعر نیزخوب نبوده است.

پس یك روز پنجشنبه که وزیر مجلسی از اعیان وبزرگـان و ارباب دیوان داشته، ابن نباته وارد شده و پیش او ایستاده و با دست به‌ابن‌عمید اشاره کرده و گفته است:

«یا رئیس ترا مانند سایه همراهی کردم، و چون کفش درپای تو پست وخوار شدم، و در انتظار صلهٔ تو نشستم، بخدا قسم مرا آتش حرمان نیست اما سرزنش دشمنان هست، سرزنش مردمی کـه مرا نصیحت کردند و من سخن آنان را گوش ندادم و آنان را به دروغ متهم کردم، پس به‌چه رو با ایشان ملاقات کنم و با چه دلیل در برابر آنهابایستم. برای من ازاین همه مدیح و نظم ونثر جـز ملامت دردناك و نا‌امیدی سخت چیزی حاصل نشده است، اگر از رستگاری و کامیابی نشانه‌ای وجود دارد پس کجاست و چگونه و به‌چه صورت است؟..»

ابن عمید بجوش آمد و تند شد ونمی‌دانست چه گوید؟ سر را ساعتی پایین انداخت وسپس سر بلند کرد وگفت: «اکنون وقت‌تنگ است ومجال اطالهٔ کلام و زیاده‌گویی تو نیست، من نیز از اطاله عذر می‌خواهم».

ابن نباته گفت: «ای رئیس، این نفثهٔ مصدوری بود که مدتها مانده بود و یاوه‌گویی از زبانی گنگ بود، کار انجام شده ومزدداده نشده است..: اگر صلاح می‌دانی آنچه را بتأخیر افتاده بده ودور

٦٦ــ ج ۲ ص۱۷۰

شده را نزدیك گردان ودر بخشش شتاب کن که اگر غنی در بخشش اهمال کند لئیم است» پس ابن‌العمید خشمناك شد و گفت : «والله این درشتی را از هیچ‌کس از مخلوق خدای تعالی تحمل‌نکرده‌ام ... و تو ولینعمت من نیستی که از تو تحمل کنم وپروردهٔ دست من‌نیستی که از تو چشم‌بپوشم . همانا بعضی از آنچه را که تو بگوش من‌خواندی شکیبایی را زایل می‌کند و بردباری را از میان می‌برد. من بتونامه‌ای ننوشته و تو را دعوت نکردم و کسی نزد تو نفرستادم وستایش خود را نخواستم و ترا به مدح خود تکلیف نکردم.»

ابن‌نباته گفت: «یارئیس راست‌گفتی ، مرا نـامه‌ای نفـرستادی و دعوتم نکردی و مدح خود را نخواستی ومرا بر ستایش خودتکلیف نکردی. اما در صدر دیوان باابهت و جلالت نشستی‌وگفتی مراکسی جز رئیس خطاب نکند و در احکام سیاست با من متازعه‌نکند . من کاتب رکن‌الدوله و بزرگ وپیشوای بزرگان حضرت او و قیم‌مصالح ملك او هستم. و مانند این است که مرا به زبان‌حال خواندی ولـی بزبان قال دعوت نکردی».

ابن‌عمید با غضب از جا جست وبه صحن خانه‌اش شتافـت تـا به اطاق مخصوص رود و مجلس بهم خورد و مردم آشفته شدند و شنیدند که ابن‌نباته در خانه می‌گذرد و می‌گوید: «قسم بخدا کف‌لایه کردن خاك و راه رفتن بر روی سنگ‌ریزه‌آسانتراست از این ، پس خدا لعنت کند ادب را که فروشنده‌اش خوارکنندهٔ آن باشد وخریدار آن نرخش را بشکند»

چون آتش خشم ابن‌عمید فرو نشست و بردباری خود را بدست آورد، فردای آن روز شاعر را خواست تا از او پوزش طلبد و آثار رفتار گذشته را محوکند،اما مانندابن بودکه ابن نباته در زمین‌فرو رفت واین حسرت دردل وزیر تادم‌مرگ باقی‌ماند.

ابن خلکان پس از شرح این داستان می‌گوید که این قصیده و صورت مجلس را بنام دیگری دیده و قصیده‌راهم‌دردیوان‌ابن‌نباته نیافته است. واضافه می‌کند که در کتاب ابوحیان یعنی ثلب‌الوزیرین (مثالب الوزیرین) قصیده بنام ابن‌ابوالسباب البغدادی ضبط شده و مخاطبه هم از شاعری دیگر از اهل کرخ بوده است.

نام‌آن‌شاعر که اورا خوش‌بیان خوانده[٦٧] ممویه گفته ولی باز هم بعضی[٦٨] اشعار را بهمان ابن‌نباتهٔ سعدی نسبت داده‌اند.

در هر حال صحت انتساب این داستان به ابن‌نباته یا ابن‌السباب وابن عمید مورد تردید است واین نیزیکی‌از قصه‌هایی است که ابوحیان برای ابن‌عمید ساخته و در مثالب الوزیرین آورده است.

٦٧ـ در احوال و آثار ابوحیان ص ۱۰۸ـ۱۱۱ تمام داستان آمده

٦٨ـ دکتر زکی‌مبارك در نثر فنی‌ج۲ ص۲٤۰ و حسن سندوبی‌درمقدمهٔمقابسات

فصل پنجم

آثار استادالرئیس ابن عمید

پیش از این دربارهٔ وسعت دانش وادب ابن‌عمید ومقام والای او در رشته‌های گوناگون علوم و فنون صحبت کرده‌ایم واکنون باید در مورد آثار نظمی و نثری او گفتگو کنیم:

در آغاز باید گفت که متأسفانه‌اثرمدون منظوم یا منثورازابن‌عمید باقی نمانده و فقط در کتب قدما نام چند اثر او برده شده و آنچه بدست ما رسیده مکاتبات واشعار پراکنده است و آثاری که نام برده‌اند از بین رفته و ما نیز از آنها نام می‌بریم:

در الفهرست ابن‌الندیم[۶۹] دوکتاب از او نام برده شده یکی دیوان رسائل و دیگری کتاب المذهب فی‌البلاغات. در مقالهٔ دانشنامهٔ ایران[۷۰] واسلام راجع به ابن‌عمید به نقل از الفهرست «کتاب المذهب‌فی‌البلاغه» راآورده واضافه کرده‌است که ابوحیان کتابی ازاو به نام «کتاب الخلق والخلق» دیده که هیچ‌گاه از حالت مسوده خارج نشده بوده است، ودر همین مقاله آمده که در فهرست بهار «شمارهٔ ۴۱۲ ص ۴۴۹) به مجموعهٔ مختصری از چند نامهٔ ابن‌عمید اشاره شده که جدید-

۶۹- چاپ مصر ص ۱۹۴، چاپ تجدد ص۱۴۹

۷۰- ج۵ ص۷۴۰

نویس است و شاید نسخه‌ای کهن‌تر و قدیم‌تر از آن وجود داشته باشد[۷۱]

۴ـ در خزانةالادب بغدادی دیوان‌اللغة اثر ابن‌عمید ذکر [۷۲] شده و پیش از این [۷۳] از روش خاص ابن‌عمید در لغت که ابوعلی سینا از آن پیروی کرده صحبت کرده‌ایم .

۵ـ ابوریحان بیرونی از ابن‌عمید نقل می‌کند[۷۴] که در کتاب خود بنام «بناءالمدن» آورده است، واین کتاب باید در علم جغرافیا بوده‌باشد.

مرحوم محمد علی مدرس در ریحانه‌الادب[۷۵] علاوه بر دیوان‌ـ الرسائل والمذهب فی‌البلاغات، یك کتاب تاریخ‌هم از آثار اوشمرده است.

بعضی از مآخذ به غلط تاریخ ابن‌العمید معروف به مکین‌را از ابوالفضل بن‌العمید دانسته‌اند[۷۶]

۶ـ شعر ابن‌عمید ـ شعر او بپایۀ نثرش نمی‌رسد اما در نظر بزرگان اهل فن و معاصرانش شعر خوب می‌گفته واین فضیلت اوبوده است اوبا شاعران‌معاصرخود مشاعره داشته‌ودربعضی ازمجالس او طبع آزمایی می‌شده وخود او هم شرکت می‌کرده است و نمونه‌های این طبع آزمایی را بدست داده‌ایم واکنون به بعضی اشعارش اشاره می‌کنیم :

قصیده‌ای بیکی از اکابر نوشته که سه بیت آغازش این است:

قد ذبت غیر حشاشة و دمـاء   مابین حرهوی وحرهواء

وجفا خل کنـت احسب انه   عیونی علی‌البأساءوالضراء

أبکی ویضحکه‌بکای‌ولاأری   عجباکحاضرضحکه‌وبکائی

۷۱ـ مجموعۀ رسائل منسوب به ابن‌العمید در نجف و مصر وایتالیا وکتابخانۀ مجلس در تهران نیز هست (مقالۀ محمد فاضلی در مجموعۀ سخنرانیهای سومین کنگرۀ تحقیقات ایرانی ج ۱ ص ٤٦٨)

۷۲ـ همان مقاله   ۷۳ـ ص ۷۳

۷٤ـ همان مقاله

۷۵ـ چاپ کتابخانۀ خیام ج ۸ ص ۱۲۵   ۷٦ـ همان‌مقاله ص٤۷۱

و دو بیت پایانش این است:

فلوأن ما أبقیت من جسدی فدی فی‌العین لم یمنع من‌الاعضاء
فلاعضلن مودتی من بعدها حتی ازوجها من‌الاکفاء

+ از کسانی‌که با ابن‌عمید مکاتبهٔ شاعرانه داشته‌اند یکی ابن‌خلاد قاضی رامهرمزی بوده که استاد برای او شعر می فرستاده و اونیز بشعر پاسخ می‌داده است چنانکه وقتی ابن‌خلاد برای ابن‌عمید تحفه‌ای خوراکی فرستاد و وصف آن را نیز نوشت، استاد در بستر بیماری بود بر او عرضه کردند پس به ابن خلاد نوشت:

قل لابن خلادالمفضی الی‌أمد فی‌الفضل بزّز فیه ای تبریز
یعدی اهتز ازك‌للعیاءکل فتی مؤخرعن‌مدی‌الغایات‌محجوز
ماذا أردت الی منهوض نائبة مدفع عن حمی‌اللذات ملهوز
هززت بالوصف فی‌حشاشة قرماً مازال یهتز فیها غیر مهروز
ماکنت لولا فساد الحسن تأمل فی جنس من‌السمن فی‌دوشاب‌شهریز
ماذاالسماع بتقریظ و تزکیة وقد نجلت بمذخور ومکنوز

ابن خلاد او را بقصیده‌ای پاسخ گفت که دوبیت آن این است:

یا أیهاالسیدالسامی بدوحته تاج الاکاسرمن کسری و فیروز
أتی‌قریضك یزهی فی‌محاسنه زهوالربی با شمت انفاس نیروز

وقتی ابن خلاد برای وزیر کتابی در باب اطعمه فرستاد، استاد قصیده‌ای گفت‌که این ابیات از آن قصیده است :

فهمت‌کتابك فی‌الاطعمه وماکان نولی أن‌افهمه
فکم هاج من قرم ساکن واوضح‌من شهوةمبهمه

و ابن خلاد قصیده‌ای در پاسخ گفت که از آنست:

هلم النصیحة والمِقلمه و أدن المحیرة المنعمه

وقتی این اشعار را به ابی‌الحسن العباسی ازندماء خودنوشت:

اشکو الیك‌زما نافظل یعرکنی عرك‌الادیم‌ومن یعدی‌علی‌الزمن

و صاحباً کنت مغبوطاً بصحبته — دهراً فغادرنی فرداً بلاسکن ...

وقتی ابومحمدبن هندو به او مرکبی هدیه داد پس وزیر به او نوشت:

یاسیدی و عمادی — امددتنی بمداد

و وقتی ازدواج برادرابو محمدبن‌هندو ، یعنی ابوالحسن‌بن‌هندو را به این بیت تهنیت گفت:

أنعم‌اباحسن صباحا وازددبزوجتك ارتیاحا

ثعالبی می‌گوید [۷۷] ابیاتی که ذکر شد بدیع است و شیرین تر از آن نشنیده است مگر قول صاحب، و ابیات ابن عمید را اجزل وأخفی می‌داند و آنها را از باب کنایه و تعریض می‌شمارد.

علاوه بر اینها ثعالبی ابیاتی در غزل و معمای به‌وگل سرخ هم‌از او نقل کرده است ، و در آواز قوش گفته است:

اذا غنانی القوشی یوماً — وعنانی برؤیته و ضربه
وددت لوأن اذنی مثل عینی — هناك و أن عینی مثل قلبه

در کتب ادب و بلاغت و معانی [۷۸] وبیان ، دو بیت از ابن عمید در باب تناسی تشبیه و استعاره و نیز تعجب آمده که چنین است :

قامت تظللنی مـن الشمس — نفس اعز علی من نفسی
قامت تظللنی من عجب — شمس تظللنی من‌الشمس

و در جامع اشواهد در باب قاف این دو بیت از مختصر ومطول نقل شده و نوشته از ابن عمید دربارهٔ غلامی که او را سایه کرده‌بود تا از تابش آفتاب محفوظ باشد .

ثعالبی وابن‌خلکان‌این‌دوبیت‌را را از او در گله و شکایت از

۷۷ـ یتیمةالدهر ج ۳

۷۸ـ اسرارالبلاغه ص۲۸۰ متن و حاشیهٔ شمارهٔ ۳۷۰، مطول چاپ‌عبدالرحیم ص۳۰۲، انوارالربیع ص۷۸

خویشاوندان نقل کرده اند :

آخ الرجا من الا با — عدوالا قارب لاتقارب
ان الاقارب کالعقا — رب بل اضر من العقارب

ویا فعی در تاریخ خود [۷۹] این بیت را از ابن عمید نقل کرده و گفته که ضرب‌المثل شده است :

الرأی یصدأ کالحسام لعارض — یطرا علیه و صقله التذکیر

شعر ابن عمید خوب و لطیف وبدیع است اما به پایهٔ نثرش نمی‌رسد و او نیز مانند بسیاری از نویسندگان واهل ادب‌ومترسلان‌قرن چهارم هجری قمری ، در نثرنویسی هنر نشان داده و کمال بلاغت‌را آشکار ساخته است[۸۰].

نثر ابن عمید

۴ تاکنون بار ها اشاره کرده‌ایم که عظمت مقام و جلالت‌قدر استاد الرئیس بیش‌از هرچیز در نویسندگی بوده و در کتابت وترسل او را استاد مطلق می‌دانسته وجاحظ ثانی‌لقب‌داده‌اند . او درنثرطریقهٔ‌خاص داشته که بعد ها کسانی مانند ابوبکر خوارزمی وبدیع الزمان‌همدانی از او تقلید یا در مواردی‌اقتباس کرده و پایگاه وشهرت نویسندگی‌او بدرجه‌ای رسیده که خاتم نویسندگان عرب شده و در مقام مثل گفته‌اند: « بدئت الکتابة[۸۱] بعبد الحمید و ختمت بابن العمید » یا «فتحت‌الرسائل بعبدالحمید وختمت بابن‌العمید »[۸۲][۸۳]

۷۹ـ ج۱ ص ۲۴۲

۸۰ـ نثرالفنی فی‌القرن الرابع ج ۱ ص ۲۹ـ۳۰

۸۱ـ عبدالحمیدبن یحیی کاتب مقتول در ۱۳۳ ه.ق که تحولی در شیوهٔ نگارش عربی بوجود آورده‌است (رك‌ابن‌خلکان ج۱ص ۳۳۲ ،الوسیط‌ص ۱۳۳ ، نثرفنی فی‌القرن الرابع ج۱ ص۷۱، مقالهٔ دکتر نورالله کسائی،نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران «به‌یاد خوزستان» ص۱۲۵ : ۱۵۲)

۸۲ ـ یتیمة‌الدهر ج ۳ ص ۳

۸۳ـ ابن‌خلکان ج۱ ص ۳۳۲

وبعضی در این مقام گفته‌اند که ایـن مثل مبالغـه است مانند مثلی که گفته‌اند:

بدءالشعر بملك وختم بملك، که مقصود ازدوملك امرؤالقیس وابوفراس[۸۴] بوده وانوری در این بیت فارسی نیزاشاره کرده‌است: «شاعری دانی کدامین قوم کردند آنکه بود ـ ابتداشان امرؤالقیس انتهاشان بوفراس».

ومخالفان گفته‌اند که این مبالغاتی‌است کشه حاشیه نشینان و اطرافیان متملق در حق امراء وبزرگانی مانند ابن عمید و ابوفراس، در بیان آورده‌اند و بعضی شروع کتاب را بعبدالحمید تصدیق کرده. اما ختم آن را به ابن عمید منکر شده و تنها او را پیشوای نویسندگان زمان خود و دارای سبك خاص در نویسندگی دانسته‌اند.[۸۶]

و ابوحیان که همواره سعی داشته ابن العمید را مورد انتـقاد قرار دهد و اورا کوچك شمارد از زبان ابن‌ثوابه نقل کرده است که[۸۷] «نخستین کسی که سخن را فاسد نمود ابوالفضل است زیرا مذهـب جاحظ را بفکر و خیال خود آورد و گمان کرد که اگر از او پیروی کند باو رسد... ولی از جـاحظ دور افتاده و بخـود نزدیك شد. آیا ابوالفضل نمی‌داند که طریقهٔ جاحظ چیز هایی لازم دارد که نزد همه کس از روی طبع ومنشأو علم و اصول و ... جمع نمی شود و اینها کلید هایی است که کمتر کسی آنها را بدست می‌آورد...»

بااین همه قدر و مقام ابن‌عمید در ترسل وانشاء عربی همواره مورد قبول معاصران او ودانشمندان دوره‌های بعد ازاو بوده ودراین

۸۴ـ تجارب السلف دوپادشاه را امرؤالقیس و یزید گفـته است (ص۶۶) ابوفراس، ابن‌عم سیف‌الدولهٔ حمدان، مقتول بسال ۳۵۷ . ه.ق (لغت‌نامه)

۸۵ـ دیوان انوری تصحیح مدرس رضوی ج۱ ص۲۶۳ ، در چاپ سعیدنفیسی ص ۱۷۱ این بیت ساقط است، ضمناً مصراع دوم بصورت: «اولیشان امرؤالقیس آخریشان بوفراس» نیز نقل شده

۸۶ـ تثرفنی فی‌القرن الرابع ج۲ص۳۴۵

۸۷ـ احوال‌و آثار ابوحیان ص۱۱۲

شیوهٔ نگارش باومثل زده یا افراد را به او مانند کرده و گاهی ازاو برتر می‌شمرده‌اند چنانکه ابو محمدعبدالله بن‌احمد خازن در قصیده‌ای که در مدح صاحب بن‌عباد گفته در این مورد اشاره کرده است:

دع‌الاقاصیص و الانباء ناجیة　　فما علی ظهرها غیر ابن عباد
والی بیان متی یطلق اعنته　　یدع لسان ایادرهن‌اقیاد
ومورد کلمات عطلت زهرا　　علی‌ریاض‌ودر افوق اجیاد
وتارك‌اولا عبدالحمید بها　　وابن‌العمید اخیرافی‌ابی‌جاد

رشیدالدین وطواط شاعرو کاتب‌معروف قرن ششم هجری (متوفی ۵۷۳ ه.ق) در یکی از نامه های خود می‌نویسد[۸۸]: «و علی الحقیقه عهد میمون وایام همایون فلان یدیم‌الله علوه عهد ابن‌العمید و ایام عبدالحمید است که در او مراسم فصاحت تازه شده است و معالم بلاغت زنده گشته» و او در دیوانش [۸۹]خطاب به شمس‌الدین وزیر می‌گوید:

«عبدالحمید پیش عبارات‌توهدر-ابن‌العمید پیش رسالات توهبا»

وخاقانی شروانی دریکی از نامه های [۹۰]خود ، از بلغاوفصحا و دبیران بزرگ و خصوصیات آنها نام می‌برد وضمن‌آن می‌نویسد: «و ازخطبا ابن طباطبا و در کتابت عبدالحمید و در براعت ابن العمید ... و در سلاست بیان و صحایف تصحیف ابن عباد الصاحب...»

وابوالشرف ناصح‌بن ظفر جرفادقانی که در۶۰۳ ه.ق تاریخ یمینی را ترجمه کرده در خاتمه آن‌که خود نوشته است‌دربارهٔ علی‌بن محمد بن‌ابی‌الغیث می‌نویسد[۹۱] «ومفاخراو واسلاف او وفضایل پدرش‌که ابن

۸۸ــ نامه‌های رشید وطواط بکوشش دکتر قاسم تویسرکانی ص۵۱
۸۹ــ دیوان رشید و طواط ، تصحیح سعید نفیسی ص ۱۵
۹۰ــ مجموعهٔ نامه‌های خاقانی بکوشش نگارنده ص۱۲۰
۹۱ــ ترجمهٔ تاریخ یمینی تصحیح دکتر جعفر شعار ص۴۴۰

العمید وقت وعبدالحمید روزگار بود در کتاب تحفةالافاق فی‌محاسن العراق مستوفی[۹۲] ایراد کرده آمده است.» اکنون پیش از آنکه در بارهٔ خصوصیات سبك نویسندگی ومهارت و ابتکار ابن عمید در نگارش سخن بگوییم مناسب‌است مختصری در بارهٔ نثرعربی در قرن سوم و تغییرات آن در قرن‌چهارم هجری قمری بحث کنیم.

، نثر عربی تا قرن سوم هجری ساده بوده و از صنایع لفظی بهره‌ای نداشت اگرچه‌درخطب دورهٔ جاهلی سجع‌آمده بود وفرض‌نثرفنی‌هم[۹۳] درآن دوره شده‌است.بعضی از کاهنان دورهٔ جاهلی نیزمانند سطیح‌بن مازن و شق انمار سجع پردازی می‌کردند.

، در آغاز قرن دوم هجری عبدالحمید کاتب‌به تقلید ایرانیان[۹٤] نعوت‌وعناوین و تحمیدات در مکاتبات آورد و گفته اند: «هو اول‌من اطال التحمیدات »و عده‌ای‌از دانشمندان معاصر عقیده دارند که تحول نثر ساده عربی به‌نثر فنی در قرن‌چهارم هجری قمری‌بر اثر آشنایی باادب و فرهنگ ایرانی و زبان فارسی[۹۵] بوجودآمده و شکی‌نیست که این تحول در نثر قرن چهارم وفنی ساختن آن نتیجهٔ‌کارعده‌ای از نویسندگان و مترسلان عربی نویس ایرانی بوده است.

وبزرگترین نویسندگان قرن چهارم: ابن‌عمید، صاحب بن‌عباد[۹٦]،

۹۲ـ تحفةالافاق فی‌محاسن اهل العراق از تألیفات ناصربن‌ظفر جرفادقانی است.(مقدمهٔ تاریخ یمینی ص ۲۵)

۹۳ـ نثرفنی در قرن ٤ ج۱ص٤۲

۹٤ـ نثر فنی ج۱ص ۷۰ حاشیهٔ۳

۹۵ـ نثر فنی ج۱ص۵۰

۹٦ـ راجع به‌نثر او ، نثرفنی ج۲ ص ۲۹٦ ـ ۳۱٤، شرح حال صاحب‌ص ۱۹٤ـ۲۰۹

ابوبکر الخوارزمی[97]، بدیع الزمان همدانی[98]، صابی[99] ابن شهید[100] ، ابن زیدون[101]، لسان الدین الخطیب[102] و بنابر قول صاحب بن عباد[103] بزرگترین عربی نویسان این دوره چهار تن بوده‌اند صابی، ابن العمید، عبدالعزیز بن یوسف خود صاحب، و همه در خدمت آل بویه بسر می‌برده‌اند.

نثرعربی در قرن چهارم هجری قمری ، صناعات لفظی را اخذ کرد و بصورت سجع درآمد ودیگر خصوصیات نثرفنی را پیدا کرد و این تغییرات در آن[104] راه یافت .

۱ـ اغراض شعر در نثر وارد شد مانند نثر ابن عمید و بدیع‌الزمان و خوارزمی

۲ـ دقت در معانی و ترتیب افکار بطور منطقی یا نسبی(کل و جزء ، اهم ومهم و مانند آن)

۳ ـ در اطناب و ایجاز بحسب مقتضیات احوال ومسائل سیاسی و مقاصد نامه نگاری ،غلو ومبالغه پیدا شد .

۴ـ در بعضی از موارد عبارات سهل وروان شد.

۵ ـ سجع درجمل کوتاه داخل شد ومحسنات بدیعی از قبیل: جناس ،طباق، و آوردن ابیات و امثال سایره و ضرب المثل‌ها وتضمین

۹۷ـ نثرفنی ج۲ ص۳۱۶ ــ ۳۲۶

۹۸ـ مقامه در ادب فارسی تألیف دکتر فارس ابراهیمی ص ۴۹ــ۵۶ ، نثر فنی ص ۳۵۹ ببعد

۹۹ـ نثر فنی ص ۳۵۳ــ۳۶۶

۱۰۰ـ نثر فنی ج ۲ ص ۳۶۸ــ۳۸۶

۱۰۱ـ الوسیط ص۲۱۶

۱۰۲ـ الوسیط ص ۲۹۹

۱۰۳ـ زبان‌تازی در میان ایرانیان تألیف دکتر قاسم تویسرکانی نقل از یتیمةالدهر ج ۲ ص ۲۲۳

۱۰۴ـ راجع به خصوصیات نثر فنی در قرن ۴ رك به نثرالفنی فی‌القرن‌الرابع ج ۱ ص ۱۲۷ــ۱۳۶

احادیث نبوی و اقتباس آیات و احادیث وسخنان بلغاء درنثر معمول گردید.

۶ـ رسائل را به صلوات آغاز وبه سلام ختم می‌کردند و«اما بعد فالحمدالله » یاالحمدالله در آغاز می‌آمد.ورسائل اخوانی را بادعـا آغاز می‌کردند و بعد از «کتابی الیك» دعاءآورده می‌شد و در خاتمه «السلام» یاالسلام علیك ورحمةالله و برکـاته می‌نوشتند و رسائـل سلطانی را به «انشاء الله» ختم می‌کردند.

۷ـ رسوم والقاب ودعاء و تخصیص نسبت بدرجات کسی که نامه به عنوان اوبود، تفاوت می‌کرد .

۸ـ بیشتر رسائل دارای مقدمات بود و عهود ومنشور ها و فتح نامه هانیز این مقدمات را داشت.

نمودار کامل این خصوصیات و تغییرات در رسائل ومنشآت‌ابن عمید دیده می‌شود و حقیقة این نوع نویسندگی را بر خودختم کرده و دیگران همه از او پیروی کرده‌اند و بعد از او تا قرن پنجم سبك خاصی بوجود نیامده و از این قرن ببعد در قرن ۶ و ۷ بصورت نثر متکلف‌درآمده است .

ـ بگفتهٔ الوسیط [۱۰۵]ابن عمید نخستین کسی است که در رسائل‌باب صنایع بدیعی‌را گشوده و سجع کوتاه آورده[۱۰۶]واز قرآن کریم آیات را اقتباس کرده و از احادیث نقل نموده وبحوادث‌مشهور ضمن عبارات اشاره کرده و ابیاتی مشتمل برحکمت واندرز در عبارات گنجانیده است نثر را پیرایهٔ‌لفظی بخشیده، جناس ومطابقه‌آورده ، و طریقـهٔ او را فحول معاصرانش پیروی کرده و از سرچشمهٔ‌ادب او سیراب‌شده

۱۰۵ـ ص۲۱۰

۱۰۶ـ در اسرار البلاغة جرجانی (چاپ‌استانبول ص۱۲)در بحث سجع‌در کلام قدما قول ابن‌العمید آمده است (رك‌صفحات‌بعد)

و از بوستان فضل اومیوه چیده‌اند واگـرهم‌مستقیماً از او اقتبـاس نکرده‌اند لااقل به او تشبه جسته‌اند. »

رسائل ابن عمید

ابن‌عمید رسائل سلطانی واخوانی بسیارداشته اما از همهٔ آنها نمونه هایی دردست‌داریم که در کتب مختلف نقل شده ودر همین نمودارها آشکار است که او چون شاعری‌شیرین‌سخن بیان مطلب کرده و همان مضامین شاعرانه را آورده‌است

دکتر زکی مبارك [۱۰۷] می‌نویسد که در قرن‌چهارم غزل‌در نثروارد شده بطوری که رسائل عشق و شیفتگی به بهترین قـصاید تشبیبی نزدیکی پیدا کرده و برای مثال این نامهٔ‌ابن عمید را آورده است: «سألتنی عمن شغفنی وجدی به ، وشغفنی حبی‌له، وزعمت انی لوشئت لذهلت عنه، اولواردت لاعتضت‌منه زعمالعمرأبیك لیس‌بمزعم کیـف اسلوعنه و أنا اراه و انساه وهولی نجاه ، هواغلب علی، و اقرب الی، من ان یرخی لی عنانی اویخلینی و اختیاری ... و هوجاری مجـری انروح فی‌الاعضاء، ...»

ابن عمید کتابت‌ترسل راررونق بخشید و بحداعلای‌کمال رسانید عزت قلم ونویسندگی را حفظ‌کرد و آن را وسیلهٔ کسب قرارنداد،او در مکاتبات بر اساس خرد و تعقل سخن‌گفته ورای‌رزین وفکر صائب برنامه هایش آشکار است نامه های اخوانی او از صفا ومحبـت و پاکدلی وخردمندی حکایت میکند، باالفاظ از روی هوی و هـوس بازی نمی‌کند و بـلکه‌بااندیشهٔ تواناو ژرف‌و باخرددور اندیش‌کلمات را بکار می‌برد.

دررسائلی‌که اززبان رکن‌الدوله نوشته، آزادی فکر ونیرومندی

۱۰۷ــ نثر فنی ج ۱ ص ۱۹۲

وقوت روحی منعکس است و در حقیقت خود نویسنده است که سخن می‌گوید و اراده و خرد و دانش خودرا جلوه می‌دهد وتهدید و توبیخ و تحقیر را به نیکوترین وجه می‌آورد، شرایطحسن رابطه وعفو و بخشایش سلطان را گوشزد می‌کند و شدت وضعف را در نظر می‌گیرد و اتمام حجت را برحریف سلطان ثابت میکند و ترس‌وهراس را در دل مخاطب ودشمن‌اوجایگزین می‌سازد.

یکی از رسائل سلطانی او که در دست است ، نامه‌ای است که ثعالبی در یتیمة‌الدهر آورده که از جانب رکن‌الدوله به ابن‌بلکاو نداد خورشید نوشته، هنگامی که خروج کرده‌است و استاد حال اورا ضمن نامه شرح می‌دهد و ثعالبی میگوید که بمن خبر رسید، ابن بلکا گفته است «بخدا قسم، حال من جز آن نبوده که استاد الرئیس به‌آن اشاره کرده و بصلاح‌من حرف زده بود»ومقدمهٔ این مکتوب چنین است:

«کتابی وأنا مترجح بین طمع فیك ویأس منك و اقبال علیك ، و اعراض عنك فأنك تدل بسابق حرمة رقمت بسالف خدمة ، ایسرهمارعایة ویقتضی محافظة وعنایه ثم تشفعهما بحادث علول وخیانه و تتبعمها بانف خلاف‌ومعصیة... وساقیم علی‌رسمی‌فی‌الابقاء والمماطله ماصلح طمعاًانابتك وتحکما لحسن الظن‌بك ..احتجاجاًعلیك و استدراجاً لك فأن یشاء الله یرشدك، و یأخذ بك الی حظك بسددك فانه علی‌کل شئی‌قدیر، وبالاجابة جدیر»

پس‌ازاین مقدمه که وصف حال امیر عاصی را میکند و گذشته‌و حال اورابیان می‌داردو حالات عصیان وطاعت او را شرح می‌دهد می‌گوید :

«زعمت أنك فی‌طرف من‌الطاعة بعد ان‌کنت فی‌متوسطها، و اذکنت کذلك فقد عرفت حالیها ....»

وبالاخره خطاب را باین جامی رساند و می گوید:

«تامل حالك وقد بلغت هذاالفصل من كتابی فستنكرها ، والمس جسدك وانظر هل يحس واجس عرقك هل ينبض؟ وفتش ماحنا عليك هل تجسد فی عرضها تلبك، وهل علی بصدرك أن تظفر سريح ، او بموت مريح؟ ثم قس غائب امرك بشاهده وآخرشأنك باوله»

ومی بینیم که در نامه حال دشمن را بر او روشن می سازد و اورا وادار میکند که بیندیشد و گذشته اش را با حالش مقایسه کند و ثعالبی گفته است که ابن بلکاخود اقرار کرده که ابن عمید وضع او را درست بیان کرده وصلاح اورا از هر جهت خواسته وناچار او را وادار به اطاعت رکن الدوله کرده است

وثعالبی [۱۰۸] ازنامهٔ دیگری خطاب به عضدالدوله نام برده و ازبراعت آن شگفتی نموده است و فصلی ازاین نامه راابوالحسین محمدبن الحسن الفارسی النحوی بر ثعالبی در اسفراین خوانده است.

اخوانیات ابن عمید

آنچه از رسائل اخوانی ومکاتبات دوستانهٔ ابن عمید بدست ما رسیده حاکی از استادی و قدرت و کمال او در انشاء وتسلط به نگارش عربی است، قسمت عمدهٔ این رسائل در زهرالاداب حصری [۱۰۹] القیروانی فراهم آمده و مکاتبات ابن العمید بامعاصران اوست و بیش از همه با ابن خلاد قاضی و ابوعبدالله الطبری است.

نامه های دوستانه ابن عمید همه، حکایت ازشوق دیدارو صفای باطن وخلوص و محبت میکند ، و گله های او نیز دوستانه و ازسرصفا

۱۰۸ــ یتیمةالدهر، نامه‌ای هم ازاو وبعضدالدوله در تهنیت دوپسرش نقل کرده‌اند (زهرالاداب ج ٤ ص ۱۹۷)

۱۰۹ــ ابواسحق ابراهیم بن علی ، متوفی ٤۱۳ یا بقولی ٤٥۳ ه.ق، (ابن خلکان ج۱ ص۱۳ ، ریحانةالادب ج ۲ ص ٤۹)

وپاکدلی است. واینك نمونهٔ نامه ها را می‌آوریم:

این نامه رابه‌ابوعبدالله الطبری نوشته ودرآن عتاب وگله‌وهجا رادرهم آمیخته‌است: [۱۱۰] «وقدندمت ••• ولکن ای ساعةمندم!بعد افناءالزمان فی‌ابتدائك و تصفحی حالات الدهر فی‌اختیارك ، و بعد تضییع ماغرسته و نقض‌ما اسسته. فأن‌الودادغرس اذالم یصادف‌ثری‌ثریا وجواغذیا وماء‌رویالم‌یرح‌زکاءه ولم‌یجرماءه، ولم‌تتفتح ازهاره‌ولم‌تجن ثماره ... ونحن فی طرفی ضدین ، و بین امرین متباعدین، واذا حصلت الامروجدت‌مابیننا من البعاد اکثرممابین الوهاد والنجاد ، وأبعدممابین البیاض‌والسواد ، وأیسرمابیننامن‌النقار واقل مابیننامن التضار ، اکثر ممابین‌اللیل والنهار والاعلان والاسرار»

امانباید پنداشت که با این گله ودرشتی ابن عمید دل خود رااز محبت دوست خالی کرده بلکه این رنجش مختصری است‌که دردل‌گرفته و دراین‌نامهٔدوستانه منعکس کرده است .

نامهٔ دیگر او در پاسخ نامهٔ ابوعبدالله طبری نوشته شده‌وازاشتیاق ومحبت‌فوق‌العاده حکایت مکند : [۱۱۱]

«وصل‌کتابك فصادفنی‌قریب العهد بانطلاق ، من عنت الفراق، و وافقنی مستریح الاعضاء والجوانح‌من‌الاشتیاق،فأن‌الدهرجری علی‌کلمة المالوف فی‌تحویل الاحوال، ومضی علی رسمه المعروف فی تبدیل الاشکال••• »

ابن‌عمید در این نامه اشك شوق می‌ریزد و بیشتر معانی آن‌رااز اشعارگرفته و ازقصیدهٔخود در آن آورده و اما آنگونـــه از اشعار اقتباس کرده که به آسانی نمیتوان دریافت.

۱۱۰ــ زهرالادب ج۳ ص ۲۳۷
۱۱۱ــ زهرالاداب ج ۳ ص ۲۳٤

نامهٔ‌دیگر ابن‌عمید به ابوعبدالله طبری اینگونه آغاز می‌شود:[۱۱۲] «کتابی وانا بحال لولم ینغص منها الشوق الیك...»

در کتاب جواهرالادب تألیف احمدالهاشمی ضمن رسائل الشوق نامهٔ کوتاهی از ابن‌العمید آمده باین شکل [۱۱۳] : قدقرب‌ایدك‌اللهمحلك علی تراخیه وتصاقب مستقرك علی تنائیه لان الشوق یمثلك والذکر یخیلك فنحن فی‌الظاهر علی افتراق وفی‌الباطن علی تلاق وفی‌النسبة متباینون و فـی‌المعنی متواصلون و لئن تعارفت الاشباح لقد تعانقت الارواح»

ودرهمین‌کتاب بعد از شرح‌حال کوتاهی از ابن العمیدنامه‌ای از او نقل شده است . [۱۱٤]

نامه های استادالرئیس به ابن خلاد القاضی [۱۱۵]ـطلب‌دیدار او: «من استرداءه و سترظماءه بعد علیه أن‌یبل من غلله و یشفی من علله قدهاج لی شوق الیك استخف جوانحی‌واستهزها وهد جوارحی‌وهزها ولاشفاء الاقربك و مجالستك ولا دواء الادنوك و مؤانستك ولاوصول الی ذلك الابزیارتك اواستیزارك فأن رآیت‌ان‌تؤثر آخفهاعلیك و تعلمنی آثرهماعندك فعلت انشاءالله‌تعالی »

ترجمهٔ این نامه هم چنین است : [۱۱٦]هر که درد خودراپنهان‌دارد وتشنگی خود را بپوشاند دورباشد که ازتشنگی رهـایـی یابد و از بیماری‌ها بهبود حاصل‌کند، شوق دیدارتو مرا برانگیخت وپهلوهای مراسبك کرد و به جنبش آورد و اعضای مرادرهم شکست و حرکت داد. بجزنزدیکی بتو و هم نشینی باتو مرا درمانی نیست وهیچ دارویی

۱۱۲ــ زهرالاداب ج ٤ ص۱۷۹

۱۱۳ــ ص ٤٥

۱۱٤ــ ص ٤۲٤

۱۱۵ــ تجارب‌السلف ص ۲۲۸

۱۱٦ــ در تجارب‌السلف ترجمهٔ‌نامه آمده وما با تغییر عبارت نقل‌کرده‌ایم.

بجز نزدیك شدن بتو و خو گرفتن با تو نیست، و به این مقصود نمی‌رسم مگر به‌زیارت تو ویادرخواست دیدار ازتو،چنانچه ببینم‌که آن آسانتر وسبك‌ترراختیارکنی و مرا آگاه نمایی که گزیده‌تر نزد تو کدام‌است، آن رامی گزینم، انشاءالله تعالی»

وابن خلاد د رجواب نوشت:

«وصل توقیع سیدنا الاستاد الرئیس أطال الله تعالی بقاءه‌واقول کما قال رؤبة[117] لمااستزاره ابومسلم صاحب الدعوه:

«لبیك‌اذ دعوتنی لبیکا احمدرباً ساقنی‌الیکا»

نامهٔ‌دیگر به ابن‌خلاد قاضی: [118]

«وصل کتابك‌الذی‌وصلت جناحه بفنون صلاتك‌و تفقدك وضروب برك و تعهدك فارتحت لکل ما اولیت، وابتهجت بجمع‌مااهدیت‌واضفت احسانك فی‌کل فصل‌الی نظائره التی وکلت بها ذکری، و وقفت‌علیها شکری ...»

وقتی هم استادالرئیس نامه‌ای بقاضی نوشته که اینگونه‌آغازشده است:

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم القاضی الکامل أطال ألله‌بقاءك ...»

وابن خلاد جوابی داد با اینگونه سرآغاز: «بسم‌الله‌الرحمن‌ـ الرحیم، قرأت التوقیع أطال الله بقاء الاستاد الرئیس...»

وپیش ازاین ذکرکردیم که‌ابن‌خلادبحضور ابن عمید آمده‌ودرنامه‌ای که بخانواده‌اش به رامهرمز نوشته وصف مجلس ابن‌عمید را کرده وآنرا به بوستانی پر از ریاحین وازهار وآراسته بجمیع زیورها مانند نموده ومجلسیان را به ستارگان درخشان تشبیه کرده است [119]

۱۷۷ــ رؤبة‌بن‌العجاج متوفی ۱٤٥ ه.ق (ابن‌خلکان ج ۱ ص ۲۰٦)
۲۱۸ــ زهرالاداب ج ۱ ص ۱۱۲
۱۱۹ــ معجم الادباء ج ۲ ص۱٤۲ــ۱٤۳

یکی از افتتاح ها ی مشهور ابن عمیددرنامه‌نگاری این است که نوشه‌اند[۱۲۰] چون وشمگیر زیاری بجنگ رکن‌الدوله بری‌آمد، روزی سوار شد که بجنگ رود درراه خوکی پیش آمد، اسب وشمگیر برمیدواو را به زمین‌انداخت ودر حال بمردولشکرهااز او بازگشتندو بپراکندند، پس ابن‌عمید نامه‌ای نوشت که‌آغازش این بود «الحمدالله الذی کفی بالوحوش عن‌الجبوش» فضلااین افتتاح‌را بدین خوبی تحسین هاکردند .

پیش ازاین اشاره کردیم که[۱۲۱] در اسرار البلاغه ضمن بحث‌سجع در کلام قدما قول ابن عمید نقل شده ، و عبارت منقول این است:[۱۲۲] «فان‌الابقاء علی خدم اسلطان عدل الابقاء علی ماله والاشفاق علی حاشیته و حشمه عدل الاشفاق علی دیناره و درهمه»

یکی از اخوانیات ابن‌عمید که ثعالبی تماماً نقل‌کرده نامه‌ای است که راجع به ماه رمضان وآنچه‌براو گذشه نوشته و آغازش چنین‌است:

«کتابی جعلنی الله فداك وانافی کدوتعب ، منذفارقت شعبان، وفی جهد و نصب من‌شهر رمضان وفی‌العذاب الادتی‌دون‌العذاب‌الاکبر من‌الم الجوع و وقع‌الصوم ...» واواسط این نامه چنین است: [۱۲۳] «احمدالله علی‌کل حال، أسأل الله أن یعرفنی برکته و یلقینی الخیرفی باقی‌ایامه‌و خاتمته وارغب‌الیه فی‌أن‌یقرب‌علی الفلك دوره ویقصر سیره ویخفف حرکته، ویعمل‌نهضته و ینقص‌مسافة فلکه ودائـرتـه، و بزیل برکةالطول‌عن ساعاته ویرد علی غرة شوال ...»

وحصری قیروانی می‌نویسد[۱۲۴] که بدیع‌الزمان همدانی در نامه‌ای

۱۲۰ــ تجارب‌السلف ص۲۲۸
۱۲۱ــ حاشیهٔ ۱۰۶ ص ۱۱۶
۱۲۲ــ اسرار البلاغه چاپ استانبول ص ۱۲
۱۲۳ــ یتیمةالدهر، زهرالاداب ج ۲ ص ۲۴۴
۱۲۴ــ زهرالاداب ج ۲ص۲۲۴

که‌راجع به‌ماه رمضان نوشته از این نامۀابن‌عمید اقتباس وتقلیدکرده است.

درنامه‌ای که بیکی از دوستانش نوشته دربارۀ علوم بحث کرده و آغازش چنین است[۱۲۵]:

«اخاطب الشیخ سیدی أطال الله بقاءه مخاطبة مجرح‌یروم الترویح عن‌قلبه» وراجع بعلوم اینطور می‌نویسد: «...وهبك‌أفلاطون نفسه فأین ماسننة من‌السیاسةفقد قرأناه‌ولم نجدفیه ارشاداً الی قطیعةصدیق، فأحسبك ارسطاطالیس‌بعینه أین مارسمته فی‌الاخلاق، فلم رایناه فلم نرفیه هدایةالی شیئی من‌العقوق. واماالهندسه فانها باحثةعن‌المقادیر ولن‌یعرفها من یجهل مقدار نفسه‌وقدرالحق علیه وله...»

جز آنچه نقل کردیم ، در بعضی از مآخذرسائل منسوب به ابن عمید آمده از جمله نامه‌ای به شریف مرتضی (۳۵۵-٤۳٦ ه.ق)در تعزیت مرگ برادرش شریف رضی (متوفی ٤۰٦ه.ق) ونیزدوسه‌نامۀ دیگر ، که بعلت عدم تطبیق تاریخی انتساب آنها به ابن‌عمید بکلی ردشده است ۱۲٦.

در یتیمةالدهر ثعالبی فصولی از نامه‌های ابن‌عمید آمده که ارسال مثل‌دارد و ثعالبی گفته است: « قداخرجتهامما أخرجه‌الامیر ابوالفضل عبیدالله بن احمد المیکالی من غرره و فقره» یعنی ازآنچه ابوالفضل میکالی از غرر آن بیرون آورده بود، من بیرون آوردم.

وفصول اینطور آغاز می‌شود: «وکفانی شغلاشاغلا، وقادنی منه شکراً، ولیست شکر ایادیه عندی، فمنها من اسرداءه ...:»و«خیرالقول ماأغناك جده، والهاك‌هزله» و«المراشبه شیئی‌بزمانه، وصفة کل‌زمان

۱۲۵- همان کتاب ج ۳ ص ۲۳۷

۱۲٦- مقالۀ محمد فاضلی درمجموعۀ سخنرانیهای سومین کنگرۀ تحقیقات ایرانی بعنوان نقد مآخذ مربوط به ابن‌عمید (ج۱ص۲٦۹-۲۷۰)

من سجایا سلطانه» و: «المزح والهزل بابان اذافتحالم یغلقا الابعدالعسر وفحلان اذالحقالم ینتجاغیرالشر»

وچنانکه ازگفتهٔ ثعالبی برمی‌آید ابوالفضل میکالی این غرر نکات راجمع کرده بوده‌وابوالفضل‌عبیدالله المیکالی(متوفی۴۳۶هـ.ق)[۱۲۷] از دانشمندان و فضلاوادباء و یگانهٔ روزگار خودبود، و ثعالبی‌سحر البلاغه وسرالبراعه و ثمارالقلوب و فقه‌اللغهٔخود را به نام او نوشته وزبدهٔ آثار او رادر یتیمةالدهربخصوص باب هشتم[۱۲۸] آن‌نقل‌کرده است. ودر همین مورد پس از ذکر محامد ومحاسن خاندان‌میکال گوید[۱۲۹] : «امیر ابوالفضل عبیدالله‌بن احمد بر اسلاف واخلاف خوداز آل میکال مانند آفتاب برماه‌نو برتری دارد... ودر برتری ازحیث ادب درمیانشان یگانه‌است... وی‌عوضی ازابن‌العمید وخلفی‌ازصاحب‌و بدلی از صابی است ...»

این است آنچه از منشآت ومراسلات ومکاتبات استادالرئیس ابن‌عمید نقل کردیم و مهارت او را در نویسندگی‌عربی و کمال روانی‌و سلاست نثر او و درعین حال زیبایی‌وآراستگی کلام‌او را بصنایع‌بدیعی نشان دادیم ورساله رابدین مثل‌معروف پایان می‌بخشیم که: «نویسندگی با عبدالحمید آغاز شد و با ابن‌عمید بانجام‌رسید» والسلام

(باتوفیق و تأیید خداوند بزرگ)

۱۲۷ــ تاریخ بیهقی تصحیح سعید نفیسی، تعلیقات ، ج ۳ص ۹۸۸
۱۲۸ــ حاشیهٔ ۸ص۹۸۹ : یتیمةالدهر (ج۴ص۲۴۷ــ۲۶۸)
۱۲۹ــ ص۹۸۹

فهرستها

فهرست نام اشخاص و خاندانها

فهرست نام جایها

فهرست نام کتابها